

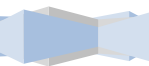
Al-Mohammara May 1979



این پرونده به دو زبان تهیه شده است.
أعد هذا الملف باللغتين التالية.

فارسی

عربی



چهارشنبه سیاه محمره

روایت قتل عام مردم عرب محمره توسط ملی گرایان ایرانی
ونبروهای پیرو خط خمینی، در سال 1358 شمسی



تدوین:

جنبش ملی دموکراتیک عرب الاحواز

(التيار الوطني العربي الديمقراطي في الاحواز)

آدرس وب سایت: www.padmaz.org

ایمیل تماس: info@padmaz.org

تاریخ نشر: ژولای 2013



فهرست مطالب:

خواسته هايي كه پاسخ شان مرگ بود	از منبع
شاهدي بر كشتار مردم عرب محمره.....	گفتگو با طاهر حلمي زاده
قتل عام مردم محمره وسياهنمايي آنها.....	مهدى هاشمي
گزيده اي از پرونده آمران وجنايتكاران چهارشنبه سياه محمره.....	تدوين پادماز
چهارشنبه سياه محمره.....	يوسف زركار
مواجه خميني وخاقاني	علي افشاري
عكس هايي از كشتار محمره.....	از منبع



خواسته هایی که پاسخ شان مرگ بود!

انتشار: ۷ خرداد ۱۳۹۲



نقابداران پیرو خمینی به همراه خاک پرستان ملی گرای فارس مردم عرب محمره را در نهم خرداد ۵۸ قتل عام کردند. در سوم اردیبهشت ۱۳۵۸ هیئتی به نمایندگی از خلق عرب به دعوت مهدی بازرگان به تهران سفر کرد و خواسته های ملت عرب را رسماً تقدیم دولت موقت کرد. طبق وعده های نخست وزیر وقت ایران، این خواسته ها قرار بود در تدوین قانون اساسی به کار گرفته شود، امری که نه تنها محقق نشد بلکه با قتل عام ملت عرب احواز پاسخ داده شد.



بیکرهای قربانیان ناسیونالیسم فارس و فرقه گرایی صفوی خمینی

خواسته های خلق عرب ایران بشرح زیر بود.

- ۱- اعتراف به ملیت خلق عرب ایران و درج آن در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران.
 - ۲- تشکیل مجلس محلی در منطقه خود مختار که مسئولیت قانونگذاری محلی و نظارت بر اجرای قوانین را دارا باشد، و مشارکت خلق عرب ایران در مجلس موسسان و مجلس شورای ملی و نیز مشارکت در هیئت وزیران (دولت مرکزی) بنسبت جمعیت آن.
 - ۳- تشکیل دادگاه های عربی جهت مشکلات خلق عرب ایران مطابق با قوانین جمهوری اسلامی.
 - ۴- زبان عربی زبان رسمی منطقه خودمختار باشد با تاکید به اینکه زبان فارسی زبان رسمی سراسر ایران است.
 - ۵- آموزش زبان عربی در مدارس ابتدائی و نیز آموزش زبان فارسی در منطقه خودمختار محفوظ خواهد بود.
 - ۶- تاسیس دانشگاه به زبان عربی در منطقه که پاسخگوی نیازهای خلق عرب ایران باشد. ایجاد مدارس و آموزشگاه ها در تمام شهرها و روستاها و نیز توجه لازم برای استفاده از بورس های خارج از کشور جهت اعزام جوانان خلق عرب ایران.
 - ۷- آزادی بیان، انتشار و چاپ کتاب و روزنامه و ایجاد برنامه های رادیویی و تلویزیونی به زبان عربی و مستقل از برنامه شبکه سراسری. در این زمینه وجود سانسور بهر شکل و صورت مردود است.
 - ۸- اولویت استخدام در بخش دولتی و خصوصی با خلق عرب ایران، در مرحله بعد با دیگر اقلیت های ملی متولد و ساکن در منطقه خود مختار میباشد.
 - ۹- تخصیص مقدار کافی از درآمد نفت برای آبادانی منطقه و شکوفائی صنعت و کشاورزی آن.
 - ۱۰- نامگذاری شهرها و روستاها، محله ها و خود منطقه به نام های تاریخی عربی آنها که رژیم فاشیستی پهلوی آنها را تغییر داده است.
 - ۱۱- شرکت فرزندان خلق عرب در ارتش و نیروهای انتظامی محلی در چهارچوب منطقه خود مختار و امکان ارتقاء آنان به مناصب و مقام های عالی نظامی که از دستیابی به آنها محروم بوده اند.
 - ۱۲- تجدید نظر در تقسیم اراضی دهقانان طبق قوانین جمهوری اسلامی، با رعایت اصل زمین از آن کسی است که آنرا میکارد.
- در خاتمه از دولت آقای بازرگان انتظار داریم که در رابطه با حل مسائل خلق عرب ایران از مذاکره و سازش با عناصر مرتجع و فرصت طلب خود داری نماید.

هیئت نمایندگان خلق عرب مسلمان ایران تاریخ ۱۳۵۸/۲/۳ شمسی

روایت حوادث چهارشنبه سیاه محمره در مصاحبه با یکی از موسسان کانون فرهنگی خلق عرب، در دو قسمت در سایت پادماز منتشر می شود.

طاهر حلمی زاده متولد ۱۳۳۶ شمسی (۱۹۵۷ میلادی) اهل محمره چندین سال از جوانی خود را در زندان های شاه سپری کرد. در اوایل انقلاب وی یکی از موسسان کانون فرهنگی خلق عرب بود. چند سال پس از حوادث خونین چهارشنبه سیاه محمره مجبور به ترک وطن شد.



شاهدی برکشتار مردم عرب محمره

انتشار: ۸ خرداد ۱۳۹۲



مزدوران خمینی و جنایتکاران کینه توز جبهه ملی ایران، در نهم خرداد ۵۸ دست به کشتار مردم عرب محمره زدند.

گفتگو از: مهدی هاشمی

قسمت اول:

درباره حوادث شهر محمره (خرمشهر) در چهارشنبه نهم خرداد سال ۵۸ که به چهارشنبه سیاه معروف شد، گفتگویی با آقای حلمی زاده داشتیم که در پی می آید:

سوال: مشارکت ملت عرب (خلق عرب) در انقلاب بهمن ۵۷ چگونه بود، نیروهای سیاسی فعال عرب در دوره قبل از انقلاب و پس از آن، کدام گروهها بودند؟ نقش آیت الله شبیر خاقانی در این دو دوره چه بود؟

در دوره قبل از انقلاب پس از اتفاقيه الجزاير بين ايران و عراق، جبهه آزادی بخش احواز (جبهه تحرير الاحواز) در عراق منحل شد. اکثر مبارزان عرب به سوریه و دیگر کشورهای عربی منتقل شدند. البته شماری از مبارزان این جبهه به وطن بازگشتند که با ارتش ایران در منطقه مشداخ درگیر شده و تقریباً تمامی آنها به شهادت رسیدند.

همچنین جبهه مردمی آزادی بخش احواز (الجبهه الشعبیه لتحرير الاحواز) به سوریه منتقل شد. بلافاصله پس از پیروزی انقلاب ۵۷، جبهه مردمی در سوریه انحلال خود را اعلام کرد و مبارزان این جبهه که گرایش ملی و یا مارکسیستی داشتند به وطن بازگشتند.

ملت عرب بسان دیگر ملل در ایران در انقلاب ۵۷ مشارکت وسیعی داشت. مردم عامه عرب با شرکت در تظاهرات و کارگران عرب با شرکت کامل در اعتصابات کارگران شرکت نفت، کارگران بنادر و دیگر شرکت ها نقش به سزایی در تعطیلی قدرت اقتصادی نظام شاه داشتند. شیخ شبیر خاقانی نیز نقش مهمی در رهبری قیام مردم عرب علیه نظام شاه داشتند.

شیخ شبیر خاقانی تنها مرجع شیعی عرب در ایران بود. وی یکی از مدرسان خمینی در حوزه علمیه نجف بود. در دوره تبعید خمینی، خاقانی در ارتباط مستقیم با او بود. در این دوره شیخ خاقانی کمک های مالی زیادی به خمینی کرد. خمینی نیز وعده های زیادی در تحقق حقوق ملت عرب در صورت به قدرت رسیدنش به خاقانی داده بود.

شیخ شبیر خاقانی انسان و الایی بود و به هیچ وجه ظلم و تعدی به هیچ انسانی را نمی پذیرفت. وی مخالف شدید تندروی از هر سویی که باشد، بود و به هیچ وجه فرقی میان عرب و غیرعرب قائل نمی شد. او یکی از علمایی بود که به شدت طرفدار تحقق حقوق ستمدیدگان عرب بود.

با پیروزی انقلاب و باز شدن زندانها، شمار زیادی از زندانیان عرب طرفدار حقوق ملت عرب که سالهای طولانی از عمر خود را در زندانهای رژیم پهلوی سپری کرده بودند از زندان آزاد شدند. من خودم یکی از این نیروها بودم. این نیروها در زندان ها با نیروهای سیاسی چپ و دیگر گروهها هم سلولی بودند. این امر سبب شد تا زندانیان عرب به هنگام خروج از زندانها گرایشات سیاسی چپ داشته باشند.

اگر بخواهیم به تشکل های سیاسی عرب که پس از انقلاب در اقلیم احواز تشکیل شدند بپردازیم باید گفت که اولین تشکل سیاسی عرب در محرمه تاسیس شد. این تشکل سیاسی در ابتدا “الجبهه السياسیه” (جبهه سیاسی) نام داشت و در اولین روزهای سال ۵۸ تاسیس شد. پس از مدتی کوتاه نامش به “سازمان سیاسی خلق عرب” (المنظمه السياسیه للشعب العربی) تغییر یافت. این تشکل شیوخ قبایل عرب و نیروهای ملی را در برمی گرفت.

در مدتی کمتر از بیست روز تشکل سیاسی دیگری به نام “کانون فرهنگی خلق عرب” (المركز الثقافي للشعب العربی) تاسیس شد. موسسان این کانون فرهنگی گرایشات سیاسی ملی و یا مارکسیستی داشتند. اعتدالگری موسسان این مرکز سبب شد تا نیروهای سیاسی عرب از ملی گرفته تا مارکسیستی و اسلامی و دیگر گروهها جذب این کانون شوند.

درمانیفست تاسیسی این کانون بر ضرورت کار فرهنگی به منظور جبران دهها سال عقب ماندگی مردم عرب از پیشرفت فرهنگی و اجتماعی، تاکید شده است. همچنین به دلیل اهمیت کار فرهنگی از دید موسسان این کانون، تاکید شده است تا استقلال کار فرهنگی از کار سیاسی حفظ شود.

در جشن تاسیس این کانون فرهنگی شخصیت های مختلف مذهبی محرمه نظیر شیخ سلمان خاقانی از نزدیکان شیخ شبیر خاقانی و دیگر شخصیت های معروف شهر و فرهیختگان حضور داشتند. شیخ سلمان به نشانه دفاع از رویکرد فرهنگی این کانون کتابخانه شخصی خود را به عنوان هدیه به این کانون هدیه کرد.

بلافاصله فعالیت های کانون فرهنگی خلق عرب شروع شد. جوانان تحصیل کرده کلاس های آموزش زبان عربی را دایر کردند و به مردم زبان عربی آموزش می دادند. شب های شعر عربی برگزار شد و شعرای مختلف در محل کانون فرهنگی به عرضه آخرین قصاید خود پرداخته و در رد ستم بر عربها و تاکید بر حقوق این ملت قصیده ها سرودند. جوانان و زنان حضور گسترده ای در برنامه های این کانون فرهنگی داشتند.

تاكيد بركار فرهنگي به معنای نپرداختن به سياست دركانون فرهنگي خلق عرب نبود. اين كانون ميتينگ هاي سياسي عديدي را با حضور سخنراناني از نيروهاي چپ ايراني و يا چپ عرب و ملي عرب برگزار كرد. همچنين مناظره ها و گفتگوهاي عديدي ميان سازمان هاي سياسي نظير فدائيان، راه و كارگر، حزب توده و مجاهدين با سياسيون عرب چپ و ملي و اسلامي صورت گرفت.

در اين ميان هرگروهی از گرايشات سياسي خود دفاع می کرد و دیدگاه خود درباره حقوق خلق های ایران را برای ستمدیده گان عرب تشریح می کرد. اين گفتگوها به زبان های فارسي و يا عربي صورت می گرفت.

شاخه هاي ديگر كانون فرهنگي خلق عرب در شهرهاي ديگر يکي پس از ديگري در مدت کوتاهی تاسيس شد. مبارزان سياسي مارکسيست بازگشته از کشورهاي عربي، در زادگاهشان فلاحيه شاخه كانون فرهنگي خلق عرب را تاسيس کردند.

در عبادان ابتدا شاخه سازمان سياسي خلق عرب تاسيس شد اما در پی گفتگوهايی که ميان موسسان اين شاخه از سازمان سياسي و روشنفکران عرب صورت گرفت، اين تشکل تغيير نام داده و تبديل به يکي از شاخه هاي كانون فرهنگي خلق عرب شد.

مبارزان بازگشته به وطن در شهر احواز نقش خيلي مهمی در قوت بخشيدن به جنبش سياسي نوپا در اين شهر کردند. عيدي صياحي و هاشم طرفي در زادگاهشان محله لشکرآباد با کمک همزمان ديگربازگشته به وطن نظير سعيد عباس پور و جابر احمد و عدنان سلمان، تحرك سياسي در اين شهر را آغاز کردند.

البته بايد گفت که جوانان انقلابي لشکرآباد همکاري بسزايی با نيروهاي سياسي چپ داشتند اما تفرقه انگيزی احمد مدنی استاندار نظامی استان و سوء استفاده از اختلاف آيت الله کرمی ديگر مرجع شيعی غير عرب که مورد قبول مردم احواز بود، با شيخ خاقانی سبب شد تا سنتی های اين محله در تحولات سياسي آتی به دفاع از آيت الله کرمی برآيند.

ديگر تشکل سياسي آن دوره “جنبش مردمی خلق عرب” (الحركة الجماهيرية للشعب العربي) بود. اعضای جبهه آزادی بخش احواز که از عراق به محمره بازگشته بودند اين تشکل سری را تاسيس کردند. اين تشکل سياسي تنها تشکل سياسي بود که شايد به توان گفت خواسته استقلال احواز را مطرح می کرد.

از آنجائیکه در ميان تمامی گروههای سياسي عرب توافق شبه تام بر خواسته خودمختاری بود و مردم عرب در آن زمان رویکرد خيلي مثبتی نسبت انقلاب و شخصيت خميني داشتند، به همين دليل اين تشکل خواسته استقلال احواز را به شکل علنی مطرح نکرد. فعاليت اين تشکل بيشتر به شکل شعارنویسی بر روی ديوارها تجلی کرد و فقدان تجربه سياسي نزد اعضای اين تشکل سبب شد تا نسبت به تحريك های مغرضانه كانون فرهنگي نظامی به رهبری محمد جهان آرا، آشفته شده و از خود واکنش هايی نشان داده و درمشتنج شدن فضا سهيم شوند.

“جبهه اسلامي ملت عرب” تشکل سياسي ديگری است که در آن دوره در محمره تاسيس شد. اين تشکل با رویکرد اسلامي از حقوق ملت عرب احواز دفاع می کرد. اين تشکل نتوانست نظر مردم را به خود جلب کند و حضور و تأثير خاصی در عرصه سياسي نداشت.

در مقابل تشکل های سياسي عرب بايد به تشکل های سياسي فارس اشاره کرد. “مرکز فرهنگي نظامي خرمشهر” مهمترين تشکل سياسي غير عرب در محمره بود که بعد از انقلاب توسط محمد جهان آرا تاسيس شد. احمد فروزنده، اسماعيل زمانی و رضا موسوی از ديگر اعضای سرشناس اين تشکل در آن زمان بودند. اين تشکل سياسي که از تندرويان پيرو خميني تشکيل شده بود نقش مهمی درمشتنج ساختن فضای محمره و مهيا ساختن زمينه برای قتل عام مردم عرب اين شهر، بازی کرد.





جنايتكاران مركز فرهنگي نظامي خرمشهر به رهبري جهان آرا با گزارش هاي دروغ و مغرضانه زمينه قتل عام مردم عرب محمره را فراهم كردند.

اعضای این تشکل بخصوص جهان آرا از به صحنه آمدن ملت عرب و مطرح شدن خواسته های این ملت به شدت وحشت زده شده بودند. جهان آرا تاب دیدن فعالیت فرهنگی عربی در مرکز فرهنگی خلق عرب را نداشت. در همان روزهای آغازین افتتاح دفتر مرکز فرهنگی خلق عرب، اسماعیل زمانی با عده ای اعضای مسلح کانون فرهنگی نظامی اش به کانون فرهنگی خلق عرب حمله کرد و خواهان بستن دفتر این کانون فرهنگی شد.

اطلاعاتی که بعدها در زمان جنگ از درون سپاه به بیرون درز کرد نشان می دهد که جهان آرا در آن روزها گزارش های مبالغه آمیز و واهی به مرکز مخابره کرده است. وی در گزارش هایش مدام فعالیت های فرهنگی و سیاسی عربها را جدایی طلبانه معرفی کرده و نسبت به جدایی اقلیم احواز از ایران هشدار داده بود.

همچنین کمیته انقلاب اسلامی نیز در آن روزها در محمره تاسیس شد. اعضای این کمیته به همراه اعضای کانون فرهنگی نظامی خرمشهر مردم عرب محمره را تحت عناوین ضد انقلاب و ساواکی و کمونیستی آماج تعرضات خود قرار داده بودند. مردم نیز در پاسخ به این تعرضات نزد شیخ خاقانی از دست این نیروها شکایت می کردند. شیخ خاقانی نیز این امر را به مسئولان مرکزی و استانی خبر می داد. بعدها این اقدامات شیخ خاقانی از سوی سرکوبگران ملت عرب به عنوان دفاع شیخ از جدایی طلبان و وابستگان به حزب بعث جازده شد.





سوال: نقش مبارزان عرب بازگشته به وطن در جنبش سیاسی ملت عرب در آن زمان چه بود؟ حقیقت ارتباط آنها با کنسولگری عراق چه بود؟ چون به خوبی مطلعید که اولاً پس از توافقتنامه سال ۱۹۷۵ ایران و عراق، اکثریت این نیروها تحت پیگرد دولت عراق بودند و مجبور به ترک خاک عراق شده بودند. آنهایی هم که در عراق باقی مانده بودند درخفا زندگی می کردند و اجازه فعالیت سیاسی نداشتند. عراق دفاتر جبهه منحل شده آزادی بخش احواز را مصادره کرد. ثانیاً این نیروها به دلیل موضع عراق در ارتباط با اخراج چندین مبارز عرب به ایران و به شهادت رسیدن آنها در منطقه مشداخ به شدت نسبت به عراق بدبین بوده و اعتمادی به حزب بعث نداشتند. درباره ارتباط با عراق چه سخنی دارید؟

علاوه بر دلایلی که شما به آنها اشاره کردید باید اضافه کرد، این مبارزان دریافته بودند که نمی توان در مقابل خواست عمومی مردم در آن زمان مبنی بر مطالبه خودمختاری فراتر رفته و خواست استقلال را مطرح کنند. همچنین شماری از این مبارزان به افکار چپ گرایش یافته بودند و قائل به مبارزه مشترک با دیگر ملل در ایران برای احقاق حقوق ملت عرب بودند. بنا به این دلایل و تجربه شخصی خودم، من معتقدم که اتهام ارتباط با کنسولگری عراق یک اتهام واهی است. اساساً در این مرحله توجه ملت عرب به نظام تازه به قدرت رسیده به رهبری خمینی بود. آنها حقوق خود از تهران می خواستند نه از عراق.

در مورد نقش این نیروها، همانطوری که قبلاً نیز بیان شد این مبارزان در تاسیس مراکز فرهنگی در شهرهای فلاحیه واحواز نقش داشتند. همچنین در هدایت بحث و دیالوگ ها میان تشکل های سیاسی عرب از یک طرف و با شیخ شبیر خاقانی از طرف دیگر نقش به سزایی داشتند. تلاش های این مبارزان در تشکیل هیئت نمایندگی خلق عرب و توافق بر سر خواسته های ارائه شده به دولت موقت تأثیر گذار بود. به علاوه این مبارزان در نوشتن مطالب نشریه ها و مجلات منتشره شده به زبان عربی در آن دوره نظیر نشریه الکفاح (مبارزه) نقش مهمی داشتند.

سوال: حقیقت حمل اسلحه از سوی سازمان های سیاسی عرب چه بود؟ چه تشکل هایی اسلحه داشتند و آیا اعضای آنها رسماً مسلح بودند؟ چه تشکلاتی از این اسلحه استفاده کرده و به تحریکات کانون فرهنگی نظامی پاسخ دادند؟

جواب: پس از پیروزی انقلاب ۵۷ شمسی، شیخ خاقانی از سوی خمینی مسئولیت حفظ امنیت مرزها را برعهده داشت. وی سازمان سیاسی خلق عرب که از جوانان مورد تأیید ایشان تشکیل شده بود را به مسئولیت حمایت از امنیت شهر و مرزها برگزید. ژنرال مدنی نیز کمتر از ۱۰ قبضه تفنگ برنو و چند عدد جیب نیروی دریایی را در اختیار اعضای سازمان سیاسی خلق عرب قرار داد تا در حفظ امنیت منطقه سهیم باشند.

این سازمان نیز در این راه تلاش خود را انجام داد. مرکز فرهنگی خلق عرب به هیچ وجه مسلح نبود. در تجمعاتی که در این مرکز صورت می گرفت دست اندرکاران مرکز ورود اشخاصی که اسلحه سرد بسان چاقو به همراه داشتند را ممنوع کرده بودند، چه برسد به اسلحه گرم. اما در مورد گروههای سری ما نمی دانیم که چه کسانی اسلحه داشتند یا نه. به هر حال حتی اگر گروهی مشتبه به مسلح بودن باشد اسلحه ای از آنها در آن دوره ظاهر نشد و ضد کسی به کار گرفته نشد.

در مقابل، کانون فرهنگی نظامی به مدیریت محمد جهان آرا مسلح به تمام انواع اسلحه بود. اعضای این مرکز با فرماندهی مرکزی در تماس بودند. آنها با دستگیری رهبران سابق ساواک در محمره نظیر سفر ویسی و بحری اطلاعات زیادی کسب کرده بودند.

آنها نیروهای متخصص ساواک را به کار گرفتند. در همین راستا شمار زیادی از اعضای خود را جهت آموزش نظامی به دزفول فرستاده بودند تا آموزش نظامی ببینند. آنها در حقیقت پاره ای از نظام بودند و از تمامی تجهیزات نظامی برخوردار بودند.



شاهدی برکشتار مردم عرب محمره – قسمت دوم

انتشار: ۸ خرداد ۱۳۹۲

روایت حوادث چهارشنبه سیاه محمره در مصاحبه با یکی از موسسان کانون فرهنگی خلق عرب، در دو قسمت در سایت پادماز منتشر می شود.

گفتگو از: مهدی هاشمی

قسمت دوم:

سوال: مشکل کانون فرهنگی نظامی به رهبری جهان آرا با جنبش سیاسی فرهنگی ملت عرب چه بود؟ چگونه اوضاع شهر متشنج شد و واکنش سازمان سیاسی خلق عرب در برابر این تشنجات چه بود؟

از آنجائیکه اولین بار بود که در تاریخ معاصر ما شاهد چنین پویایی سیاسی و فرهنگی میان ملت عرب بودیم، این امر سبب شد تا اعضای مرکز فرهنگی نظامی به وحشت بیفتند. آنها جنبش خلق عرب را حرکتی جدایی طلبانه قلمداد کردند و اقدام به نوشتن گزارش هایی عجیب و غریب علیه سازمان سیاسی خلق عرب و دیگر تشکلات فرهنگی و شیخ خاقانی کردند و به مرکز نسبت به تجزیه اقلیم احواز هشدار دادند.

در همین راستا اعضای کانون فرهنگی نظامی دست به اقداماتی زدند و فضای شهر را متشنج ساختند و اعضای بی تجربه سازمان سیاسی خلق عرب را اسیر کنش های خود ساختند. از جمله این اقدامات بسط قدرت نظامی خود بر تمام شهر بود. آنها بواسطه نیروهای مسلحشان در سطح شهر انتشار وسیع یافته و چهارراهها و خیابانها را با ایست های بازرسی بستند. برخورد تند آنها با مردم عرب و بافعالان سیاسی و فرهنگی عرب به شدت تحریک کننده بود. همچنین در اقدامی تحریک کننده اقدام به خلع سلاح شماری از اعضای سازمان سیاسی خلق که در تامین امنیت شهر نقش داشتند، کردند. علاوه بر این همدستان جهان آرا بدون مطلع ساختن شیخ خاقانی، برخی شخصیت های و فعالان عرب را به اتهام ساواکی بودن بازداشت کردند.

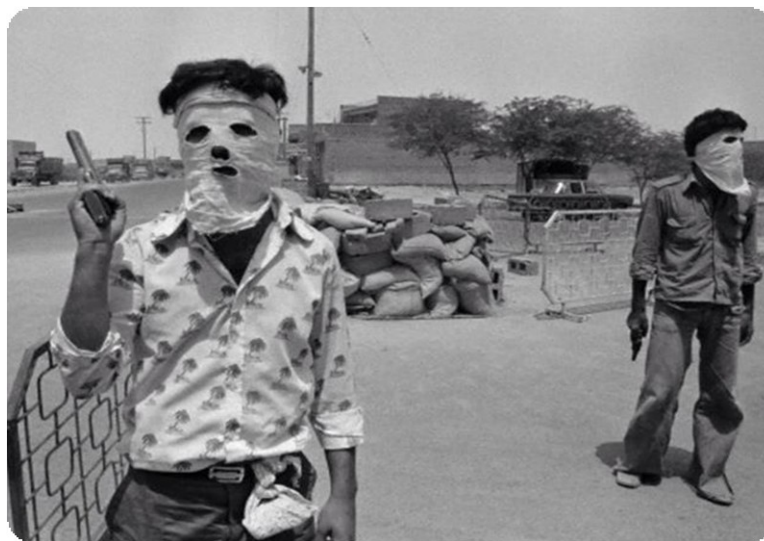


نقابداران قاتل ملت عرب محمره

پس از اقدامات متعدد کانون فرهنگی نظامی در متشنج ساختن اوضاع، بی تجربگی سیاسی برخی اعضای سازمان سیاسی خلق عرب بهانه کافی را در اختیار بدخواهان ملت عرب داد. اعضای خلع سلاح شده سازمان سیاسی خلق عرب

با ماموران گارد ساحلی درگیر شده و در این درگیری یکی از ماموران گارد کشته شد. بلافاصله غیر عربها در محمره با سازمان دهی کانون فرهنگی نظامی تظاهراتی را به راه انداخته شعار “می کشم می کشم آنکه برادرم کشت” را سردادند. اقدام دیگری که فضا را به شدت متشنج ساخت درگیری اعضای سازمان سیاسی خلق عرب با عناصر مسلح کانون نظامی فرهنگی و بازداشت جهان آرا و همراهان او برای مدت چند ساعت بود. پس از این غیر عربها در مسجد جامع تحصن کرده و خواستار تعطیل شدن کانون فرهنگی و سازمان سیاسی خلق عرب شدند.

در این زمینه باید گفت که هم مدنی و بدخواهان ملت عرب خواهان افزایش تشنج در محمره بودند و هم دولت عراق. اظهارات تحریک کننده مدنی نشان می داد که او دنبال فرصت مناسب برای پایان بخشیدن به جنبش مردم عرب برای احقاق حقوقشان، بود. از طرف دیگر کشور عراق با داشتن اکثریت شیعی از سرکار آمدن نظامی شیعی در ایران واهمه داشت و ایجاد هرگونه ناآرامی در محمره را به سود خود می دانست. در این میان اکثریت قریب به اتفاق ملت عرب احقاق حقوق خود را در راهی جستجو می کردند که شیخ خاقانی در برابر آنها قرار داده بود.



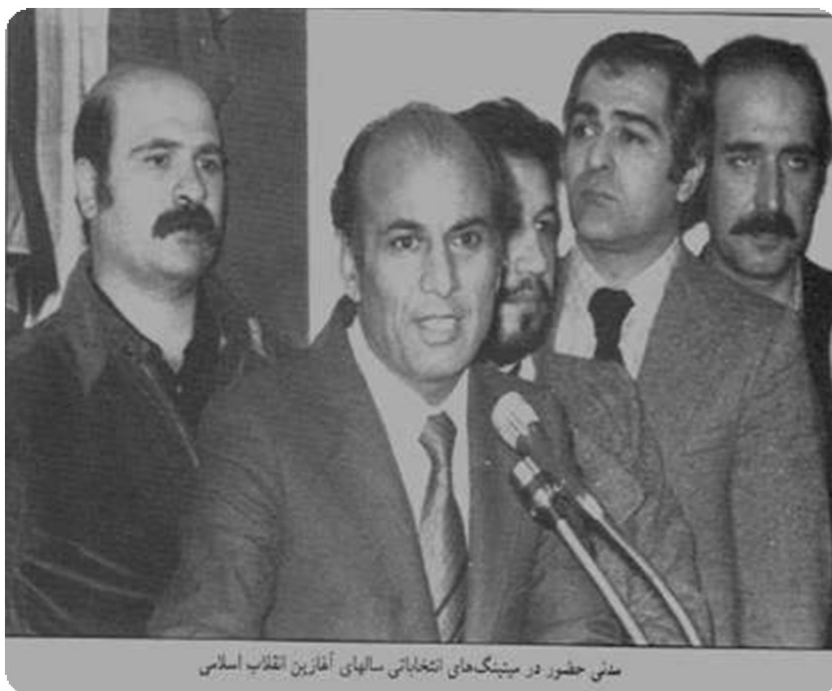
نقابداران جنایت کار در محمره

سوال: پس از این حوادث چه اتفاقی افتاد؟ آیا شرط خلع سلاح در گفتگو با فعالان سیاسی خلق عرب مطرح شد یا شرط دیگری؟ نتیجه گفتگوها چه بود؟

پس از این حوادث فرمانداری محمره دو بار با رهبران سازمان سیاسی خلق عرب جلسه داشت. در این جلسات از سازمان سیاسی خلق عرب و کانون فرهنگی خلق عرب خواسته شده تا مقرهای خود که در محمره واقع بودند و در مرکز شهر قرار داشتند، را تخلیه کرده و به منطقه کوت الشیخ منتقل شوند. هم سازمان سیاسی و هم کانون فرهنگی خلق عرب این خواسته را غیرمنطقی دانسته ورد کردند. سید هادی نزاری به آنها گفت که این شهر ملک اجداد ماست و ما از مقرمان تکان نمی خوریم. هیچگونه گفتگویی درباره خلع سلاح صورت نگرفت چون که اساسا جز چند تفنگ نظامی، فعالان عرب اسلحه دیگری نداشتند. این امر در هنگام هجوم نظامی نیروهای دولتی به این مراکز و سقوط سریع آنها به خوبی روشن شد. اصلا اسلحه ای جز چند تفنگ برنو در اختیار سازمان سیاسی خلق عرب نبود تا نیاز باشد درباره خلع سلاح گفتگو صورت گیرد. بحث سر خارج ساختن مقر کانون و سازمان سیاسی خلق عرب از مرکز شهر به حاشیه بود.

ده روز قبل از حمله نظامی در چهارشنبه سیاه، اعتصاب مردم عرب در حمایت از کانون فرهنگی خلق عرب در مقر این کانون شروع شد. مردم عرب شب و روز در مقر کانون فرهنگی خلق عرب حضور داشته تا آنها را از گزند نیروهای دولتی حفظ کنند. سازمان سیاسی خلق عرب اقدام خاصی انجام نداد.

پس از شکست گفتگوها میان فرمانداری و فعالان عرب، مدنی سه شنب شب وارد محمره شد. وی در اولین ساعات بامداد چهارشنبه ۳۰ ماه مه در خانه شیخ قبیلہ مطوری با فعالان عرب جلسه داشت. وی به آنها هشدار داد که در صورت عدم تخلیه مقر کانون فرهنگی و سازمان سیاسی خلق عرب، آنها را با زور از آنجا خارج خواهد ساخت.



مدنی استاندار وقت استان و عامل اصلی قتل عام مردم محمره

سوال: مدنی چگونه تهدید خود را عملی کرد؟ اگر ممکن است جزئیات حمله نظامی به کانون فرهنگی و سازمان سیاسی خلق عرب را برای ما شرح دهید.

در آن شب مردم بسان شب های قبل در خانه شیخ خاقانی تجمع کرده بودند. در شب حمله به مراکز خلق عرب، ساعت چهار بامداد صدای تیراندازی به گوش رسید. در شهر شایعه شد که افراد مسلح عرب با پیکانی سفید رنگ به سوی مسجد جامع تیراندازی کرده اند. این امر حقیقت نداشت به این خاطر که تمام شهر تحت کنترل نیروهای مسلح دولتی بود. همه اعتقاد داشتند که این حادثه امری ساختگی بود تا به بهانه آن نیروهای دولتی حمله خود را آغاز کنند. ساعت چهار و ده دقیقه نیروهای مسلح دولتی به کانون فرهنگی خلق عرب حمله کردند و در برابر آنها هیچ گونه مقاومتی مسلح صورت نگرفت. در آن لحظه من به همراه حدود صد نفر در کانون بودیم. همراه ما شماری از فعالان چپ از فدائیان خلق و راه و کارگر حاضر بودند. تقریباً تمامی حاضران بازداشت شدند. من توانستم به همراه چند نفر دیگر از دست مسلحان نجات پیدا کنم. در حین خارج شدنمان از در پشتی شاهد حمله نیروهای مسلح دولتی به ساختمان سازمان سیاسی خلق عرب که در کنار ساختمان کانون فرهنگی در مرکز محمره قرار داشت، بودیم. اعضای سازمان سیاسی خلق عرب شمار معدودی تفنگ شکاری و دو تا ژ-۳ در اختیار داشتند. آنها از روی پشت بام شروع به پاسخ دادن آتش نیروهای مهاجم دولتی کردند. مقر سازمان سیاسی خلق عرب از ساختمان های بلند اطراف آن و از طرف رودخانه کارون توسط قایق های جنگی مورد حمله قرار گرفت و آتش سنگینی متوجه آن شد.

فعالان سازمان سیاسی خلق عرب بابلندگو از مردم می خواستند تا به دفاع از سازمان بپردازند. مردم نیز با دستان خالی و یا با چوب دستی و برخی معدود با اسلحه های شکاری از آنسوی کارون با قایق ها سعی کردند تا خود را به ساختمان سازمان سیاسی خلق عرب برسانند. قایق های نیروهای دریایی در رودخانه کارون با آتش سنگین خود از یک طرف سازمان را مورد هدف قرار داده بودند و از طرف دیگر مردم عرب که سعی می کردند برای دفاع از کانون خود را برسانند مورد هدف قرار داده و دهها نفر را به شهادت رساندند.

درگیری در سازمان سیاسی خلق عرب تا ساعت شش صبح ادامه یافت. سه نفر از اعضای سازمان جان خود را از دست دادند و شماری زیادی مجروح شدند و فشنگ های مدافعان از سازمان تمام شد. پس از آن مقر سازمان را ترک کردیم و در حدود ساعت هفت صبح مقر سازمان به تصرف نیروهای دولتی درآمد.

درگیری مردم با نیروهای مسلح دولتی تا سه روز ادامه یافت. مردم خشمگین عرب به قایق ها و لنج های نیروی دریایی و وابستگان به کانون فرهنگی نظامی حمله کرده و آنها را به آتش کشیده و غرق کردند. به نقابدارانی که دستشان به خون ملت عرب آغشته بود حمله کردند و با سنگ و چوب با آنها درگیر شدند. شمار زیادی از مردم عرب در مدت این سه روز جان خود را از دست دادند.

همزمان با حمله به محمره افراد مسلح دولتی به شاخه کانون فرهنگی در عبادان حمله کرده و شماری را کشته و زخمی کرده و این کانون را به تصرف خود درآورده بودند. همچنین شاخه های دیگر کانون فرهنگی در شهرهای دیگر نیز به تصرف نیروهای دولتی درآمد.



پیکرهای قربانیان از میان مردم عرب محمره در خرداد ۵۸

پس از سه روز درگیری، تظاهرات گسترده مردمی نیروهای مسلح را مجبور ساخت تا سد راه مردم نشوند و به این ترتیب مردم توانستند به خانه شیخ خاقانی برسند. حضور گسترده نیروهای مسلح در مقر کانون فرهنگی و سازمان سیاسی خلق عرب مانع از آن شد تا مردم بتوانند آنها را از مسلحان دولتی باز پس بگیرند.

روز پنجم پس از هجوم، مردم عرب محمره در اعتراض به قتل عام ملت عرب در مسجد امام صادق تحصن خود را آغاز کردند. آنها خواستار برکناری مدنی شدند. این اعتصاب بدون نتیجه خاصی تا ۱۲ روز ادامه پیدا کرد. در این زمان فعالان عرب تصمیم بر ادامه جنبش سیاسی به شکل تظاهرات مردمی، گرفتند. لذا تظاهرات از مناطق مختلف محمره هر روز انجام می شد. تظاهر کنندگان از جزیره صلبوخ و منطقه سید عباس عبادان و دیگر مناطق محمره و از شهرهای مختلف به محمره می آمدند. تظاهر کنندگان خشم گین عرب با سینه برهنه از منطقه سید عباس عبادان به محمره آمدند تا حمایت خود را از رهبری سیاسی شان شیخ خاقانی اعلام کنند.





تظاهرات مردم خشمگین محمره

مدتی بعد عوامل نفوذی دولتی شایعه کردند که کوردهای سنی قصد حمله به شیعیان را دارند. شیخ خاقانی فوراً توطئه نظام را فهمید و طی یک سخنرانی از ملت کورد و خواسته های برحقش و از رهبر کوردها عزالدین حسینی دفاع کرد. هزاران عرب حاضر در این سخنرانی شعار دفاع عزالدین و خاقانی را سردادند:

ما همه فدائیان خاقانی و عزالدین هستیم

مدنی! از تانک ها و هواپیماهایت هراسی نداریم

ما عربها همگی فدایی هستیم و قیام خواهیم قیام خواهیم کرد.

تظاهرات مردمی تا اربعین شهدای چهارشنبه سیاه محمره ادامه یافت. دو روز پس از آن اتفاقی افتاد که باز فرصت را در اختیار بدخواهان ملت عرب گذاشت تا این بار حساب خود را با شخص خاقانی تسویه کنند.

سؤال: اگر ممکن است آخرین مرحله تسویه حساب نیروهای دولتی با جنبش فرهنگی سیاسی خلق عرب را شرح دهید.

اعضای کانون فرهنگی نظامی و غیر عربها از یکی از علمای مرتجع عرب به نام سید شبر عدنانی دعوت کرده بودند تا در مسجد جامع که در نگاه خلق عرب به لانه توطئه علیه عربها شهرت یافته بود، سخنرانی کند. این شخص درصديت با خواسته های خلق عرب سخنرانی کرد. در حین سخنرانی نارنجکی در میان حاضران پرتاب شد و چند نفر کشته و زخمی شدند.

بلافاصله افراد مسلح به خانه شیخ خاقانی هجوم برده و یکی از نگهبانان خانه شیخ را کشته و شماری از حاضران در خانه ایشان را زخمی کردند. شیخ و خانواده اش را بازداشت کرده و به قم منتقل کردند. در حقیقت این اتفاق تسویه حساب نهایی بدخواهان ملت عرب با جنبش مردمی عرب بود. نبود شیخ در محمره دست نیروهای دولتی در قلع و قمع ملت عرب را باز گذاشت.

پس از تبعید شیخ خاقانی برخورد نیروهای سرکوبگر با تظاهرکنندگان عرب به شدت خشن شد. آنها از گاز اشک آور و تیراندازی برای سرکوب تظاهرکنندگان استفاده می کردند.

چند روز پس از حادثه اعترافات شخصی معروف به “ناصر جوجه” در تلویزیون رسمی ایران پخش شد که نشان می دهد وی مسئولیت پرتاب نارنجک به سوی حاضران در مسجد جامع را به عهده می گیرد. علاوه بر این متهم اشخاص دیگری را نیز به همدستی متهم کرد. همه متهمان بلافاصله اعدام شدند.

اعدام ها با شدت تمام دنبال شد و گروههای مختلف فعالان سیاسی و فرهنگی عرب به اتهام های مختلف وواهی اعدام می شدند. با امنیتی شدن فضا برای اولین بار شاهد رخ دادن انفجارات در محمره بودیم. انفجار در بازار سیف محمره، انفجار در چاهها و لوله های نفت، انفجار در عبادان و انفجار دکل آنتن پخش رادیویی و تلویزیونی و غیره و غیره.

گفته می شود که جنبش مردمی خلق عرب احواز (الحركة الجماهيرية للشعب العربي فی الاحواز) و بقایای سازمان سیاسی خلق عرب که به عراق پناهنده شده بودند مسئولیت این انفجارها را در پی کشتار اعضای آنها به دست نیروهای ژنرال مدنی و برچیده شدن جنبش سیاسی حق طلبانه ملت عرب، به عهده گرفته بودند.

شمار اعدام ها خیلی زیاد بود به گونه ای که اگر با اعدام های پس از انتفاضه ملت عرب در سال ۲۰۰۵ مقایسه کنیم به یقین می توان گفت که اعدام های محمره چندین برابر اعدام پس از سال ۲۰۰۵ است.



قتل عام شهروندان عرب در محمره و سیاهنمایی آنها

انتشار: ۱۰ خرداد ۱۳۹۲

نویسنده: مهدی هاشمی



همزمان با سالیاد چهارشنبه سیاه محمره و کشتار وسیع ملت عرب در این شهر، بازماندگان این حادثه هولناک پرده از حقایق برداشته اند که کمتر کسی فرصت شنیدن آنها را داشته است. هرآنچه از این کشتار وسیع به جا ماند نوشته های وابستگان به کسانی است که خود طراح و مجری این فاجعه بزرگ انسانی بودند.

ملی گرایان افراطی و اسلام گرا های تازه به قدرت رسیده با همکاری همدیگر شهروندان عرب اهل محمره را کشتند و تاریخ آن را به باب میل خود نوشتند. لذا وقت آن شده است که احوازی ها به دست خود تاریخ را بازنویسی نمایند و حقیقت را برملا سازند.

عناصر مهم جنبش مردمی در شهرهای عرب نشین مرزی در دوره پس از پیروزی انقلاب بهمن ۵۷ همان مردم عامه و کارگران عرب و غیرعرب شرکت ها بودند به رهبری مرجع تقلید مردمی شیخ محمد شبیر خاقانی بودند. موقعیت جغرافیایی محمره و ارتباط مستقیم با کشورهای عربی همجوار که تغییرات سیاسی زیادی در آنها در حال جریان بود، نزدیکی به عبادان به عنوان پایگاه اصلی اسیمپلاسیون فرهنگی و فارسی سازی در اقلیم احواز، سبب شد تا این شهر با جمعیت بیش از ۹۰ درصد عرب اهمیت ویژه ای در جنبش سیاسی چند ماهه ملت عرب در فاصله پیروزی انقلاب بهمن ۵۷ تا خرداد ۵۸ داشته باشد.

ارتباط قوی شبیر خاقانی با خمینی در دوران تبعید، کمک مالی خاقانی به خمینی و وعده های خمینی مبنی بر اعطای حقوق پامال شده ملت عرب و رویکرد مثبت عامه مردم به شعارهای عدالت اسلامی مطرح شده از سوی خمینی، همگی سبب شد تا در آن دوره ملت عرب خواسته های خود را کاملاً در چارچوب کشور ایران مطرح سازد.

در همین راستا خاقانی رهبر مذهبی مردمی که مقبولیت عمومی میان مردم و سیاسیون عرب داشت مسئولیت حمایت از مرزها را داوطلبانه بر عهده گرفت و از قبایل عرب ساکن مناطق مرزی خواست تا مرزها را کنترل کنند.

مبارزان سیاسی عرب احوازی که در آن زمان در سوریه و یمن و عراق و بعضاً لیبی و فلسطین بودند و اکثراً گرایشات چپ داشتند به وطن بازگشته و برخلاف تصور رایج از خواسته های سیاسی خود دست کشیده و با موج مردمی همراه شدند. این مبارزان با تکیه به تجربه تشکیلاتی خود سعی در هماهنگی میان گروههای مختلف سیاسی عرب در شهرهای مختلف اقلیم احواز کردند.

مراکز فرهنگی تاسیس شده در شهرهای محمره، عبادان، فلاحیه، احواز و خفاجیه بنا به مانفیسیت انتشار یافته آنها در آن زمان به قصد توسعه فرهنگی و معالجه فقر و عقب ماندگی فرهنگی و اجتماعی مردم عرب تاسیس شده بودند و موسسان آنها بر استقلال کار فرهنگی از کار سیاسی تاکید می کردند.

در مدت عمر کوتاه این مراکز فرهنگی، احزاب سیاسی چپ نظیر فدائیان خلق و دیگران و اسلام گرا همگی در فضایی دوستانه دیالوگ های متعددی را با چپ ها و ملی ها و وطن خواهان عرب داشتند. هرچه بود فضای اعتماد به مرکز و امید به دست یابی به حقوق از دست رفته بود.

تمامی گروههایی که فعالیت سیاسی یا فرهنگی را آغاز کرده بودند همگی خواسته هایی داشتند که در رفع تبعیض اقتصادی و فرهنگی و سیاسی خلاصه می شد. تشکلات فرهنگی و سیاسی که در آن دوره کوتاه تاسیس شد در محمره ” المنظمة السياسية للشعب العربي ” (سازمان سیاسی خلق عرب) متشکل از شیوخ قبایل و برخی ملی گرایان عرب، ”المركز الثقافي للشعب العربي” (کانون فرهنگی خلق عرب) که توسط چپ ها و ملی های عرب تاسیس شد و با منش متسامح نیروهای مختلفی را از گروه های ملی و اسلام گرا و غیره را دربرگرفت. همچنین شعبه هایی از ”المركز الثقافي للشعب العربي” (کانون فرهنگی ملت عرب) در عبادان، احواز، فلاحیه و خفاجیه تاسیس شد.

تمامی آن گروه ها توانستند به واسطه دیالوگ بر سرخواسته هایی مشترک به توافق برسند. هیئتی به نمایندگی از تمامی گروه ها راهی تهران شد و خواسته های ملت عرب را به مرکز تقدیم کرد. این هیئت خواهان برچیده شدن ستم مضاعف تاریخی بر ملت عرب در ایران شده و خواستار اعطای خودمختاری به مردم عرب شد.

تنها یک گروه مخفی سیاسی بود که توسط برخی عناصر بازمانده از تشکل منحل شده ”جبهه تحریر الاحواز” (جبهه آزادی بخش احواز) که از عراق به محمره بازگشته بودند، تشکیل شد و می توان گفت که رویکرد استقلال طلبانه داشت. این تشکل ”الحركة الجماهيرية للشعب العربي” نام گرفت. عناصر این گروه نه قدرت تئوریک و نه توان سیاسی و نه مقبولیت همطراز با کانون های فرهنگی عربی دیگر داشتند و به شکل علنی وارد عرصه سیاسی نشدند.

فعالیت مخفی این گروه در شعار نویسی بر دیوارها نمود یافت و اقدام خاص و تأثیرگذار دیگری جز اسیر شدن در تله تشنج آفرینان تشکل افراطی های مذهبی و ملی غیر عرب در کانون فرهنگی – نظامی به رهبری جهان آرا و حسین فروزنده نداشت.

اطلاعاتی که در سالهای بعد از مراکز سپاه به بیرون درز کرد نشان می دهد که اعضای کانون فرهنگی-نظامی به رهبری جهان آرا گزارش های کذب و خیلی تند درباره فعالیت های (تجزیه طلبانه) عربها و دفاع شیخ شبیر خاقانی از تجزیه طلبان به مرکز مخابره می کرده اند. این امر سبب شد تا هیئتی مخفی برای بررسی این امر به استان ارسال شود. گویا فعالیت فرهنگی و صرف پرداختن به زبان و فرهنگ و هویت، از سوی اینان امری جدایی طلبانه محسوب می شد.

در آن زمان مردم عرب احساس کرده بودند که سایه نژادپرستی و تحقیر و اهانت به هویت عربی از وطنشان رخت بر بسته بود، لذا با آسودگی خیال بالباس عربی و چفیه قرمز در امکان عمومی و دولتی حاضر می شدند. همچنین این مردم فرصت یافته بودند تا مراسم فرهنگی خاص خود را در صحن علن به اجرا گذارند. جهان آرا و همدستانش در ”کانون فرهنگی نظامی خرمشهر” این اقدامات ملت عرب را بزرگنمایی کرده و با استناد به آنها و این که برخی عربها در بازار حاضر نشده اند به غیر عرب ها جنس بفروشنند و یا این که برخی عربها کرایه راننده تاکسی غیر عرب را پرداخت نکرده بودند، را نشانه هایی دال بر آمادگی عربها برای استقلال از ایران معرفی کردند.

دولت موقت از حضور هیئت رسمی عرب های احواز در تهران و تسلیم درخواست هایشان و در پی آن انجام مصاحبه های مطبوعاتی با رسانه های جهانی، شگفت زده شده و نسبت به گسترش تحرک عرب ها به شدت آزرده شد. به گونه ای که فاصله زمانی تسلیم درخواست های ملت عرب تا حمله نظامی به مردم بی پناه محمره توسط کماندوهای نیروی دریایی به رهبری احمد مدنی بیش از یک ماه نبود.

در این مدت کوتاه کانون فرهنگی – نظامی با اقداماتی تحریک آمیز جوانان بی تجربه و با شور انقلابی عرب را به واکنش واداشت و زدوخوردهایی مسلح با آنها رقم زد. از جمله اقدامات تحریک کننده این کانون بنا به گفته سردار غلامعلی رشید (که نقش مهمی در کشتار مردم محمره داشت) در مصاحبه با روزنامه ایران، انتشار گسترده عناصر مسلح کانون فرهنگی نظامی در سطح شهر و بازرسی رهگذران و بستن چهارراهها و خیابان های اصلی شهر بود. آنها آن دسته از عربهایی که از مدنی اسلحه دریافت کرده بودند تا به حراست مرزها بپردازند را با اهانت و تحقیر خلع سلاح کردند. با این اقدامات فضای شهر محمره به شدت متشنج شد و فضا برای دخالت مدنی و مرکز فراهم شد.

همزمان در مرکز استان احمد مدنی در اقدامی برنامه ریزی شده به تاسیس مرکز فرهنگی جوانان مسلمان عرب با مرکزیت آیت الله کرمی یکی از مراجع تقلید شوشتری که نزد عرب های احواز و خفاجیه و حویزه مقبولیت زیادی داشت، کمک کرد. وی اعضای این مرکز را مسلح کرد و آنها را علیه فعالان فرهنگی “مرکز فرهنگی خلق عرب” که بیشتر آنها گرایشات چپ و ملی داشتند، تحریک کرد.

مدنی از خصومت آیت الله کرمی با شیخ شبیر خاقانی سوء استفاده کرده و همزمان با سفر هیئت عرب به طهران تظاهرات بزرگی را به دستور کرمی و برضد هیئت اعزامی عرب به تهران، در احواز ترتیب داد.

امیرانتظام سنخگوی دولت در پاسخ به درخواست های شیخ شبیر خاقانی مبنی بر پایان دادن به تعرضات کانون نظامی – فرهنگی به مردم عرب و تصمیم گیری دولت درباره درخواست های ملت عرب، دم از جدایی طلبی عربها زد و اظهار داشت که عرب ها را در آبهای خلیج غرق خواهد کرد. وی این سخنان را دوباره در دانشگاه جندی شاپور احواز تکرار کرد که باحمله جوانان پرشور لشکرآباد به وی همراه شد و فضای شهرهای عرب را به کلی متشنج کرد.

مهدی بازرگان نیز در سفرش به محمره و عبادان، به خواسته های ملت عرب و درخواست شیخ خاقانی از او جهت پاسخ دادن به خواسته های مردم اهمیت نداده و در سخنرانی اش در ورزشگاه عبادان هیچ اشاره ای به خواسته های عربها نکرد. بازرگان در پاسخ اعتراض عربها به سخنان امیر انتظام، از موضع و گفته های امیر انتظام دفاع کرد.

آنچه روشن است، سیاه کردن عربها گرچه توسط کانون فرهنگی – نظامی غیرعرب در محمره شروع شد اما با استقبال مرکز و تعیین مدنی ملی گرا به عنوان استاندار و اعطای رهبری تام بر نیروهای مسلح زمینی و دریایی به او، دنبال شد. با این اقدامات مشخص شد سیاه نمایی خواسته های عربها خواست مشترک غیرعرب های تازه به قدرت رسیده و مرکز نشینان مذهبی و ملی است.

منافع غیرعرب ها در استان و عدم تمایل مرکز به پرداختن به حقوق ملل حاشیه کشور سبب شد تا این دو دست در دست هم، ارتجاع مذهبی به رهبری آیت الله کرمی را بازیچه خود سازند و مردم عرب را به دو دسته تقسیم نمایند و پروژه سیاهنمایی عربها را به تکمیل رسانند.

به این ترتیب بود که احمد مدنی استاندار نظامی استان ده قبضه اسلحه شکاری و پنج عدد جیپ را که به عربهای محمره داده بود تا از آنها برای حراست مرزها استفاده کنند، را بهانه کافی دانست تا در مدت سه روز بیش از ۵۰۰ عرب را در شهر محمره قتل عام کند.



گزیده ای از پرونده آمران و جنایتکاران چهارشنبه سیاه محمرة

انتشار: ۸ خرداد ۱۳۹۲

برخی از جنایت کاران و متهمین به کشتار مردم عرب محمرة که هم اکنون در لندن، پاریس و امریکا زندگی می کنند می بایست در دادگاه های بین المللی محاکمه شوند. عناصر شریک در کشتار مردم عرب که هم اکنون در اپوزیسیون ایرانی رخنه کرده و دم از آزادی و حقوق بشر می زنند، خود قاتلانی هستند که دستا نشان به خون صدها انسان آغشته است.

روز نهم خرداد ۱۳۵۸ شمسی، روز کشتار بیرحمانه مردم عرب در محمرة است که به چهارشنبه سیاه معروف است. این خونریزی توسط عوامل رژیم کنونی (جمهوری اسلامی)، عرب ستیزان سلطنت طلب، نژادپرستان جبهه ملی، پان ایرانیست، نهضت آزادی و توده ای ها صورت گرفت.

هجوم وحشیانه به مردم محمرة توسط نیروهای سپاه پاسداران و کمیته انقلاب اسلامی، کماندوهای نیروی دریای و کانون فرهنگی - نظامی محمرة به رهبری محمد علی جهان آرا و با نظارت احمد مدنی و به دستور مستقیم نخست وزیر دولت مرکزی مهدی بازرگان و رهبر انقلاب اسلامی خمینی انجام شد.

در این نوشته نام تعدادی از قاتلان و خلاصه ای از جرائم و جنایت های آنها همراه با عکس برخی از آنها ارائه می شود. عده ای از آنها مدفون و بعضی دیگر زنده هستند و به جرائم خود ادامه می دهند. قابل ذکر است، احزاب اپوزیسیون ایرانی هنوز بعضی از این جنایت کاران را رهبر خود و سردار ملی می دانند.

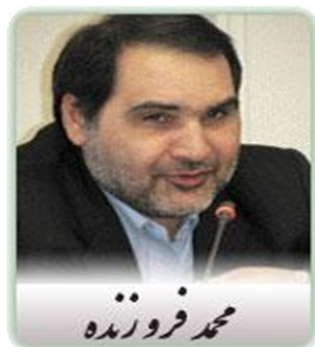
نقابدارانی که در کشتار محمرة شرکت کرده بودند، فرزندان مهاجرانی هستند که در محمرة بزرگ شده اند و عربی را یاد گرفته اند. شماری از این جنایت کاران نیز عرب هستند. نام شماری از نقابداران معروف به شرح آتی است :

محمد و صاحب فرزندان حاجی طعمه عبود زاده ، خانواده خباریها عبدالله، اسماعیل و عبدالرضا (هم اکنون در سپاه پاسداران حضور دارند) ، مهدی البوغیش (در جنگ کشته شد)، فرزندان حاج سلطان اسکندری و فرزندان خانواده دوغچی (ساکن کوی الشیخ محمرة هستند)، مهدی دنیابین و احمد دنیا بین فرزندان حاج عبد الحسین دنیابین (ساکن کوی الشیخ محمرة)، یحیی غضبان زاده، فرهاد دشتی ، فرزندان نورانی (غلامرضا ، محمد ، رسول و عبدالله) ، فرهاد دشتی ، برادران فروزنده، عبدالرضا موسوی، برادران مجتهد زاده ، اردشیر و اسماعیل زمانی ، فرزندان حاج مرتضی (یخ فروش)، عبدالله آلبوغیش فرزند مجید، بهروز مرادی و...

جنایتکاران قاتل مردم عرب محمرة:

۱- محمد فروزنده : محمد فروزنده یکی از جنایتکاران و قاتلان مردم محمرة در سال ۱۳۵۸ بود وی به همراه برادرانش و جهان آرا و دیگران به دستور "احمد مدنی" در قتل عام مردم عرب محمرة شرکت کرده بودند و دست وی به خون جوانان عرب آغشته است.

وی به پاس خدماتش به پست های وزیر دفاع و پشتیبانی نیروهای مسلح سابق، رئیس اسبق بنیاد مستضعفین و عضو مجمع تشخیص مصلحت نظام رسید. محمد فروزنده در زمان ریاست جمهوری هاشمی رفسنجانی در پست وزارت دفاع قرار گرفت و بعدا از سوی خامنه ای به عنوان رئیس بنیاد مستضعفان یعنی بزرگترین نهاد اقتصادی جمهوری اسلامی منصوب شد.



۲- احمد فروزنده (عضو ارشد سپاه قدس) است. او در سال ۵۸ به عضویت سپاه درآمد. احمد در جریان کشتار محمره با همکاری مسئولین استانداری وقت در سرکوب و کشتار مردم عرب همدست بوده و در دادگاه های فرمایشی نظامی چند دقیقه ای که در دبیرستان بازرگانی محمره بر پا می شد نیز مشارکت داشت.

احمد فروزنده مدتی مسئول واحد اطلاعات سپاه محمره بود و ده ها نفر از جوانان عرب را به زندان انداخته یا اعدام کرده بود. چند سال پیش وزارت خزانه داری آمریکا، احمد فروزنده که یکی از فرماندهان نیروی قدس سپاه پاسداران ایران است را مورد تحریم قرار داده و از جامعه جهانی خواست وی را در انزوا قرار دهد.

وزارت خزانه داری ایالات متحده سرتیب احمد فروزنده را به هدایت حملات علیه نظامیان آمریکایی در عراق و نظارت بر ترور مقامات و چهره های سیاسی عراقی و همچنین قرار دادن کمک مالی، تسلیحاتی و آموزشی در اختیار گروه های ضدآمریکایی در عراق متهم کرده است.

۳- مسعود فروزنده ، این شخص در دوره پیش از انقلاب از مسئولین بخش هنری حزب رستاخیز شاخه احواز(خ و زس ت ان) بود در دوره بعد از انقلاب به عنوان رئیس سپاه پاسداران فلاحیه منصوب شد. مسعود فروزنده در دوره خاتمی در پوشش خبرنگار به روسیه فرستاده شد.

از دیگر اعضای خانواده فروزنده، فرزند و فرزند نیز در بخش های مختلف سپاه مشغول به کار هستند و تحت عناوین های گوناگون به خارج در رفت و آمد هستند و گویا حتی به لندن نیز سفرهایی داشته اند. خانواده فروزنده از مهاجران غیر عرب هستند که در محمره زندگی کرده و علاوه بر چهارشنبه سپاه جرائم دیگری در حق مردم عرب محمره مرتکب شده اند.

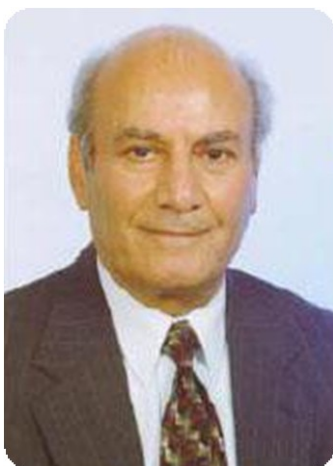
۴- محمد جهان آرا: پاسدار سید محمد علی جهان آرا معروف به محمد جهان آرا (در دوران تحصیل عضو سازمان مجاهدین خلق ایران بوده) ، بعد از انقلاب یکی از فرماندهان سپاه پاسداران بود. جهان آرا و دوستانش در محمره گروهی به نام کانون فرهنگی نظامی انقلابیون را تشکیل دادند. اعضای کانون مذکور در قتل عام چهارشنبه سپاه محمره شرکت فعالی داشتند و به دستور “مدنی” جنایات هولناکی در حق مردم عرب مرتکب شدند. او فرزند سید هدایت الله از مهاجران غیر عرب بود که در محمره زندگی می کرد.



محمد جهان آرا

۵- احمد مدنی کرمانی : احمد مدنی عضو جبهه ملی ایران و استاندار وقت استان (خوزستان) که پس از پیروزی انقلاب در کابینه مهندس بازرگان به سمت وزیر دفاع و فرماندهی نیروی دریایی انتخاب شد اما پس از حدود دو ماه از وزارت دفاع کناره گیری کرد.

پس از آن بنا به درخواست مهندس بازرگان، وی مدتی عهده دار استانداری در الاحواز (خوزستان) بود که در این مدت به دستور رهبران خود از جمله «بازرگان» و «خمینی» و دار و دسته آنها در سال ۱۳۵۸ اقدام به قتل عام مردم عرب محمره نمود. این قاتل در سال ۱۳۵۹ به آمریکا فرار کرد و در ۲۳ بهمن ۱۳۸۳ در شهر دنور ایالت کلرادو، ایالات متحده آمریکا گور وی را حفر و مدفون شد.



احمد مدنی

۶- سید ابوالحسن نوری مهری : سید ابوالحسن نوری مهری، فرزند سید علی ، متولد ۱۳۱۸ هجری شمسی شهرستان مَهر استان فارس ، وی بعد از مهاجرت به محمره ، از شمار روحانیون محمره به حساب می آمد. وی یکی از مهاجران غیر عرب در محمره و بعدها امام جمعه محمره شد.

نوری مهری یکی از مهم ترین اعضای هسته مرکزی در برنامه ریزی و هماهنگی با احمد مدنی در قتل عام مردم محمره است. نوری مهری به همراه آخوند محمدی، سید علی عدنانی (سرکرده نقابداران)، غلامحسین جمی امام جمعه عبادان، آیت الله علی کرمی و برادرش آیت الله محمد کرمی، شیخ عیسی طرفی، ابوالقاسم خزعلی نماینده خمینی در استان، احمد جنتی دیگر نماینده خمینی در استان، سید محمد علی موسوی جزایری امام جمعه احواز، سید علی شفیعی دادستان استان در زمان جنگ، محسن اراکی و.... با ایجاد توطئه علیه آیت الله شبیر خاقانی و ارتباط مستقیم با احمد مدنی و دادن مشروعیت به وی نقش مهمی در سرکوب مردم عرب محمره و عبادان داشتند.

سید ابوالحسن نوری مهری





شيخ عيسى طرفي



سيد علي عدنانی(غريفي)



احمد جنتی



غلامحسين جمی



محمد علی موسوی جزائری



سید علی شفیعی

۷- محسن اراکی: حاکم شرع دادگاه انقلاب دزفول، حکم اعدام چندین جوان عرب اهل محمره و عبادان از جمله حکم اعدام عبد الله بچاری فرزند حاج جعفر ۱۵ ساله را صادر کرد. وی بعدها نماینده ولی فقیه در دزفول و پس از آن به عنوان نماینده خامنه ای در مرکز اسلامی شیعیان در لندن مشغول به کار شد. او از معاودین عراقی ایرانی الأصل است.

۸- محمد نورانی: یکی از دار و دسته محمد جهان آرا و عبدالرضا موسوی که در کشتار مردم محمره شرکت کرده بود. وی همراه برادرانش غلامرضا و رسول و حاج عبد الله نورانی در سرکوب ۱۳۵۸ محمره دست داشته است. پدرش کارمند شرکت کشتیرانی بندر محمره بود. او همراه برادرانش ایام جنگ در سپاه حضور داشته و مجروح جنگی (۷۰٪) است.

بعد از جنگ محمد نورانی به مدت یازده سال رئیس بنیاد مستضعفان و جانبازان الاحواز (خ وزس تان) شد. خانواده نورانی از جمله خانواده های مهاجر به محمره است.





محمد نورانی به همراه پدر و همسرش

۹- محمد خوشنام فرمانده نیروی دریایی، او با دستور ناخدا خوشنام فرمانده پایگاه دریایی محمره و با هماهنگی احمد مدنی و مسئولین مرکزی کماندوهای نیروی دریایی از طرف رودخانه کارون مردم محمره را محاصره و در قتل و کشتار آنها شرکت داشت. سرهنگ خوشنام از افسران تحت امر احمد مدنی و یکی از دوستان نزدیک وی در لشکر احواز (خ و زس تان) بوده است.

۱۰- اسماعیل زمانی، به گفته خواهرش صدیقه زمانی وی در پانزده سالگی در عبادان دستگیر شد و پس از آن به زندگی مخفی در خانه‌های امن گروه منصورون در کاشان و قم روی آورد و پس از آن برای دومین بار در سال ۱۳۵۲ دستگیر و به حبس ابد محکوم شدند. البته وی با تحمل پنج سال زندان در سال ۵۷ و با پیروزی انقلاب آزاد شد. اسماعیل به همراه برادرش اردشیر زمانی عضو نیروهای موسوم به نقابداران تحت فرماندهی جهان آرا بود.

۱۱- عبدالرضا موسوی: عبدالرضا نقابدار معروف و قاتل مردم عرب محمره بود. او یکی از اعضای کانون فرهنگی نظامی محمره که توسط دار و دسته جهان آرا تشکیل شده بود و در خونریزی و کشتار چهار شنبه سپاه شرکت فعالی داشت.

این نقابدار بعدها فرمانده تیپ ۲۲ بدر سپاه شد. در جنگ ایران و عراق بعد از کشته شدن جهان آرا، فرماندهی عملیاتی سپاه محمره را به عهده گرفت. وی با صدیقه زمانی خواهر نقابدار دیگر اسماعیل زمانی ازدواج کرد.

صدیقه زمانی می گوید: همسر من قبل از انقلاب جزء گروه “منصورون” بود و پس از پیروزی انقلاب به دانشگاه برگشت و ما یک آپارتمان در احواز اجاره کردیم. ایشان یک ترم در رشته پزشکی درس خواند، ولی با متشنج شدن جو و بالا گرفتن درگیری‌های در محمره بنا به پیشنهاد برادران سپاه، وی دانشگاه را ترک کردند و به محمره برگشت. بنا به گفته زمانی، عبدالرضا بدلیل عرب بودنش در شناسایی جوانان عرب و افشای هویت آنان کمک فراوانی نمود. عبدالرضا موسوی در ۱۷ اردیبهشت ۱۳۶۱ در جنگ کشته شد.





عبدالرضا موسوی

۱۲- غلام علی رشید (اهل دزفول): سرلشکر غلامعلی رشید یکی از آمران قتل و کشتار محمره در خرداد ۱۳۵۸ می باشد وی در گفت و گو با ویژه نامه روزنامه ایران می گوید: من با تماسی که با محمد علی جهان آرا (عضو کانون فرهنگی نظامی) داشتم، در جریان جزئیات قرار گرفتم. وی از ما تقاضای کمک کرد. با دو فروند هلی کوپتر شنوک و ۱۲۰ رزمنده و مقدار زیادی سلاح از دزفول پرواز کردم و در پادگان دژ محمره (خرمشهر) فرود آمدم. یکی دو روز طول کشید و همه مراکزی را که اینها بعد از انقلاب اشغال کرده بودند، پس گرفتیم. خودمان در مقر اصلی مرکزیت سازمان خلق عرب مستقر شدیم.

غلامعلی رشید سمت های مسئول اطلاعات و عملیات سپاه دزفول، جانشین ستاد عملیات جنوب، فرمانده قرارگاه فتح در عملیات بیت المقدس، مسئول عملیات قرارگاه مرکزی سپاه، معاون اطلاعات و عملیات ستاد کل نیروهای مسلح، جانشینی رئیس ستاد کل نیروهای مسلح را داشته است.



غلامعلی رشید

۱۳- بهروز مرادی: بهروز مرادی در سال ۱۳۳۵ در محمره و در خانواده ای اصفهانی متولد شد. وی در مدرسه بازرگانی با محمد جهان آرا همکلاس بود. پس از آن به عنوان معلم آغاز به کار کرد. بهروز به همراه سایر گروه جهان آرا در کانون فرهنگی نظامی فعالیت داشت و در کشتار محمره در سال ۱۳۵۸ دست داشت.

او با شروع جنگ ایران و عراق به جبهه رفت. مرادی در سال ۱۳۶۴ در رشته ی صنایع دستی در دانشگاه پردیس اصفهان مشغول شد و قبل از پایان تحصیلاتش در چهارم خرداد ۱۳۶۷ در منطقه شلمچه کشته شد.



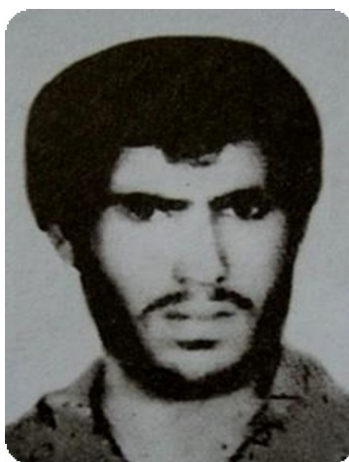
بهرز مرادی

۱۴- عبدالمهدی البوغیش فرزند علوان: یکی از نقابداران و اهل کوت الشیخ محمره که همراه گروه جهان آرا در قتل مردم عرب محمره شرکت داشت. او در جنگ ایران و عراق در مهرماه ۱۳۵۹ کشته شد. خانم عابدی همسر مهدی البوغیش، موسس حوزه علمیه کوثر و مکتب قرآن بوده هم اکنون در این مؤسسه مشغول به فعالیت است.



عبدالمهدی البوغیش

۱۵- سید یحیی موسوی نیا فرزند سید علی از سادات البوشوکه از اهالی فلاحیه متولد ۱۳۳۸ که بعداً در محمره در جنگ ایران و عراق در ۱۳۶۱/۲/۱۹ کشته شد. او یکی از کسانی است که در سرکوب مردم محمره فعالیت بسیاری داشت و یکی از قاتل مردم عرب در کشتار محمره بود. برادران سید یحیی، بنام های سید جعفر و محسن در سپاه و وزارت اطلاعات مشغول به کار هستند.



سید یحیی موسوی

۱۶- عبدالله البوغيش: یکی از نقابدارانی است که در سرکوب مردم محمره در سال ۱۳۵۸ شرکت داشت او بعداً وارد سپاه شد و در جنگ ایران و عراق در سال ۱۳۶۱/۳/۳ کشته شد.



عبدالله البوغيش

۱۷- سيدابراهيم حجازي (رئيس شهربانی محمره): از دیگر مجرمان و شریک در کشتار محمره که بعد از پیروزی انقلاب به عنوان اولین رئیس شهربانی محمره منصوب شد. او ۱۸ شهریور ۱۳۶۰ به سرپرستی شهربانی کل ایران منصوب شد.



۱۸- محمدرضا علوی (فرماندار محمره): علوی به منظور تعطیلی و تخلیه کانون فرهنگی خلق عرب محمره، فشار بسیار زیادی بر آیت الله شیخ محمد طاهر شبیر خاقانی آورد. وی خواستار انحلال سازمان‌ها و کانون‌های عربی و تخلیه مقرهای آنها شده بود. علوی یکی از شرکت کنندگان در جلسه احمد مدنی با مسئولین محمره و بعضی شیوخ خائن ساعاتی قبل از هجوم به مردم محمره در شب چهارشنبه سیاه بود و یکی از آمران و طراحان حمله به مردم بیگناه محمره است.

۱۹- حجت الاسلام ابو القاسم خزعلی (پدر مهدی خزعلی) که با سوء استفاده از ارتباط با بعضی شیوخ خائن (با سوء استفاده از ضعف ساواکی بودن آنها در زمان شاه) زمینه مناسب برای هجوم به مردم عرب محمره فراهم آورد.



ابوالقاسم خزعلی

۲۰- برادران مجتهد زاده (مهاجران غیرعرب به محمره): یکی از آنها از نقابداران و مسئول فرهنگی سفارت ایران در دمشق بود. به علاوه وی به سمت نماینده تام الاختیار سازمان بازرسی کل کشور منصوب شد.

۲۱- علی شمخانی: او یکی از اعضای تیم های جهان آرا در محمره بود و یکی از مجریان و عوامل دادگاه های صحرایی است که ده ها نفر از مردم عرب را در اعدام کرد. شمخانی یکی از نقابداران چهارشنبه سیاه محمره بود.



علی شمخانی

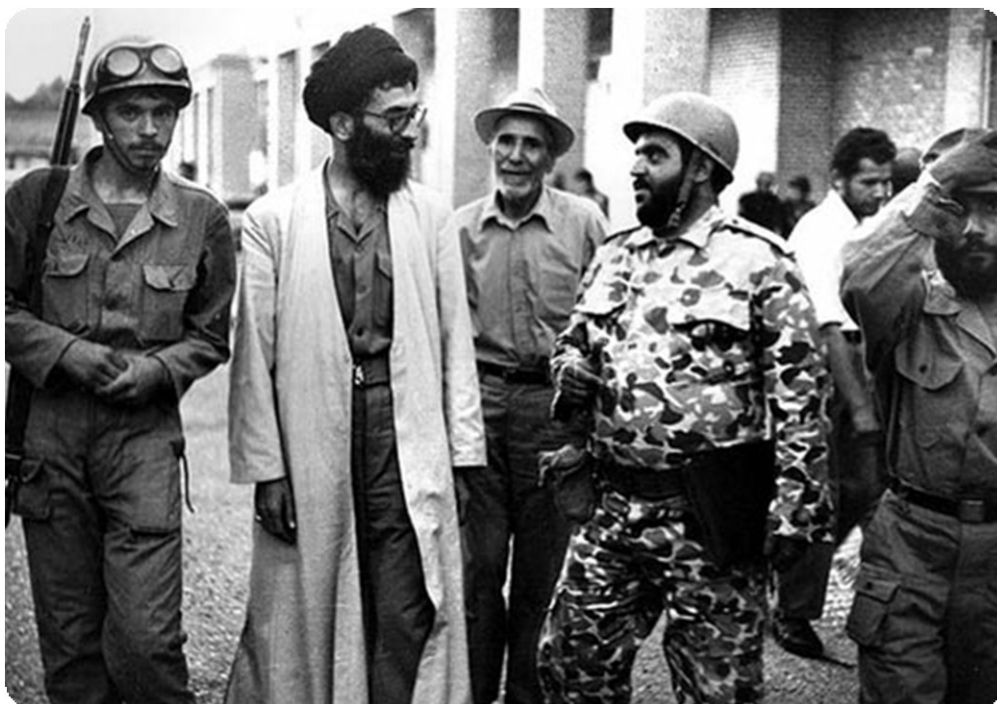
۲۲- انوشیروان رضائی (اهل خرم آباد): در تاریخ ۲۱ تیرماه ۵۸ انوشیروان رضایی، فرمانده سپاه خرم آباد برای همکاری در حمله به مردم بی پناه محمره به منطقه اعزام شده و نقش مهمی در قتل عام مردم عرب محمره داشت.

۲۳- مهدی بازرگان: نخست وزیر دولت موقت که با درخواست او و دیگر اعضای نهضت آزادی و جبهه ملی چون دکتر سنجابی، احمد مدنی استاندار منطقه شد. کشتار مردم محمره در خرداد ۱۳۵۸ با اطلاع دولت موقت حاکم به ریاست بازرگان صورت گرفت.



مهدی بازرگان و خمینی

24- سید علی خامنه ای: شواهد مستند وجود دارد که نشان می دهد ولی فقیه کنونی جمهوری اسلامی ایران سید علی خامنه ای نیز درکشتار مردم عرب محمره و عبادان در سال 1358 شمسی نقش داشته است. بنا به خاطرات شخص خامنه ای درباره آن روزها، به صراحت اعتراف می کند که وی به همراه جهان آراء در مرکز فرهنگی- نظامی غیرعربها حضور داشته و در عملیات کشتار سه روزه مردم عرب محمره سهیم بوده است. تا به امروز نیز علی خامنه ای این کشتار دردناک را یک پیروزی بزرگ برای نظام جنایتکار جمهوری اسلامی قلمداد می کند و امتیاز حاکمیت مطلق بر اقلیم احواز را به پاس جنایت های صورت گرفته به عاملان این جنایت ها بخشیده است.



سید علی خامنه ای

25- محمد صادق خلخالی: محمد صادق صادقی گیوی معروف به خلخالی حاکم شرع دادگاه‌های انقلاب پس از انقلاب ایران در سال ۱۳۵۷ بود. وی در گیوی از توابع شهرستان خلخال استان اردبیل متولد شد. خلخالی بدستور خمینی صدها نفر از مردم عرب را اعدام کرد.

در حالی که محمره می‌رفت تا دوره‌ای از آرامش نسبی را تجربه کند، شیخ صادق خلخالی در مصاحبه‌ای در ۳۰ خرداد ۵۸ اعلام کرد که مجازات خائنان و تجزیه طلبان مرگ است و اگر شیخ شبیر نیز به بازی‌های تجزیه طلبانه ادامه دهد، خائن شناخته می‌شود و مصداق همین امر خواهد بود.



محمدصادق خلخالی

26- مرتضی لطفی: یکی از نقابدارانی است که در سرکوب مردم محمره شرکت داشت. وی متولد ۱۳۳۴ در شهر محمره است. او عضو شورای عالی نهادهای انقلابی در زمان نخست‌وزیری آقای میرحسین موسوی و معاون فرهنگی، اجتماعی بنیاد مهاجرین کل کشور، عضو هیأت منصفه مطبوعات، سردبیر روزنامه کار و کارگر، عضو شورای شهر تهران و مدیر عامل شرکت سیمان ایلام بوده است.



مرتضى لطفى

27- مهدى كياني فرمانده سپاه عبادان



لينك زیر عملکردهای کیانی از زبان خودش است که با لفافه پیچی و دروغ در اختیار مخاطبانش آنان را قرار می دهد.

<http://www.youtube.com/watch?v=nuEx0RfVO34&sns=em>

27- حسن بنادری فرمانده عملیات سپاه عبادان



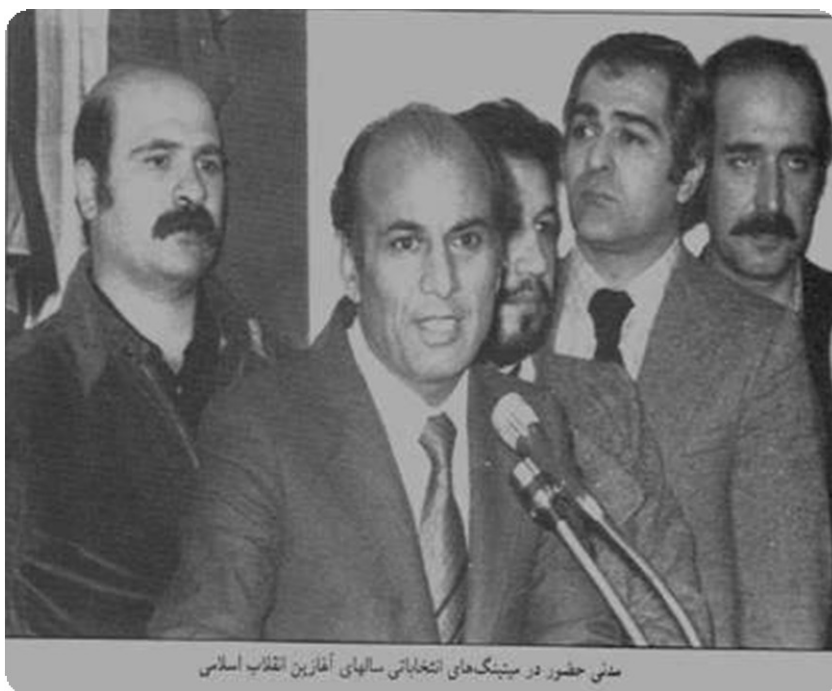
Photo: Saeed Faramarzi

قابل ذکر است که جنایتکاران مذکور در این نوشته تنها شمار اندکی از خیل عظیم جنایتکاران هستند. جادارد که مردم عرب اقلیم احواز در صورت داشتن هرگونه اطلاعی درباره باقی مجرمان، فعالان حقوق بشر را در جریان گذاشته تا بتوانند دشمنان واقعی انسانیت را رسوا سازند.



چهار شنبه سياه محمره

انتشار: ۶ خرداد ۱۳۹۲



مدنی جنایت کار با قتل عام ملت عرب در محمره، محبوبیت سیاسی اش را نزد مرکزگرایان و نژادپرستان راتقویت بخشید

این مقاله اولین بار در ویژه نامه سوم خرداد سال ۶۴ از انتشارات چریکهای فدایی خلق ایران درج گردیده است و اکنون بمناسبت گرامی داشت یاد جان باختگان خلق عرب در “چهار شنبه سياه” (۵۸/۹/۳) و افشای جنایات های افرادی چون دریادار مدنی و هوادرانش که اکنون نقاب اصلاح طلبی به چهره زده اند، به انتشار مجدد آن اقدام میشود. لازم به ذکر است که گزارش وقایع مربوطه عمدتاً از جزوه ای که “سازمان رزمندگان آزادی طبقه کارگر” در آن سال و در رابطه با “چهار شنبه سياه” انتشار داده بود، اخذ گشته است. خرداد -هشتاد و هفت.

”چهار شنبه سياه“

یاد آور فریبکاری بازرگان و جنایات مدنی جلاد

در مبارزات سراسری توده ها در سالهای ۵۶-۵۷ و قیام خونین بهمن ماه ۵۷ بر علیه امپریالیسم و سگهای زنجیریش ، خلقهای میهنمان بدرجات مختلف و در سطوح گوناگون شرکت داشتند . خلق عرب نیز به همراه سایر خلقها در این مبارزات ضد امپریالیستی و دمکراتیک فعالانه شرکت جست ، کارگران عرب همدوش با سایر کارگران در اعتصابات صنعت نفت ، راه آهن ، بنادر و کارخانه ها به مبارزات خود ادامه دادند ، دهقانان عرب و زحمتکشان شهری عرب نیز در صفوف تظاهرات و حرکات ضد رژیم شاه امریکایی همدوش با دیگر توده های ستمدیده و زحمتکش مبارزه کردند و همچون دیگر خلقها با دادن صدها شهید نهال آزادی را آبیاری نمودند.

طبیعی است که خلق عرب انتظار داشت که با رهایی از سلطه امپریالیسم و ایجاد جامعه ای نوین به حقوق دمکراتیک و منجمله حقوق ملی خود دست یابد . ولی با روی کار آمدن رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی خیلی زود آشکار شد که انتظار برآورده شدن خواستها و حقوق خلقهای تحت ستم با وجود این رژیم ، یعنی ادامه سلطه امپریالیسم ، امکانپذیر نیست و این را خلق عرب به سابقه تجربیات گذشته و آگاهی که از مبارزات فعال خود کسب کرده بود بخوبی دریافت و همچون توده های بپاخاسته نقاط دیگر میهنمان رو در روی حاکمیت امپریالیستی موجود قرار گرفت.

رژیم جمهوری اسلامی به وسیله دولت موقت و طوطی سخن‌گویش امیرانتظام اعلام داشت که: ” اعراب بیش از چند هزار نفر نیستند و اگر می‌خواهند زیادی صحبت کنند آنها را به دریا میریزیم ” و بدین وسیله خیلی روشن سیاست رژیم را در مقابل کارگران و زحمتکشان شهری و روستایی عرب بیان داشت. توده های تحت ستم عرب بدرجات مختلف حول کانونها و سازمانهای مترقی و دمکراتیک، مذهبی و غیرمذهبی جمع شده بودند تا از این کانال مبارزات خود را ثمر بخش تر نمایند.

اما به علت فقدان یک رهبری قوی انقلابی، نیروها و جریانات ارتجاعی نیز امکان تکتازی یافته بودند.

توده ها، کانونهای مترقی را از آن خود میدانستند و بهمین دلیل از آنها در مقابل تحریکات و حملات اوباشان و مزدوران رژیم دفاع و حراست میکردند. تحصن، تظاهرات و میتینگها و راهپیمایی ها، آن اشکال مبارزاتی بودند که خلق عرب با دست زدن به آن خواسته ها و مطالبات خود را طی قطعنامه هایی تحت هدایت و کنترل این کانونهای فرهنگی و سیاسی طرح و درخواست میکرد.

مبارزات توده های شهری، حمایت و شرکت دهقانان عرب در این مبارزات و بویژه مبارزات رادیکال کارگران عرب، با کمیت چشمگیر (۵۵ - ۵۰ درصد از کل جمعیت کارگر منطقه عرب اند) خود و رشد سیاسی آنان چون خاری در چشم جمهوری اسلامی فرو میرفت، بویژه که رژیم از گسترش و تعمیق این مبارزات شدیداً هراسناک بود و بدین سبب سران رژیم در پرتو سیاست های ضد خلقی شان به تحریکات و اقدامات آشکار و پنهان دست میزدند.

خواسته های بحق توده های عرب را تجزیه طلبی، تحریکات عراق و اختلاف عرب و ” عجم ” مینامیدند. بازارگان مزدور، این مارمولک کهنه کار با شیادی، خلق عرب را عده ای ایرانی ” عرب زبان ” خواند تا بدین وسیله موجودیت اجتماعی و سیاسی خلقی آنان را مخدوش نموده و بهتر بتوانند حقوق ملی خلق عرب را انکار و پایمال نمایند.

ولی توده های عرب با بیان اینکه: ” ما خلق عرب هستیم، ما عرب زبان نیستیم ” بخوبی جوهر فتنه های این مزدور را درک و افشا، نموده و با شعار ایران خانه و کاشانه ماست پاسخ کوبنده ای به اتهام تجزیه طلبی عنوان شده از جانب مزدوران امپریالیسم دادند.

با این همه ایادی و عوامل رژیم از حمله به صفوف تظاهرات، سرکوب تحصن ها، حمله به دفاتر سازمانها و کانونها، تحریک احساسات ارتجاعی بخشی از مردم عقب مانده و حتی ایجاد کمیته های ” کارگری ” و ” دهقانی ” بمنظور رسوخ در صفوف کارگران و دهقانان و ایجاد تفرقه و شناسایی فعالین و انحراف مبارزات آنان، لحظه ای فروگذار نمیکردند. آنها در مقابل کانونهای مترقی خلق عرب به ایجاد کانونهای مسلح ارتجاعی و وابسته بخود دست زدند. و به تسلیح شیوخ مرتجع و ساواکی، لمپنها و اوباشان فارس و عرب و حتی کودکان ۱۳ ساله پرداختند.

کمکهای مالی و تسلیحاتی فراوانی به کانونهای ارتجاعی نظیر: کانون فرهنگی- نظامی (تحت هدایت مکی فیصلی و کمیته امام)، کانون فرهنگی- اسلامی عرب (به سرپرستی شیخی بنام کرمی، مداح شاه خائن) و کمیته عشایر خوزستان دادند. همه اینها علاوه بر کمیته های امام و ارتش مزدوری بود که در خدمت رژیم و ایادیش قرار داشتند.

در سازماندهی و ایجاد اینگونه کانونها دریادار مدنی جلاد، نقش برجسته ای داشت. مثلاً کانون فرهنگی- اسلامی عرب با حضور شخص وی افتتاح شد. بهمین دلیل و بعلت عملکردهای این مزدور وقتی از جانب رژیم وی بعنوان استاندار خوزستان منصوب شد، توده های زحمتکش عرب و بطور عموم مردم خوزستان این انتصاب رژیم را تصمیمی مبنی بر اعلام سرکوب قهرآمیز خلق عرب تلقی کردند و بحق نیز این تلقی درستی بود. زیرا مدنی مزدور بارها و بارها و با صراحت سیاست رژیم را اعلام داشته و خود را مجری حلقه بگوش آن معرفی کرده بود.

او در باره کانونهای مترقی خلق عرب گفته بود: ” اینها عوامل استعمارند و فتنه انگیزند ”. او تحصن کارگران شرکت ترمینال بندر خرمشهر را بهمراه ارتشیان و پاسداران سرکوب کرده بود و حتی با بیشرمی تمام از کارگران مبارز میخواست تا رهبران خود را معرفی نمایند. او در ۲۱ فروردین به ارتش دستور داده بود که کانونهای فرهنگی و سیاسی را منحل نمایند، او حتی خواستار آن شد تا شخصا برای سرکوب صیادان بندر انزلی اعزام گردد. او در باره خواسته

های بحق خلق عرب با خشم گفته بود: "این حرفها را ننزید ، آنها که از خودمختاری صحبت میکنند به انقلاب خیانت میکنند .

توده های مبارز شهری و روستایی عرب در خرمشهر، آبادان، اهواز، شلمچه و شادگان و خلاصه سراسر خوزستان تحریکات و اعمال جنایت آمیز گوناگون رژیم را خنثی میکردند و خواستار به کرسی نشاندن مطالبات خود بودند ، در مقابل رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی با سیاستی روشن، متکی به سرنیزه و فریب و با سازماندهی های قبلی و ایجاد تشنجات گوناگون، مترصد اجرای مقاصد خود بود که در عصر روز دوشنبه هفتم خرداد تیمسار مدنی به همراه مقامات لشکری و کشوری و روحانیون وارد خرمشهر شد و خواستار بعهدہ گرفتن مسئولیت حفظ شهر بوسیله ارتش و مقامات نظامی "انقلابی" گردید.

بدنبال آن در ساعت هشت و نیم شب ۸/۳/۵۸ جلسه ای در فرمانداری با حضور مدنی ، سرپرست فرمانداری ، شیخ عیسی خاقانی برادر و نماینده شیخ محمدطاهر آل شبیرخاقانی ، دیپاچی نماینده حوزه علمیه قم و دیگران برگزار شد و در آن بتوافق رسیدند که تا ۱۰/۳ به کانونهای فرهنگی و سیاسی مهلت داده شود تا آن مکانها را تخلیه نمایند . اما مدنی مزدور با تدارک و سازماندهی قبلی، تحصن عده ای اوباش و لمپن در مسجد جامع که از طرف کانون فرهنگی – نظامی ترتیب داده شده بود را بهانه قرار داد و ضمن ماموریت دادن به سرنشینان پیکان سفید رنگی که در شهر به تیراندازی هوایی پرداخته و تشنج ایجاد میکردند، به اجرای توطئه خونین و سیاهی بر علیه خلق عرب پرداخت و در سحرگاه روز چهارشنبه ۹/۳/۵۸ نیروهای گوناگون رژیم با سلاحهای مختلف، به یورش وحشیانه ای علیه توده های محروم عرب دست زدند.

نیروهای ارتش ، کماندوهای نیروی دریایی ، پاسداران و کمیته چی ها ، سربازان آورده شده از همدان و کرمانشاه که بنا به گفته رژیم میبایست با "مهاجمین عراقی" بجنگند ، اوباشان و لمپن های متحصن کانون فرهنگی – نظامی که بوسیله ناخدا خوشنام مزدور مسلح شده بودند ، پاسداران گارد صنعت نفت و به روایتی نقابداران سازمان امل با صورت پوشیده و نوارهای سفید بسر بسته، همه و همه توطئه های طرح ریزی شده ای را همزمان در محله های کوت شیخ و چهل متری خرمشهر ، منطقه ایستگاه ۸ بهار در آبادان ، فلهک پاداد اهواز به اجراء درآوردند.

خیابانها و ساختمانهای چند طبقه بوسیله پاسداران و ارتشیان ملبس به لباس شخصی سنگربندی شدند . در خرمشهر ناوچه های نیروی دریایی ، در اهواز تانکهای ارتش برای سرکوب و ارباب زحمتکشان به میدان آورده شدند و در آبادان حتی هلی کوپترها به پرواز درآمدند . در همه جا علاوه بردفاتر کانونها ، خانه و کاشانه مردم بیدفاع به رگبار بسته شدند ، کشتار و تالان وحشیانه ای اعمال شد ، بیمارستانها از زخمی ها پر میگردد و در خرمشهر حتی از پذیرش زخمی های عرب جلوگیری میشد.

مردم با کوکتل مولوتف ، سلاح شکاری و چوبدستی به مقابله برخاستند ، شعار " مرگ بر مدنی " در سراسر نقاط مذکور که عمدتاً کارگرنشین و محله های زحمتکشان است می پیچید . ساختمانهای سرمایه داران ، برخی شرکتهای ماشینهای دولتی از جانب توده های خشمگین به آتش کشیده شدند . مردم روستاها ، بویژه شادگان و شلمچه با شنیدن خبر یورش مزدوران رژیم در صفهای طولانی بسوی خرمشهر روانه بودند تا به کمک برادران و خواهران خود بشتابند ، راهها کنترل میشدند ، ارتباط تلفنی قطع بود ، مردم شادگان به زد و خورد خونینی با پاسداران کشیده شدند ، مردم شلمچه در اثر سرکوب و تیراندازی پاسداران و کمیته چی ها بسوی آنان ، ۱۷ شهید و ۴۷ زخمی برجای گذاشتند.

به پنج روستای عرب نشین حمله شد. دستگیرهای فراوانی انجام گرفت و این علاوه بر آنهایی بود که در شب قبل خانه هایشان با علامت ضربدر مشخص شده بود . سرکوب و کشتار دیوانه وار تا عصر روز چهارشنبه سیاه ادامه داشت و حتی صدای تیراندازیها تا ۳ روز متوالی قطع نگردید . طبق آمار دولتی تلفات رژیم ۴ پاسدار و ملاح و کشته های مردم ۲۷ تن ذکر گردید ولی خلق عرب در راه بدست آوردن حقوق دمکراتیک و ملی خود بیش از ۳۰ شهید و ۵۰۰ زخمی داد.

رژیم حتی اجازه دفن شهدایشان را در گورستانهای شهر نداد و خلق عرب عزیزانشان را در خانه های خود ب خاک سپردند . در آخرین روزهای درگیری مردم در مسجد صادق به تحصن دست زدند و خواستار محاکمه مدنی و دیگران ،

آزادی زندانیان سیاسی شدند و برخواسته ها و حقوق خود پای فشردند . مدنی جلاد با دستهای تا مرفق خونین فاتحانه با آیت الله ال شبیر، ” رهبر ” مذهبی خلق عرب به مذاکره و توافق رسیدند که در ازای آزادی زندانیان سیاسی و برچیده شدن کمیته ها ، تحصن پایان یابد و باصطلاح قائله بخوابد.

رژیم فقط به آزادی چند تن زندانی اکتفا کرد ، بدین ترتیب علاوه بر سرکوب مسلحانه ، سازش نیز مکمل شکست تلاشها و مبارزه خلق عرب گردید . این واقعه نه تنها چهره رژیم جمهوری اسلامی و مهره هایش را افشا کرد و بنمایش گذاشت ، بلکه مشیت نیروهای سازشکار و فرصت طلب رنگارنگ را نیز باز نمود.

در حالیکه توده های مردم فریاد میزدند: ” ما همه فدایی هستیم ” ، و با قبول هر نوع فداکاری از سازمان باصطلاح فدایی (آئینموقع اقلیت و اکثریت یکی بودند) خواهان رهنمود و عمل انقلابی بودند، ولی آنها از ایفای کوچکترین نقش انقلابی بازماندند.

کمیته ایالتی حزب توده خائن نه تنها برای ” تضعیف ” رهبری امام اشک میریخت بلکه بیشمارانه از ” تضعیف اعتبار استاندار خوزستان ” نیز ناراحت بوده و بوضوح موضع ضد خلقی خودرا آشکارتر میساخت . رنجبر شماره ۱۵ ، ” راه حل صحیح ” را ” بر پایه وحدت خلق عرب و جمهوری اسلامی ” ، یعنی خزیدن به زیر عیای خمینی دانست و ” ملی ” ” چی های همپالگی بازرگان برخلاف ترجیح بند تکراری ” صبر انقلابی ” بازرگان ، گفتند : ” وقایعی که در خوزستان اتفاق افتاد متأسفانه نتیجه شکستیابی بیجایی بود که در مرکز وجود داشت ..

خلق عرب اما روز چهلم شهادت را که مصادف با روز تولد ” مهدی موعود ” بود و رژیم جمهوری اسلامی به این مناسبت در همه جا جشن برپا کرده بود ، را روز عزای عمومی اعلام کرد و در تظاهراتی که در این روز ۱۹/۴/۵۸ بر پا نمود با شرکت بیش از ۱۵ هزار نفر به آن یافه ها پاسخ گفت و فریاد سرداد : ” ما خلق عرب هستیم ، خلق کرد پشتیبان ماست ” ، ” نیروی ما در اتحاد ماست ” ، ” مدنی ، مدنی قاتل خلق عرب اعدام باید گردد ” و بدینگونه برخواسته های خود که باید متحقق شوند تاکید ورزید.

امروز شنیده میشود که سازمانهایی برای گسترش صفوف اپوزیسیون ” مترقی ” در رویای نزدیکی با جنایکارانی چون مدنی ، نزیه و بوده و هستند . از این لحاظ در سالروز کشتار خلق عرب بوسیله مدنی جلاد لازم است روی این امر تاکید کنیم که نزدیکی با جنایکارانی که زمانی هر یک مسئولیتی در کشتار خلقهای ایران داشتند و دستهایشان بطرق مختلف به خون خلق آغشته است . تنها باعث تضعیف نیروهای مترقی و مخدوش شدن صف خلقهای ایران میگردد.

دیکتاتورهایی که حال دستشان از قدرت کوتاه گشته از دمکراسی سخن میگویند، همان کسانی هستند که وقتی بقدرت برسند تامین حقوق مردم را خیانت به ” اسلام ” و ” تمدن ” و بطور واضحت خیانت به امپریالیسم تلقی خواهند کرد . همانطور که مدنی جلاد گفته : ” آنها که از خودمختاری صحبت میکنند به انقلاب خیانت میکنند ” بالطبع دمکراسی نیز برای چنین کسانی جنایتی غیر قابل بخشش است.

بنابر این، این هشدار باید به تمام نیروهایی که خیال می کنند ماهیت این جلادان اکنون تغییر یافته است، داده شود که هرگونه نزدیکی با جنایتکارانی چون مدنی و نزیه و ... و ایضا با جنایتکارانی چون ” توده ای ” ها و ” اکثریتی ” ها ، باعث تضییع جنبش خلق میشود و حتی فکر همکاری با چنین نیروهایی را به ذهن راه دادن به حیثیت نیروهای مترقی لطمه وارد میسازد.

دروغ بر شهدای خلق عرب در ” چهارشنبه سیاه !

برقرار باد اتحاد همه نیروهای انقلابی و خلقهای سراسر ایران!

مرگ بر مدنی ، جلاد خلق عرب!

یوسف زرکار – خرداد شصت و چهار

منبع: وب سایت دگرگونی

مواجهه خمینی و خاقانی

انتشار: ۵ خرداد ۱۳۹۲

نویسنده: علی افشاری



دیدار خمینی با آیت الله خاقانی

نظر به اینکه در آستانه سالید چهارشنبه سیاه روز کشتار عمومی مردم عرب در نهم خرداد ۱۳۵۸ در محمره هستیم، سعی خواهیم کرد نوشته های مرتبط با آن حادثه تلخ و ننگین که سندی از پاکسازی دولت ایران در مناطق عرب نشین است را برای مخاطبان منتشر سازیم. “پادماز”

در دوران رهبری آیت الله خمینی پروژه های تواب سازی متعددی اجرا شد. قربانیان این پروژه ها از مراجع تقلید منتقد ، رهبران اپوزیسیون ، چهره های نظامی و برخی از نیرو های خودی و مسئولین سابق جمهوری اسلامی بودند. در دوران حیات بنیانگذار جمهوری اسلامی مجریان مجبور ساختن فعالان سیاسی و مذهبی منتقد و مخالف به بیان نظراتی که تفاوتی آشکار و چشمگیر با مواضع پیش از بازداشت آنها داشت ، اطلاعات سپاه ، بخش امنیتی نخست وزیری ، کمیته های انقلاب اسلامی و وزارت اطلاعات بودند.

اما حضور آیت الله خمینی در راس قدرت و عدم مخالفت وی با این روش های غیر انسانی برای وی ایجاد مسئولیت می کند. در عین حال این دیدگاه هم مطرح است که آیت الله خمینی ممکن است شخصا دخالتی در این موارد نداشته و این پروژه ها با اصرار و پیگیری نیرو های تندروی امنیتی و سپاهی و برخی روحانیون افراطی نظیر محمد ری شهری ،صادق خلخالی و ... انجام شده است. این موضوع رافع مسئولیت وی نیست اما وی را در جایگاه عامل و آمر قرار نمی دهد. در دیدگاهی دیگر وی به عنوان آمر و پشتوانه اصلی انجام روش های اعتراف گیری اجباری و در هم شکستن شخصیت و حیثیت مخالفان سیاسی در نظر گرفته می شود.

اطلاعات موجود برای داوری قطعی در این خصوص کافی نیستند اما پاره ای از مستندات وجود دارد که نشان می دهد نقش آیت الله خمینی در پروژه های تواب سازی بیش از مسئولیت عمومی حضور در مناصب ارشد حکومتی است. یکی از این مستندات سرگذشت شیخ محمد طاهر آل شبیر خاقانی است . دو نامه توبه آمیز وی در تیر و مرداد ۱۳۵۸ از طرف دفتر آیت الله خمینی در قم منتشر شد. این امر نشان می دهد که تواب سازی مورد تایید و توجه آیت الله خمینی بوده است و چه بسا شیوع استفاده از این روش های استالینیستی و فاشیستی در جمهوری اسلامی از اراده وی نشأت گرفته است.

برای روشن شدن ماجرا در ادامه مختصری از سرگذشت آیت الله خاقانی توضیح داده می شود. وی از مراجع بلند پایه

شیعی مورد توجه مردم خوزستان بود. مقلدین وی تنها به مرز های ایران محدود نمی شود. او پیروانی در بحرین، قطر، کویت، عراق و عربستان نیز داشت.

وی نوه شیخ عیسی آل شبیر خاقانی از مراجع بزرگ اواخر دوران قاجار بود و خود نیز در محضر اساتید بزرگی چون سید ابوالحسن اصفهانی، میرزا حسین نائینی، آقا ضیاء عراقی و آیت الله کمپانی در حوزه نجف درس خوانده بود و پس از اخذ اجتهاد به خرمشهر آمده بود و در آنجا حوزه علمیه راه انداخته بود. اکثر روحانیون خوزستان در مقطع انقلاب شاگردان وی بودند. حتی روحانیون طرفدار جمهوری اسلامی چون آیت الله جمی و همچنین موسوی جزایری امام جمعه اهواز در پیش وی درس خوانده بودند.

شیخ طاهر آل شبیر خاقانی روحانی سنتی بود اما در سیاست نیز دستی داشت. وی مخالف حکومت شاه بود اما دیدگاه انقلابی تند نداشت. ولی در فضای آن دوران خوزستان علی رغم اینکه دیدگاه هایش به نحو کامل انتظار انقلابیون مذهبی خوزستان را بر آورده نمی ساخت ولی وی انقلابی ترین روحانی برجسته خوزستان بشمار می رفت. مسجد امام صادق خرمشهر که وی در آنجا درس می داد و نماز می خواند، مرکز اصلی فعالیت های مذهبی انقلابی در زمان شاه بود. وی در جریان اعتصاب کارکنان شرکت نفت در آستانه انقلاب نقشی مهم داشت. به پاس مبارزاتی که او انجام داده بود. آیت الله خمینی در ابتدای پیروزی انقلاب حکمی برای وی صادر کرد و از او خواست تا امنیت سرحدات مرزی در خوزستان را تامین کند و کمیته هایی برای سر و سامان دادن به وضعیت منطقه تاسیس کند.

او امنیت نوار مرزی را به قبیله های ساکن آنجا سپرد و کمیته ای نیز در خرمشهر با مشارکت نمایندگان شیوخ عرب و گرایش های انقلابی درست کرد. عمر این کمیته کوتاه بود. گرایش های انقلابی تند و خط امامی به سر کردگی محمد جهان آراء و افرادی چون فروزنده مسئول کنونی بنیاد مستضعفان و با حمایت امثال محسن رضایی و غلامعلی رشید به بهانه اینکه عرب ها کمیته جداگانه ای تشکیل داده اند که بعد ها نام سازمان سیاسی خلق غرب ایران به خود گرفت، خواهان انحلال کمیته و تشکیل کمیته دیگری شدند. آنها همچنین به صورت خود سرانه و مستقل از دولت مانند اکثر نهاد های انقلابی وقت به اداره امور انتظامی و سیاسی شهر، دستگیری و محکمه نیرو های وابسته به رژیم پهلوی پرداختند.

در کمیته دوم چون سهم عرب ها کمتر از غیر عرب ها بود با مخالفت شیخ طاهر آل شبیر مواجه شد و آن نیز فرجامی نیافت. پس از انحلال کمیته دوم شکاف بین نیرو های حزب اللهی و مدافع نظام با شیخ و نیرو های موسوم به کانون سیاسی و فرهنگی خلق عرب بالا گرفت. نیرو های چپ و بخصوص سازمان فدائیان خلق نیز جانب خلق عرب را گرفتند.

شیخ به شهادت مواضعش هیچگاه تجزیه طلب نبود. او خواهان احقاق حقوق مردم عرب در چهارچوب ایران و حاکمیت احکام اسلام بود و با توجه به جایگاه مرجعیتی که برای خود قائل بود نمی خواست به جو جدایی عرب و عجم در خوزستان دامن بزند. خودش را پدر مردم منطقه می دید. اما در عین حال برخی نیرو های افراطی و بخصوص جریان التحریر شعبه حزب بعث در خوزستان بودند که به تنش هایی دامن می زدند. علوی فرماندار وقت خرمشهر تصریح می کرد که عناصر نا مطلوب در سازمان سیاسی، کانون فرهنگی و کمیته مجاهدین خلق عرب خرمشهر فعالیت می کنند. این گروه ها برخی از ادارات دولتی را در اختیار گرفته بودند تحریکات دولت عراق عملا مسائل منطقه را از حالت مباحث داخلی خارج و عاملی بیرونی را وارد مساله کرده بود. نیرو های سازمان سیاسی خلق عرب و کانون فرهنگی با رد این ادعا ها اعلام می کردند که تجزیه طلب نیستند و فقط خواهان خود مختاری خوزستان هستند. البته برخی از خواسته های آنان فراتر از خود مختاری بود و تفسیر تجزیه طلبانه را تقویت می کرد.

اما شيخ موضع ميانہ ای داشت ولی برخورد های تند عوامل حکومت باعث شد تا او عملاً بیشتر به طرف نیرو های مدافع خود مختاری خوزستان گرایش پیدا کند. شیخ در اردیبهشت ماه ۱۳۵۸ اعلام کرد به دلیل تند روی کمیته های انقلاب در برگزاری دادگاه های مغایر با ضوابط شرعی و قانونی، تعلل دولت در دادن حقوق شرعی و قانونی خلق ها از جمله خلق عرب مسلمان خوزستان بر نتافتن آزادی ها و تعرض به حوزه خصوصی افراد ایران را ترک و به عراق می رود. به باور او وظیفه یک مرجع جلوگیری از ظلم و تعدی به مستضعفین بود.

آیت الله خاقانی در جایگاه یک مرجع تقلید سنتی که روحیه محافظه کارانه و در عین حال مردم مدارانه داشت، ضمن تاکید بر رعایت قوانین اسلامی توسط حکومت معتقد بود در جمهوری اسلامی و تحت حاکمیت اسلام واقعی همه گروه ها حتی مارکسیست ها از حق آزادی بیان و فعالیت برخوردار خواهند بود. او با حرکت های افراطی که تحت عنوان انقلابیگری صورت می گرفت مخالف بود.

آیت الله خمینی طی پیامی که توسط سید احمد خمینی ابلاغ شد از وی خواست تا از این تصمیم منصرف شود و به قم بیاید. آیت الله طالقانی و آیت الله شریعتمداری (که با آیت الله خاقانی در نجف هم درس بودند) نیز با صدور تلگرافی خواهان ماندن شیخ در منطقه شدند. برنامه آیت الله خمینی آنگونه که بعد ها مشخص شد کشاندن بیرون شیخ از منطقه بود تا برنامه های حکومت در غیاب وی که اصرار به تحقق خواسته های مردم عرب منطقه داشت، اجرا شود. وی خروج از خرمشهر را نپذیرفت و در منطقه ماند تا به اصلاح امور بکوشد. ورود تیسمار مدنی به عنوان استاندار خوزستان فضای خرمشهر را متشنج تر کرد. وی با تربیت نظامی و گرایش اولترا ملی گرایانه ای که داشت که در آن مساله قومیت ها به رسمیت شناخته نمی شد و از طرف دیگر نگران تحرکات دولت عراق و رشد گرایش های تجزیه طلبانه بود، برخورد های اقتدار گرایانه را در دستور کار قرار داد. سابت تابناک که توسط محسن رضایی هدایت می شود از عملکرد دریادار مدنی در استانداری خوزستان در مهار بحران خوزستان تجلیل کرد و به باور آنها وی اول در خط انقلاب و نظام قرار داشت و بعد ها منحرف شد.

به باور تیسمار مدنی درگیری های خوزستان دعوی عرب و عجم نبود بلکه دعوی انقلاب و ضد انقلاب بود. او نگران فعالیت های سازمان آزادی بخش فلسطین و دامن زدن به تعصبات عربی در منطقه بود. برخی اخبار حاکی از حضور جرج حبش در خوزستان بدون اطلاع دولت بود که به خوزستان عربستان گفته است، اما بعد ها معلوم شد این خبر درست نبوده است. همچنین مدنی با گزارشی به دولت مدعی شد که کنسولگری و مدیر مدرسه عراقی ها در خرمشهر به توطئه و تحریک برخی از نیرو ها در منطقه مشغول هستند.

با آوردن کماندو های نیروی دریایی و نیرو های سپاه از تهران و همچنین سپاه لرستان نیرو های مدافع حکومت در موضع حمله و تهاجم با نیرو های عرب منطقه قرار گرفتند. تحصن نیرو های خط امامی در مسجد جامع خرمشهر باعث پذیرش خواست آنان از سوی دولت شد تا همه کانون های سیاسی و فرهنگی مستقل در منطقه خلع سلاح شوند. چند روز قبل از تحصن دو پاسدار در گمرک بندر خرمشهر کشته شده بودند. آنها تلویحا نیرو های خلق عرب را متهم می کردند که قتلها را انجام داده اند. نیرو های خلق عرب نیز ماجرا را تکذیب می کردند و طرف مقابل را به بهانه جویی متهم می ساختند.

شیخ طاهر آل شبیر با تیمسار مدنی و تنی چند از مسئولان و روحانیون منطقه توافق کردند تا با دادن دو روز وقت، خلع سلاح ها انجام شود. اما نیرو های دولتی با فرماندهی تیمسار مدنی قبل از مهلت مقرر حمله را شروع کردند. دلیل آنها این بود که پیکانی از نزدیک مسجد جامع حرکت کرده و با شلیک تیر هوایی به تحریک پرداخته است. آنها نیرو های خلق عرب خوزستان را متهم می کردند که پشت این تحریک هستند و همچنین نمی خواهند ساختمان های دولتی تسخیر کرده و سلاح های شان را تحویل بدهند. در مقابل کانون سیاسی خلق عرب و شیخ طاهر آل شبیر ادعای آنان را



رد می کردند . می گفتند اگر ماجرای ماشین پیکان صحت داشته است چرا مسئولین آن را متوقف نکرده اند تا از هویت ساکنان آن کسب اطلاع بکنند ! آنها توانایی این کار را داشتند. این موضوع درگیری گسترده و خونینی را رقم زد و به چهارشنبه خونین خرمشهر معروف شد. تعداد کشته شده ها بین ۱۱ تا ۶۶ نفر تخمین شده است.

پس از این ماجرا رویارویی شیخ با حکومت جدیتر شد. وی خواستار برکناری تیمسار مدنی و جبران خسارات مالی و جانی و معذرت خواهی مسئولین و سلب مسئولیت از نیرو های غیر مسئول و افراطی شد. شدت گرفتن اعتراضات و نا آرامی ها در منطقه باعث توافق مجدد بین تیمسار مدنی و شیخ شد. بنا به ادعای استانداری خوزستان ، دولت عراق به رایگان اسلحه در خوزستان توزیع می کرد. آتش سوزی خطوط نفت ، حمله به کلانتری ها و اماکن دولتی در خرمشهر ، آبادان و اهواز بار ها اتفاق افتاد. ولی شیخ با صدور بیانییه های متعددی ضمن پای فشاری بر رعایت خواسته های مردم عرب اما همگان را دعوت به آرامش و خودداری از شورش و عکس العمل های احساسی و تخریبی می کرد.

مفاد توافقتنامه ۸ بندی شیخ و تیمسار مدنی بشرح زیر است :

- ۱- معیار انتخاب و انتصاب افراد در مشاغل سازمان های دولتی بر اساسا ملاک های اسلامی و معیار شایستگی – صلاحیت و ایمان و اعتقاد به ضوابط انقلاب اسلامی ملت ایران از برادران عرب و غیر عرب
- ۲- تحقیق و شناسایی . دستگیری فوری و محرکین حوادث اخیر و محاکمه آنها. آقای دادستان کل انقلاب تکلیف دارد بلافاصله این بند را عملی نماید.
- ۳- رسیدگی به خانواده های شهدا و مقتولین و مجروحین حادثه اخیر خرمشهر و آبادان
- ۴- برقراری امنیت و حفظ انتظامات شهر و روستا زیر نظر شهربانی و ژاندارمی منطقه
- ۵- توجه خاص به به عملیات عمرانی شهر و روستا در منطقه
- ۶- کلیه فعالیت های فرهنگی که در چهارچوب اهداف و ضوابط انقلاب اسلامی ملت ایران صورت می گیرد. تایید می شود.
- ۷- ضمن اظهار تاسف از حمله ای که به منزل آیت الله العظمی شیخ محمد طاهر آل شبیر خاقانی صورت گرفته ،مقرر گردید که موضوع بررسی و تعقیب شود و عاملان تحت پیگرد قانونی قرار گیرند.
- ۸- همانطور که تا کنون تعداد چهل و شش نفر از دستگیر شدگان آزاد شده اند به وضع بقیه نیز رسیدگی فوری بعمل آید. ” (۱)

نیرو های حزب اللهی منطقه حملات تند و توهین آمیزی به شیخ انجام می دادند. آنها مستقیما وی را مقصر نمی دانستند بلکه مدعی بودند که او آلت دست تجزیه طلب ها شده و آنها از سادگی وی سوء استفاده کرده اند.

البتة ماجرای مکالمه تلفنی شیخ با سخنگوی دولت موقت در اسفند ماه ۱۳۵۷ بر سوء ظن ها افزوده بود. مهندس عباس امیر انتظام ماجرا را این چنین تعریف می کند : ”صبح یکی از این روزها منشی من اطلاع داد که شخصی به نام آیت الله شبیر خاقانی از خرمشهر می خواهد با من صحبت کند. ابتدا شخص دیگری که بعداً فهمیدم پسر ایشان بود در تلفن گفت که آقا می گویند در مدت زمامداری دولت موقت (دومین هفته دولت) مشکلات همچنان باقی است، وضع اتوبوس رانی، مشکل مسکن، مسئله فرهنگ و ... تغییر پیدا نکرده است. اگر تا چند روز دیگر تغییری حاصل نشود ما خوزستان را جدا خواهیم کرد. من با شنیدن جدایی خوزستان گفتم هر کسی نامی از جدایی قسمتی از ایران بر زبان براند و اقدامی به عمل آورد، ملت ایران آنها را به خلیج فارس خواهند ریخت. گوشی را خود آیت الله به دست گرفت و من همان سخنان را که برای پسرش گفته بودم تکرار کردم. او تلفن را گذاشت و مکالمه قطع شد. بلافاصله پس از قطع مکالمه به دفتر مهندس بازرگان رفتم و مآوقع را تعریف کردم. پرسیدم این شخص که بود؟ ایشان پاسخ داد که شبیری خاقانی یک روحانی شیعه در خرمشهر است و اضافه کرد که جواب درستی به او داده ام. شبیر خاقانی این مسئله را به شکل دیگری به اطلاع قم و آیت الله خمینی رسانیده بود که باعث ناراحتی ایشان شد و به مهندس بازرگان تاکید کرد که من را از کابینه خارج کند. مهندس بازرگان پاسخ داد که یا مهندس امیر انتظام هست و من هستم یا اگر او برود، من هم خواهم رفت. این ماجرا مشکلات زیادی را برای دولت و شخص مهندس بازرگان بوجود آورد، تا اینکه اپراتور تلفن اهواز که خط خرمشهر را به دفتر وصل کرده بود و مکالمات مرا با آیت الله شبیر خاقانی ضبط کرده بود یک کپی از نوار آن را برای مهندس بازرگان فرستاد. وی پس از شنیدن نوار آن را به قم برد و به اطلاع آیت الله خمینی رساند و ایشان که متوجه می شود اطلاعی که به وی داده بودند با متن مکالمات نوار تفاوت دارد، از مهندس بازرگان می خواهد که مرا به قم ببرد تا از من دلجویی کنند. در مراسم تبریک عید نوروز به قم رفتم و آیت الله خمینی برای دلجویی از من به احمد خمینی گفت که “حرف زدن را از امیر انتظام یاد بگیر” و به این ترتیب کدورت بر طرف شد. (۶)

البتة آیت الله خمینی طی پیامی که به شیخ در فروردین ۱۳۵۹ می دهد با نفی تفاوت بین عرب و عجم و تجلیل از اعراب به خاطر همراهی با پیامبر قول می دهد که به تدریج خواسته های مردم عرب محقق شود.

پس از چهارشنبه سیاه خرمشهر، شیخ صادق خلخالی با حکم هادی دادستان کل کشور به اهواز می آید و با صدور احکام اعدام بی رویه فضای پلیسی را در آنجا تشدید می کند. تندروی خلخالی تا حدی بوده است که سرو صدای ابوالقاسم خزعلی نیز بلند می شود. وی پس از حضور در قم به همراه جمعی از جامعه مدرسین حوزه علمیه قم پیش آیت الله خمینی می روند و خواهان برکناری خلخالی از مسند حاکم شرعی می گردند.

پس از چندی شیخ به قم می رود و ملاقات هایی با آیت الله خمینی می کند. پس از بازگشت به دلیل بی نتیجه بودن مذاکرات و محقق نشدن وعده های توافقنامه با استاندار مجدداً شروع به اعتراض می کند. این اعتراضات شکاف بین وی و حکومت را به مرحله تضاد آشتی نا پذیر نزدیک می گرداند.

اما اتفاقی ظاهراً ناگهانی پرونده شیخ در خرمشهر را می بندد. نیروهای مدافع حکومت و بخشی از بازاریان و مردم خرمشهر در مسجد جامع جمع شده بودند تا مراسم ترحیمی برای یکی از پاسدارهای کشته شده برگزار کنند. ناگهان انفجاری در مسجد رخ می دهد و منجر به کشته شدن ۶ نفر و زخمی شدن ۶۰ نفر می شود.

نیروهای حکومتی مدعی بودند که نارنجکی از بیرون به داخل مسجد پرتاب شده است. آنها مسئولیت را متوجه نیروهای خلق عرب می کردند. همچنین می گفتند پس از اینکه مردم خشمگین به بیرون از مسجد آمدند. مجروحین را به بیمارستان منتقل می کردند از پشت بام یک منزل به طرف آنها تیر اندازی می شد. همچنین مدعی گشتند که از بام منزل شیخ ظاهر آل شبیر خاقانی به طرف راهپیمایی کنندگان تیر اندازی شده است. از اینرو مردم عصبانی به خانه شیخ حمله کرده و آنجا را تصرف می کنند. تیسمار مدنی مدعی است که برای آنکه چشم زخمی به شیخ نرسد وی را از منزل

بيرون آورده و تحت الحفظ راهی قم می کند. اما طرفداران شیخ و از جمله بردارش شیخ عیسی آل شبیر خاقانی مدعی است که دلیل انفجار افتادن غیر عمد نارنجک از دست یکی از سپاهیان در داخل مسجد جامع بوده است. سپس پاسدار ها و نیرو های حکومتی بر اساس برنامه قبلی به منزل شیخ شبیر حمله کردند و یکی از محافظان وی را کشته و دیگران را بازداشت کردند. وی تیر اندازی از پشت بام منزل شیخ را تکذیب می کند.

ناصر فرمانده سپاهیان اعزامی از تهران اظهار داشت: "پس از انفجار مسجد جامع خرمشهر و پرتاب نارنجک بدرون مسجد باعث مرگ هفت نفر و زخمی شدن بیش از ۶۰ تن شدند. مردم متوجه شدند که از خانه آیت الله خاقانی به طرف آنها تیر اندازی می شود. آنها به طرف منزل آیت الله خاقانی حمله کرده و پس از تیراندازی که منجر به کشته شدن دو نفر شد. منزل وی را تسخیر کردند و ۴ قبضه تفنگ ژ-۳، یک قبضه کلاشینکف، یک قبضه تفنگ شکاری و ۸ عدد نارنجک، خمپاره انداز، مواد منفجره بدست آمد".

ما به آیت الله پیشنهاد ماندن در خانه با مراقبت را دادیم، ایشان اول قبول کردند اما بعد مسئله را رد کردند و گفتند من و خانواده مایلیم به قم برویم زیرا اینجا هیچکس اعتماد نداریم. حتی آن افرادی که دلسوزی نسبت به من نشان می دهند. می ترسم برنامه ای بوجود بیاورند. "وی اضافه کرد آیت الله خاقانی مرجع تقلید و مرود احترام ما هستند ایشان را به وسیله یک اتوموبیل به اهواز رساندیم و از آنجا با هلیکوپتر به سمت قم رفتند. (۲)

اطلاعات و مستندات موجود برای داوری در خصوص اینکه کدام روایت حقیقت ماجرا است کفایت نمی کند. اما تجارب بعدی در جمهوری اسلامی که بحران هایی از سوی خود حکومت طراحی می شد تا بهانه برای سرکوب و حذف گروه های مخالف بدست آورد این فرضیه را که واقعه انفجار خرمشهر توسط جریانات افراطی حکومتی سازمان داده شده باشد را محتمل می سازد.

در فردای ترک شهر از سوی شیخ، دادگاه انقلاب خوزستان ۵ نفر از نیرو های مخالف عرب را بدون رعایت اصول دادرسی منصفانه محکوم به اعدام کرد و این احکام بلافاصله پس از صدور اجرا شد.

آیت الله شبیر خاقانی پس از عزیمت اجباری به قم به منزل سید احمد خمینی رفت. مطبوعات نتوانستند به وی دست پیدا کنند. بردارش شیخ عیسی که در تهران بود طی مصاحبه ای اظهار داشت که مقامات به وی گفته اند که فعلا تماس و دیدار با برادرش مقدور نیست. خبرگزاری پارس تماسی با منزل سید احمد خمینی گرفته بود و خانمی بدون معرفی خود در جواب گفته بود آیت الله خاقانی در منزل احمد خمینی بوده اند به مدت یک روز ولی الان منزل ایشان را ترک گفته اند.

اما وضعیت شیخ نا معلوم بود تا اینکه دو نامه از طرف وی از سوی دفتر آیت الله خمینی منتشر شد که مردم خوزستان را دعوت به آرامش و هشیاری در برابر توطئه های ضد انقلاب و امپریالیسم می نمود. سبک و سیاق این نامه ها کاملاً به بیانیه های گذشته شیخ تعارض داشت. برای روشن شدن بیشتر موضوع فراز هایی از آخرین بیانیه شیخ قبل از حضور در قم ذکر می شود و پس از آن نامه های توبه آمیز وی ذکر می گردد.

آیت الله خاقانی درست یک روز قبل از اجرای انفجار در مسجد جامع چنین اظهار داشت: "بسیار متأسفم که هنوز شاهد نا آرامی ها و تجاوز و تعدی به اموال و آزادی های فردی و اجتماعی هستیم. علیرغم هشدار های مکرر به دولت و مقامات مسئول در خصوص مسایل تا کنون جز وعده های پوچ و تو خالی پاسخی دریافت نداشته ام. واقعه دیروز آبادان از جمله حوادثی است که وجود دولت در دولت و حاکی از دخالت افراد غیر مسئول است. به نظر می رسد که عوامل

مرتجع سلطه گر و امپرياليسم ، دست اندر کار توطئه می باشد که روش مماشانات و سکوت دولت این عوامل سرسپرده را بیش از پیش مهیا کرده است و می رود که ایران عزیز به لبنانی دیگر تبدیل شود.

فرزندان عزیز حفاظت و نگهداری از کلیه منابع و صنایع و تاسیسات که متعلق به ۳۵ میلیون است وظیفه شرعی و ملی ما است. لذا از شما تقاضا می کنم برای حفظ تمامیت ارضی مملکت ، سرمایه های ملی و جلوگیری از هرج و مرج ، در برابر هر گونه عمل تحریک آمیز، توطئه و نفاق افکنی اندیشمندانه و در کمال خونسردی از برخورد غیر منطقی و انتقام جویی پرهیز نموده و نگذارید توطئه گران در دستیابی به امیال خود موفق شوند و بدینوسیله دولت را یاری نمایند. تا در کوتاه مدت دست عوامل مخرب و ضد انقلابی و همچنین تصفیه دادگاه ها و سپاه پاسداران از عناصر مشکوک اقدام لازم به عمل آید” (۳)

اما وی در اولین نامه خود در قم بر ضرورت حفظ تمامیت ارضی ایران تاکید و مرز بندی خود با همه نیرو های ضد انقلابی اعم از کمونیسم ،عرب و عجم را اعلام کرد و از مردم خوزستان خواست آرام باشند و از احکام آیت الله خمینی تبعیت کنند. (۴)

وی در نامه دوم مردم خوزستان را به آرامش در ماه رمضان و برادری و اتحاد دعوت کرد و بخصوص به هشیاری در برابر نیرو های چپ فراخواند. و تاکید کرد مردم خوزستان برای دفاع از جمهوری اسلامی که خواست مراجع اعم از اینجانب و حضرت آیت الله العظمی آقای خمینی است ،کوشا باشند.(۵)

بدینترتیب مشاهده می شود که آخرین نامه های شیخ که دیگر پس از آن از وی بیانیه سیاسی در جراید منتشر نمی شود ،به صورت آشکارا با مواضع قبلی وی تفاوت دارد. راضی کردن و مجبور ساختن شیخ به صدور چنین بیانیه هایی مستقیماً توسط دفتر آیت الله خمینی صورت گرفت.

مهندس حسن شریعتمداری توضیح می دهد که برادر غیر معمم آیت الله خاقانی را که عضو سازمان سیاسی خلق عرب خوزستان بودند می خواستند در خرمشهر اعدام کنند. وی که در این زمینه شخصا رایزنی با سید احمد خمینی داشت تا جلوی اعدام فوق گرفته شود، می گوید این عامل باعث گشت تا شیخ نامه های توبه آمیز را صادر کند.

شیخ بعد از صدور نامه ها دیگر نه اجازه خروج از قم را یافت و نه توانست در حوزه علمیه قم درس دهد. وی خانه نشین شد تا در سال ۱۳۶۴ چشم بر دنیا بست. او هیچگاه بازداشت نشد و مورد اذیت و آزار قرار نگرفت اما حقوق شهروندی وی تضییع گشت و همچنین جایگاه مرجعیت و شان روحانی وی مورد هتک قرار گرفت. او حتی از حقوق یک مدرس عادی در حوزه ها نیز محروم گشت. مدرسه علمیه وی و کتابخانه بزرگی که داشت توسط دولت متصرف شد .

فرجام تلخ وی روایت نخستین قربانی جمهوری اسلامی و برخورد اقتدار گرایانه با خواسته های قومیت ها و گروه های مخالف بود . دفتر آیت الله خمینی در اخذ نامه های(اجباری) از وی نقش اصلی را داشت.

منابع:

- ۱- روزنامه کیهان مورخ ۱۷ خرداد ۱۳۵۸
- ۲- روزنامه کیهان مورخ ۲۶ تیر ۱۳۵۸ ص ۲
- ۳- روزنامه کیهان مورخ ۲۴ تیر ماه ۱۳۵۸ ص ۱۲
- ۴- روزنامه کیهان مورخ ۳۱ تیر ماه ۱۳۵۸ ص ۲

۵- روزنامه کیهان مورخ ۷ مرداد ۱۳۵۸ ص ۳

۶- جلد ۲ کتاب آنسوی اتهام ص ۲۸۴ ، نوشته مهندس عباس امیر انتظام

برگرفته از سایت نویسنده

تیتتر اصلی: مواجهه آیت الله خمینی و آیت الله خاقانی ، نخستین پروژه تواب سازی در جمهوری اسلامی



اربعاء المحمرة الاسود

رواية احداث مجزرة المحمرة التي راح ضحيتها اكثر من
خمس مئة عربي احوازي على يد العنصريين الفرس
وانصار الخميني في نهاية شهر مايو 1979



تأليف:

التيار الوطني العربي الديمقراطي في الاحواز

عنوان الموقع: www.padmaz.org

ايميل الموقع: info@padmaz.org

تاريخ النشر: يوليو 2013



محتوى الملف:

- مطالبات أدت الى مجزرة..... من المصدر
- شاهد على المجزرة..... لقاء مع طاهر حلمي
- اربعاء المحمرة الاسود..... محمد الشيخ عيسى الخاقاني
- حراك سياسي جمد بمجزرة..... يوسف عزيزي بني طرف
- مجزرة المحمرة..... صباح الموسوي
- المجازر لا توقف مسيرة شعب..... جابر الاحمد
- صور من مجزرة المحمرة..... من المصدر



مقدمة

انطلاقاً بالتزامن بمبدأ الدفاع عن حقوق الشعب العربي في الاحواز وشح المعلومات حول احداث هامة حدثت في التاريخ المعاصر لشعبنا، كثفنا من عملنا البحثي - الاعلامي للكشف عن خفايا هذه الاحداث وفي نفس الوقت أيسالها الى الشعوب الاخرى باللغتين العربية والفارسية.

النشاط الاعلامي للناشطين الاحوازيين خلال العقود المنصرمة قد انتج العديد من المقالات والكتب حول زوايا عدة من تاريخنا المعاصر باللغة العربية. لكن على صعيد اللغة الفارسية لا توجد الكثير من التفاصيل حول أحداث هامة كأربعاء المحمرة الاسود وغيرها، ماعدى ماكتب السلطة الايرانية التي تعد كتابة منحازة ولا يمكن تسمى تأريخ. على هذا الأساس نحن نعتقد أن التأريخ الاحوازي يجب ان يتم كتابته بأيدي احوازية و رؤية وطنية وواقعية ترى الأمور على حقيقتها. كما ان الكتابة المنحازة والبعيدة عن الواقعية حتى اذا صورت الواقع لصالحنا، فإنها لا تفيدنا شيئاً ولا تعد كتابة يمكن ان تساعدنا على بناء مستقبلنا. كما لا يمكننا ان نجد درساً نافع في تأريخ قد ملينا عليه افكارنا الراهنة، اذن علينا ان نبحت عن الحدث التاريخي بظرفه وان نعرف اللاعبين الاساسيين فيه ومحدث بينهم. علينا ان نبحت عن تفاعل الجهات الفاعلة في تلك الفترة من التاريخ و نتابع اسلوبهم في التعامل مع التطورات والاستحقاقات السياسية لكي نفهم الحدث بدقة.

احد اهم الاحداث التاريخية في العقود الاربعة الاخيرة هي مجزرة المحمرة في عام 1979. اكثر من خمس مائة مواطن عربي اعزل من مدينة المحمرة وعبادان قد قتلوا على ايدي الايرانيين. لا توجد تفاصيل كثيرة حول هذا الحدث مما كتبت بأيدي أحوازية باللغتين العربية والفارسية. لهذا السبب ذهبنا الى الشخصيات الاحوازية التي كانت فاعلة آنذاك وشاركت بالحراك السياسي وكان لها دوراً هاماً. حاورنا احد مؤسسي المركز الثقافي للشعب العربي في مدينة المحمرة السيد طاهر حلمي زادة واستمعنا اليه في لقاء طال لمدة حوالي اربعة ساعات. كما حورنا الاعلامي والسياسي الاحوازي يوسف عزيزي بني طرف وهو كان احد اعضاء الوفد العربي الذي عرض مطالب الشعب العربي الاحوازي على حكومة مهدي بازرگان. كما كتب الاستاذ محمد الشيخ عيسى الخاقاني عن تفاصيل احداث عايشها مع ابوه وعمه الشيخ محمد طاهر شبير الخاقاني في عام 1979.

في لقائي مع السيد طهران حلمي الفت نظري ما قاله عن ان احداث انتفاضة عام 2005 وتفاعل الاحوازيين مع الحدث هو نسخة تشبه الاصل لما حدث في المحمرة عام 1979. الان وبعدما جمعنا كم من التفاصيل حول تلك الفترة نرى بأن التركيبة السياسية و نوعية تفاعل القوى السياسية الاحوازية فيما بينها و تفاعل الاحوازيين مع استفزازات السلطة وتعاملهم مع التطورات في انتفاضة 2005 تشبه بكثير احداث المحمرة في عام 1979. من هنا يستوجب على الأحوازيين دراسة هذه الفترة بدقة واستخلاص الدروس الهامة منها من اجل ان لا يكرر الخطأ اكثر من مرتين.

هناك عددا من المناضلين الاحوازيين ممن كان لهم دوراً سياسياً أبان احداث مجزرة المحمرة وماتلتها من احداث اخرى. هؤلاء يمكن ان يثروا الساحة بسردهم لتفاصيل الاحداث التي وقعت في تلك الأونة. ما يبحث عنه الجيل الشاب الاحوازي من رواية تاريخية هي ليست رواية مؤدجلة بل سرد الأحداث على حقيقتها وإعطاء الفرصة للقاري ان يفهمها بنفسه.

في هذه المادة نحن استخدمنا تسمية الاحواز وفي التسمية التي استخدمها جل التنظيمات السياسية الاحوازية. استخدم طاهر حلمي زادة و يوسف عزيزي في حديثهم لنا و محمد الشيخ عيسى في كتابته، التسميات التي كانت رائجة آنذاك الى هي عربستان، الاحواز و خوزستان.

بالنيابة التيار الوطني العربي الديمقراطي في الاحواز نقدم هذا الملف حول مجزرة المحمرة الى جميع ارواح شهداءنا الاكرام و بنشرنا هذه التفاصيل نتعهد لهم بالاستمرار بالعمل حتى تحرير وطننا السليب و الحصول على كافة حقوق شعبنا المضطهد.

مهدي الهاشمي

مطالبات أدت إلى مجزرة

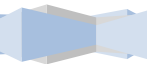
أضيف بتاريخ: 28 مايو 2013



المقنعين التابعين للخميني والعنصريين الفرس ارتكبوا مجزرة المحمرة عام 1979

بعد انتصار ثورة عام 1979 في إيران، وتحديدا في نهاية إبريل 1979 ذهب وفدا عربيا مكونا من شخصيات تنوب عن تكتلات سياسية أحوازية عدة إلى طهران وقدموا مطالب الشعب العربي في الأحواز الي رئيس وزراء الحكومة المؤقتة مهدي بازرگان.

رغم وعود الخميني للمرجع الأحوازي محمد طاهر آل شبير الخاقاني قبيل الثورة بإعطاء العرب حكما ذاتيا في الأحواز، تم رفض الاستحقاقات المرجوة لدى العرب من قبل حكومة طهران جملة وتفصيلا وسرعان ما حدثت مجزرة الاربعاء السوداء في المحمرة راح ضحيتها المئات من أبناء الشعب العربي الاحوازي.





ضحايا مجزرة المحمرة من العرب العزل

ما قدمه العرب من مطالبات الى الحكومة المؤقتة الايرانية بعيد إنتصار ثورة 1979 هي كالتاتي:

- 1- الاعتراف الرسمي بالشعب العربي في ايران وإدراج العرب كجزء من مكونات ايران الاجتماعية في الدستور.
- 2- تأسيس مجلس شورى خاص بالأقليم للتشريع المحلي والإشراف على تنفيذ القانون ومساهمة الشعب العربي في مجلس الشورى المركزي (البرلمان الوطني) وفسح المجال لمساهمة العرب في الهيئة الوزارية حسب النسبة السكانية.
- 3- تأسيس محاكم عربية للحكم في قضايا الشعب العربي في الاقليم حسب قوانين الجمهورية الاسلامية.
- 4- اعتبار العربية اللغة الرسمية في اقليم الاحواز مع الاحتفاظ باللغة الفارسية كلغة رسمية في كل البلاد.
- 5- تعليم اللغة العربية في مدارس الاقليم باللغة العربية، كما يتم تدريس اللغة الفارسية في المدارس.
- 6- تأسيس جامعة تدرس جميع المواد الدراسية باللغة العربية للعرب في الاقليم وتأسيس مدارس في كافة المدن والقرى وتخصيص عددا من المنح الدراسية في خارج البلاد الى الطلبة العرب.
- 7- حرية التعبير والنشر وطباعة الكتب والجرايد وتأسيس اذاعة وتلفزيون ناطقان باللغة العربية. في هذا المجال يتم التاكيد على رفض أي نوع من انواع التعتيم والرقابة.
- 8- اعطاء الاولوية في التوظيف الى العرب باعتبارهم سكان اصليين ومن ثم الى الشعوب الاخرى من غير العرب ومواليد هذا الاقليم.
- 9- تخصيص نسبة من موارد البترول لاعمار الاقليم وتطوير الصناعة والزراعة.
- 10- تسمية المدن والقرى باسمائها التاريخية العربية التي غيرها النظام الفاشي الملكي السابق.

توظيف العرب في الجيش وقوات الامن في الاقليم، وفتح المجال من اجل وصول العرب الى مناصب عسكرية عالية التي كانوا ممنوعون منها في السابق.

اعادة النظر في تقسيم اراضي المزارعين العرب حسب قوانين الجمهورية الاسلامية، مع اخذ الاصل القائل "الارض لمن يزرعها" بعين الاعتبار.

في النهاية نطالب حكومة السيد مهدي بازرگان ان لا تتفاوض مع العناصر الرجعية والانتهازية حيال رفع معاناة الشعب العربي الايراني.

لجنة نواب الشعب العربي المسلم في ايران

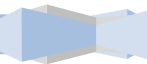
23 ابريل 1979



حدثت مجزرة الاربعاء السوداء في التاسع من مايو 1979 في مدينة المحمرة راح ضحيتها عدد كبير من المواطنين العرب هناك حيث قتل العديد من السكان العرب في المدينة. مجزرة الاربعاء السوداء التي ارتكبتها قوى دولة الاحتلال الفارسي بقيادة الجزار الاميرال احمد مدني قائد القوة البحرية الايرانية والحاكم العسكري في الاحواز انذاك تعد حدث أليم في تاريخ نضال الشعب العربي الاحوازي ومواصلته بالكفاح ضد دولة الاحتلال الايراني.

نقرأ هنا شهادة شاهد عيان عاش وعاصر ذلك الحدث الا وهو “طاهر حلمي” من مواليد وسكان مدينة المحمرة حيث كان في إبان ثورة 1979 ضد النظام الملكي ضمن مجموعات عربية تعمل وتواصل النضال السلمي لتحقيق حق تقرير المصير للشعب العربي الاحوازي.

يعيش طاهر حلمي مع أسرته في السويد كلاجيء سياسي.



شاهد على مجزرة المحمرة

أضيف بتاريخ: 30 مايو 2013

عدد الاعدامات بعيد مجزرة الاربعاء السوداء أكبر بكثير من شهداء انتفاضة 2005

موقع بادماز: روى السيد طاهر حلمي زاده احد مؤسسي المركز الثقافي العربي في المحمرة عام 1979، تفاصيل احداث المحمرة في نهاية مايو 1979. هذا الحوار سينشر في قسمين.

اجرى الحوار: مهدي الهاشمي



القسم الاول:

في مدخل الى مجزرة الاربعاء السوداء نسئل الشاهد: ان تشرح لنا فترة ما قبل الثورة الايرانية عام 1979، وتبين لنا القوى السياسية الفاعلة في تلك الفترة وصولا الى احداث الاربعاء السوداء؟

ماهي القوى السياسية والثقافية الفاعلة قبل وبعد الثورة؟ ماهو دور الشيخ محمد طاهر آل شبير الخاقاني وماهي اسباب تحوله الى شخصية محورية في الحراك العربي آنذاك؟

فترة ثورة الشعوب في عام 1978 الى 1979:

قبل الثورة وتحديدًا بعد اتفاقية الجزائر بين ايران والعراق في عام 1975، تم انحلال جبهة تحرير الاحواز في العراق، وعلى اثر هذا الحدث ترك العديد من اعضاء هذه الجبهة وكما اعضاء الجبهة الشعبية لتحرير الاحواز في العراق انتقلوا الى سورية واليمن وبلدان عربية اخرى. كما رجع عددا من هؤلاء المناضلين الى الاحواز واستشهد جميعهم في "معركة مشداح" مع قوات الجيش الايراني.

بعد انتصار الثورة رجع العديد من المناضلين الاحوازيين ممن يحملون الافكار القومية او اليسارية الماركسية وشاركوا في الحراك السياسي في الاحواز. اعلنت الجبهة الشعبية في سوريا انحلالها والتحقت بالحراك السياسي العربي في الداخل بقيادة "سعيد ابو عرب".

شارك الشعب العربي في اقليمنا العربي كسائر الشعوب في ايران وتظاهر ضد نظام الشاه بمدن عدة. كما لعب العمال العرب عبر الاعتصامات دورا هاما في ايقاف العجلة الاقتصادية للنظام. اعتصامات عمال شركة النفط في عبادان والمراسي والشركات الاخرى في المدن الاخرى كان لها دورا هاما في هذه الفترة في بلورة الحراك السياسي.

كما كان للشيخ محمد شبير الخاقاني في قيادة الحراك الشعبي والمسيرات الاحتجاجية ضد نظام شاه دورا هاما في هذه المرحلة كذلك.

الشيخ شبير الخاقاني هو المرجع التقليدي الشيعي العربي الوحيد في ايران. الشيخ كان من مدرسي الخميني في حوزة النجف وكان على اتصال بالخميني عندما كان في المهجر. ساند الشيخ الخاقاني الخميني عبر اعطاء المال واتفق معه على اعطاء حقوق الشعب العربي في حال وصول الخميني الى سدة الحكم.

الشيخ الخاقاني كان يحمل روحا انسانية عالية وكان يخالف الظلم والاعتداء على حقوق الشعب. كان يواجه التهور من اي جهة كانت ويرفض اي تصرف غير انساني مع غير العرب من السكان في المحمرة. كما كان واعيا ومؤمنا بحقوق الشعب العربي في الاقليم.

بعد انتصار الثورة، خرج عددا من السجناء الاحوازيين ممن كانوا يحملون التوجه القومي من سجون السافاك الايراني و التحقوا بالحركة السياسية العربية. هؤلاء كانوا قد امضوا سنين عديدة في السجون مما سنحت لهم الفرصة للتعرف على شخصيات بارزة من قوى اليسار الايراني وتأثروا بافكارهم واسلوبهم السياسي بحيث عندما خرجوا من السجون كانوا على درجة عالية من الوعي بفكرة مسايرة الشعب وما تملي عليهم الظروف الموضوعية.

فأما التنظيمات التي تأسست في اقليمنا العربي اولها "الجبهة السياسية" التي تأسست في مدينة المحمرة. بعد فترة وجيزة من تأسيسها تم تغيير اسمها الى "المنظمة السياسية للشعب العربي". هذه المنظمة كانت تضم شيوخ القبائل وعددا من المناضلين القوميين.

بعدها بأقل من عشرين يوما تأسس "المركز الثقافي للشعب العربي" على يد طاهر حلمي زاده وسيد محمد العبودي وعبدالوهاب الخانجي وسيد عباس عبدالحسن الهاشمي وعامر عبدالحسين النجار.

كان المؤسسون للمركز يحملون التوجه القومي أو الماركسي. كما يمكن ذكر الشهيد توفيق راشد وكوثر آل علي من ضمن نشطاء هذا المركز الثقافي. المنهج المتسامح الذي اتخذه المؤسسين تسبب في انضمام العديد من الشخصيات العربية من ذوي توجهات يسارية، قومية وحتى اسلامية.

في مانفست هذا المركز تم التركيز على اهمية العمل الثقافي والسعي لاصلاح التخلف الثقافي والاجتماعي اللاتي لحقا بالمجتمع الاحوازي اثر عقود من الاهمال من قبل الدولة المركزية. تم اقامة مهرجان تأسيسي لهذا المركز وحضر في هذا المهرجان شيخ سلمان الخاقاني من اقرباء الخاقاني و اهدى عدة كتب للمركز.

بدأ المتقنون العرب بالنشاط الثقافي وباشروا بتدريس اللغة العربية ونشاطات ثقافية اخرى. دارت الحوارات مابين القوى السياسية من مختلف المشارب السياسية في هذا المركز. بدأت الحوارات بين القوميين واليساريين العرب من جهة وفدائيي الشعب وطريق العامل و حزب توده ومجاهدي خلق الايرانية. كانت الحوارات تجري باللغات العربية والفارسية.

تأسست فروع اخرى للمركز الثقافي للشعب العربي في مدن اخرى. فتأسس فرع الفلاحية على يد اليساريين والماركسيين المهجرين العائدين الى الوطن. بعدها تأسس فرع للمنظمة السياسية للشعب العربي في عبادان لكن نتيجة الحوارات التي جرت بين المثقفين والمؤسسين لهذا الفرع، قد تم تغيير اسمه واصبح فرعا للمركز الثقافي للشعب العربي. تأسس بعد ذلك فرع المركز الثقافي في الاحواز.

ولعبوا المهجرين العائدين للوطن من امثال سعيد عباس بور، جابر احمد وعيدي صياحي و هاشم طرقي و عدنان سلمان و اخرين لعبوا دورا هاما في تشديد الحراك السياسي وتأسيس المركز الثقافي في هذه المدينة. بدء النشاط في مدينة الاحواز

من حي لشكر أباد (النهضة) حيث شارك أبناء هذا الحي العربي في عدة مظاهرات قبل وبعد الثورة. لكن قلة الوعي القومي السياسي في هذه المدينة واستغلال المشاعر المذهبية من قبل الحاكم العسكري للأقليم الادميرال احمد مدني عبر تأسيس مركز الثقافي الاسلامي للشيخ الكرمي، تسبب في خطف الدور المحتمل الذي كان من الممكن ان تقوم به شريحة الشباب في لشكر أباد والاحياء العربية الاخرى في مدينة الاحواز.

بالنسبة لتسمية اقليمنا العربي يجب ان اقول بان تسميتين كانت رائجة آنذاك، وهما عربستان والاحواز. تسمية الاحواز اول ماجاء بها هو الاخوة في حزب التضامن كم سنة قبل.

من التنظيمات الاخرى التي برزت في تلك الآونة ممكن ذكر؛ “الحركة الجماهيرية للشعب العربي” هي التنظيم السري الوحيد الذي تأسس على يد القوميين العائدين للوطن من العراق. هؤلاء كانوا بقايا جبهة تحرير الاحواز في العراق التي تم انحلالها بعد اتفاقية الجزائر بين ايران والعراق. العديد من اعضاء جبهة التحرير تركوا العراق الى البلدان العربية الاخرى اثر اتفاقية الجزائر كما ذكرت سلفاً وعمل هذا التنظيم برز بشكل كتابة شعارات على الجدران في مدن عدة في الاقليم، من ضمن هذه الشعارات كانت هي:

عاشت عربستان، تحيا عربستان و...

و”الجبهة الاسلامية” هو التنظيم ذا توجه اسلامي وتأسس في المحمرة في تلك الفترة، هذا التنظيم ايضا كان يرفع خطاب الدفاع عن حقوق شعبنا العربي والمنتمين الى هذا التنظيم كانوا قلة ولم يلحظ لهم دورا في الساحة.

في المقابل التنظيم الفارسي الذي تأسس في المحمرة هو “المركز الثقافي العسكري في المحمرة”(مركز فرهنگي نظامي خرمشهر) بقيادة المجرم محمد جهان آرا ومن ضمن اعضاء هذا المركز يمكن ذكر احمد فروزنده واسماعيل زماني ورضا موسوي ولعب هذا التنظيم الذي يضم المتطرفين الاسلاميين من انصار الخميني، دورا هاما في تهيئة الظروف من اجل قتل العرب وخلق مجزرة الاربعاء السوداء.

جاءت هذه التكتلات الفارسية على اثر أن هؤلاء تفاجئوا بالوعي القومي العربي وظهور تنظيمات عربية تطالب بحقوق العرب فور تأسيس المركز الثقافي في المحمرة، هاجم محمد جهان آرا و ازالاه هذا المركز وارادوا ان يمنعوا العرب من نشاطهم فذهبوا واشتكوا ضد المركز الثقافي لدى الشيخ الخاقاني، في المقابل الشيخ الخاقاني وقف مع المركز الثقافي للشعب العربي وفند ادعاءات جهان آرا.

المتشددون الفرس لم يحتملوا الثقافة والهوية العربية واعتبروا ما يحجث من عمل ثقافي تهديدا على ايران كما تظهر معطيات تسربت عبر اعضاء في هذا التنظيم في السنين التالية بان اعضاء هذا التنظيم كتبوا تقاريرات عدة الى طهران والدولة المركزية ضد نشاطات العرب و السيد شبير الخاقاني. هؤلاء وصفوا النشاطات الثقافية للمركز الثقافية العربية بانها نشاطات انفصالية وان العرب يتهيئون للانفصال عن ايران.

كما تأسست “كميته انقلاب اسلامي” (لجنة الثورة الاسلامية- قوى عسكرية تعمل في اطار الامن الداخلي) في المحمرة وساهموا في تأجيج الوضع في المحمرة وشاركوا في قتل العرب يوم الاربعاء الأسود.

كما تتواجد في المحمرة قوات الحرس الثوري وقوات الجيش التي تشارك في حراسة الحدود الايرانية – العراقية و قوات البحرية الايرانية.





المقنعين الفرس الذين ارتكبوا مجزرة المحمرة عام 1979

سؤال: ماهو دور المهجرين العرب الاحوازيين العائدين الى الوطن؟ يمكن ان تصف لنا الدور الذي قاموا به بالتحديد؟

كما اسلفنا شارك عددا من المناضلين العائدين من المهجر الى الوطن ذو توجهات قومية وماركسية في تأسيس المراكز الثقافية في الفلاحية والاحواز. كما لعب هؤلاء المناضلون دورا هاما في التنسيق مع الشيخ الخاقاني والتنظيمات السياسية الفاعلة في الساحة من اجل الوصول الى اتفاق حول مطالبات الشعب العربي وحول اللجنة التمثيلية للشعب العربي من اجل السفر الى طهران. وساهم هؤلاء المناضلون في الحوارات الجارية بين القوى السياسية المختلفة الاحوازية والايرانية وكذلك شاركوا في كتابة المقالات والبيانات والمنشورات باللغة العربية بسبب قدرتهم على الكتابة بالعربية وتجربتهم السياسية.

سؤال: من هي التنظيمات الاحوازية التي كانت تحمل السلاح وكان اعضائها او انصارها يحملون السلاح باسمها وعلى العلن؟ هل كانت المراكز الثقافية تحمل السلاح؟ في المقابل كيف كان التجهيز العسكري لدى المركز الثقافي العسكري الفارسي؟

الخاباني كان يمثل الخميني بالاقليم وكان مسئول عن الامن في الحدود الايرانية العراقية، كما الشيخ الخاقاني قد زكى المنظمة السياسية بحيث مكنتهم من الحصول على السلاح من القوات البحرية والتنظيم الوحيد الذي حصل على السلاح هو “المنظمة السياسية للشعب العربي”.

عدة ايام بعد تأسيس المنظمة السياسية رأينا بعض السلاح مثل بنادق “البرنو” وسيارات الجيب في حيازة هذه المنظمة من اجل حراسة الحدود من قوات البحرية وبموافقة مدني الحاكم العسكري للاقليم.

المراكز الثقافية لم تمتلك السلاح بتاتا والمركز الثقافي حتى في كتاباته بالفارسية كان قد اكد حتى للفرس بانه لايملك ولايحمل السلاح. حتى عندما كانوا الناس يأتون الى المركز الثقافي كان “ابولفوز” احد اعضاء المركز يردد مرارا وتكرارا عبر مكبرات الصوت ويطلب منهم عدم الدخول للمركز الثقافي حتى ولو كان معاهم السلاح الابيض مثل السكين وعندما تم الهجوم على المركز الثقافي لم تحصل اي مواجهة عسكرية.

التنظيم السري “الحركة الجماهيرية للشعب العربي في الاحواز” يحتمل ايضا كان بحوزته القليل من السلاح لكن عمل هذه الحركة كان سرا وليس علنيا.

في المقابل وكما شرحنا التنظيم الفارسي “المركز الثقافي العسكري في خرمشهر” كان بحوزتهم انواع السلاح و السيارات وهؤلاء كاحدى القوى الثورية كانوا يعتبرون الذراع الأقوى للدولة المركزية في المحمرة والشريحة غير العربية القاطنة في

المحمرة كانت تساند هذا المركز وكان المسجد الجامع في المحمرة مركزا يجتمعون فيه ومن هذا الجامع خططوا لمؤامرتهم ضد العرب، فدبرت العديد من المؤامرات ضد عرب المحمرة من هذا الجامع.

كما عناصر المركز الثقافي العسكري الفارسي كانوا على اتصال بقيادتهم السياسية في المركز وكانوا يتدربون عسكريا ويهيئون أنفسهم للتطورات آتية، قد ارسلوا العديد من عناصرهم الى مدينة دزفول في شمال الاقليم للتدريب العسكري وقد استولوا عناصر هذا المركز على اسناد السافاك الاستخباراتية واعتقلوا العديد من رجال السافاك الكبار في المحمرة مثل صفر ويسى وبحري وغيرهم وقد استغلوا قدراتهم الاستخباراتية حيث هؤلاء سيطروا على المحمرة عبر هذه العملية الاستخباراتية وعبر امتلاكهم للسلاح فهم يعتبرون جزءا من السلطة ويتمتعون بكافة الامكانيات العسكرية والتقنية.

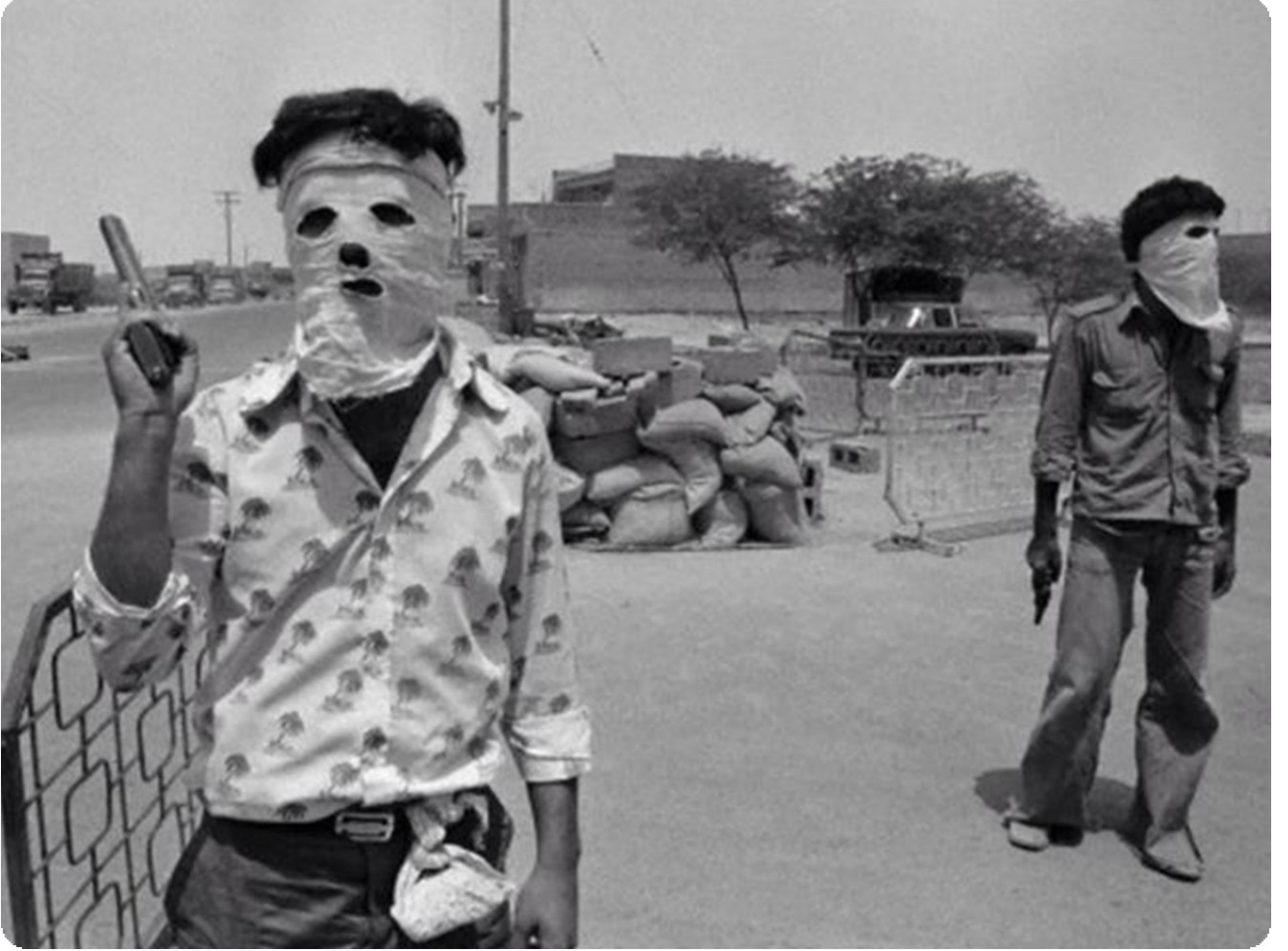


شاهد على مجزرة المحمرة – القسم الثاني

أضيف بتاريخ: 31 مايو 2013

موقع بادماز: روى السيد طاهر حلمي زاده احد مؤسسي المركز الثقافي العربي في المحمرة عام 1979، تفاصيل احداث المحمرة في نهاية مايو 1979. اليكم اليكم الجزء الثاني والاخير.

اجرى الحوار: مهدي الهاشمي



القوميين الفرس و انصار الخميني يدا بيد ارتكبوا مجزرة بحق عرب المحمرة

سؤال: ما هي خلافتات المركز العسكري الثقافي الفارسي مع الحراك العربي؟ كيف تمكن هؤلاء المتشددون الفرس من تأزيم الظروف في المحمرة؟ كيف كانت ردة فعل العرب مقابل الحراك الفارسي العسكري والتحريضي في المحمرة؟ وماذا كانت النتيجة؟

هؤلاء الفرس تفاجئوا بالحركة السياسية والثقافية العربية الحديثة التي تتطلع لتحقيق حق الشعب العربي حيث هذا النشاط العربي كان يحدث لأول مرة في تاريخنا المعاصر وقد فاجئ العرب أنفسهم ناهيك عن الفرس، على هذا الأساس المتشددون في المركز العسكري الفارسي لم يحتملوا هذا النشاط العربي وطلبوا من الشيخ إغلاق هذه المراكز لكن الشيخ ساند الحراك العربي ورفض طلب الفرس. كما تم طرح الحقوق الثقافية والسياسية للشعب العربي والتأكيد على الهوية العربية من قبل النشاط العرب مما واجه مواجهة شديدة من المركز العسكري بقيادة جهان آرا.

العرب لم يبدؤوا بالعداء الى الفرس بالمركز الثقافي العسكري، بل الفرس هم من كانوا واجهوا الحراك العربي وأقدم على تأجيج الوضع عبر تصرفات تحريضية، على سبيل المثال هؤلاء قاموا باعتقال العديد من المواطنين في المحمرة بتهمة بانهم

من السافاك وزجوا بهم في السجون، دون علم الشيخ الخاقاني. كما من اجل ان يظهروا سطوتهم وسيطرتهم على المدينة قاموا بالانتشار العسكري الواسع ووضع السيطرات على مفترقات الطرق والشوارع الرئيسية وراحوا يتحرشون بالعرب، كما اقدموا على تفتيش العرب في الشوارع مما تسبب في اثاره الشعب، ايضا اقدم عناصر هذا المركز الثقافي العسكري الفارسي على نزع سلاح عناصر المنظمة السياسية للشعب العربي مما أثارت هذه العناصر وتسببت في مواجهات بين اعضاء المنظمة السياسية و المركز العسكري الفارسي وفي الواقع وقع عناصر المنظمة السياسية في الفخ الذي وضعه لهم المركز الثقافي العسكري الفارسي.

بعد مقتل احد حراس الميناء على يد عناصر المنظمة السياسية للشعب العربي، خرج الفرس مسيرة منظمة ومخطط لها من قبل، وكان شعارهم “مي كشم مي كشم هر كه برادر م كشت” (سوف اقتل كل من قتل اخي).

عناصر المنظمة السياسية كانوا هم المسؤولين عن الاحداث التي اجبت الوضع في المحمرة. احداث مثل قتل حارس الميناء، الهجوم على المركز الثقافي العسكري الفارسي والهجوم على مقر لجنة الثورة الاسلامية (كميته انقلاب اسلامي) كلها أدت الى تأزيم الوضع في المحمرة واعطت القيادة العسكرية في المحافظة الذريعة اللازمة لتسوية الازمة في هذه المدينة عسكريا.

المركز الثقافي العسكري الفارسي خابر العديد من التقارير الى الخميني وطالقاني وشريعتمداري والى القيادة السياسية مهدي بازركان. احمد مدني الحاكم العسكري في الاقليم كان ينتظر هذه الفرصة لضرب الشعب العربي ليظهر بمظهر الناجي لاقليم الاحواز، ونتيجة لهذا الامر كسب مدني الشرعية في ايران مكنته من خوض الانتخابات الرئاسية بعيد انتصار ثورة 1979 وبقوة.

كما كانت للفرس مصلحة في تأجيج الوضع في المحمرة لضرب الحراك السياسي العربي والقضاء على مشروع المطالبة بحقوق الشعب العربي وكانت للعراق ايضا مصلحة في تأجيج الوضع في المحمرة.

انتصار ثورة شيعية على الحدود مع العراق في حين يتكون هذا البلد من اغلبيه شيعية لديها مشكلات مع السلطة الحاكمة في بغداد كلها اسباب كافية للعراق من اجل تأزيم الوضع في المحمرة، اعضاء الحركة الجماهيرية كانوا على اتصال بالعراق. كما السيد هادي نزاري المسؤول الاول في المنظمة السياسية كانت له اتصالات مع هذه الدولة العربية.

سؤال: بعد ما تأزم الوضع حصلت مفاوضات بين السلطة والمنظمة السياسية للشعب العربي، ماذا كانت مطالب السلطة؟ ماذا كان الرد؟

بعد المواجهات التي حصلت بين المنظمة السياسية والقوى العسكرية الفارسية وتأزم الوضع في المحمرة، جرت مفاوضات بين قائم مقامية المحمرة والمنظمة السياسية خلال مرتين من الاجتماعات، وفي البداية قد طلب من العرب ان يخلوا مباني مركز المنظمة السياسية والمركز الثقافي في منطقة كوت الشيخ وان ينتقلوا الى منطقة اخرى ولكن الرد جاء موحدا من المنظمة السياسية والمركز الثقافي العربي وهو كان رفضا باتا. وسيد هادي النزاري هو المسؤول الاول في المنظمة السياسية قال لهم ان هذا المكان هو ملك لاجدادنا وهو مقر للشيخ خزعل ولا يمكن لاحد ان يطلب منا إخلاءه.

عشرة ايام قبل الهجوم اعلن المركز اعتصام شعبي، فكانت الناس معتصمة في المركز ليل ونهار وفي المقابل المنظمة السياسية لم تفعل اي شي ولم تتخذ أي اقدام احترازي.

العراق كان على معرفة بالوضع الجاري وكان يعرف تأزم الوضع وكما مدني والمنظمة الثقافية العسكرية الفارسية كان لهم مشروع لضرب الحراك العربي في المحمرة.

بعد الرد الرفض وتأجيج الوضع اثر اصطدام عناصر المنظمة السياسية مع الفرس في المركز الثقافي العسكري ولجان الثورة وحادث قتل حارس الميناء، جاء مدني الى المحمرة في البيلة الاخيرة قبل الهجوم. اجتمع مدني في بيت شيخ المطور في الساعات الاولى من يوم الاربعاء 30 مايو 1979.

وفي هذا الاجتماع هدد مدني النشطاء العرب وقال لهم في حال عدم اخلاء المباني سوف يتم اخلاءهم بالقوة.

سؤال: بعد ما تهيأت القوات العسكرية الايرانية للهجوم على المركز الثقافي والمنظمة السياسية وتهديد مدني بالهجوم العسكري، كيف تم الهجوم؟ اروي لنا التفاصيل.

في تلك الليالي كانت الناس مجتمعة في بيت الشيخ الخاقاني وكانت الاخبار تصل الى بيت الشيخ. الناس كانت تنتظر الهجوم. في ليلة الهجوم، الساعة اربعة صباحا سمعت الناس اطلاق نار. في البداية انتشرت الشائعة بان العرب هاجموا مسجد جامع التابع للفرس.

قد تم اطلاق النار من سيارة بيكان نحو الجامع والجميع يعتقد ان الحادث كان مديرا من قبل الفرس لانهم كانوا يسطرون بالكامل علي المدينة ولا يمكن لمطلق النار ان يهربوا من قبضتهم. في تلك الليلة القوات التي وصلت من خرم آباد ودزفول وطهران كانوا اتخذوا مواقع هامة في المدينة وطبقوا سيطرتهم التامة على المدينة.

بعد حادث اطلاق النار المدير على مسجد جامع، بدء هجوم القوات الفارسية على المركز الثقافي للشعب العربي. كان في المركز حوالي مئة شخص ممن كانوا معتصمين، منهم بعض الشيوعيين الايرانيين وفدائيي الشعب وطريق العامل.

الهجوم على المركز الثقافي بدء الساعة اربعة وعشرة دقائق صباحا، لم تحدث اي مواجهة عسكرية في هذا المركز لسبب ان المعتصمين في المركز لم يملكوا السلاح.

فقد تم اعتقال جل المعتصمين في المركز الثقافي للشعب العربي. المعتقلين تم نقلهم الى معسكر 92 ومن هناك نقلوا عبر المروحيات الى دزفول. من ضمن المعتقلين كانزا الاخوة ناصر كنعاني ابوالفوز وعبدالوهاب الخانجي. نحن تمكنا من الهروب وفي حين ذلك شاهدنا بنفسنا عملية اقتحام المنظمة السياسية للشعب العربي من قبل القوات العسكرية الايرانية وشباب المنظمة السياسية بدوا بالدفاع عن المبني راحوا يردون على رصاص الفرس من سطح مبنى المنظمة السياسية.

عامة الناس هرعوا بايدي فاضية من اجل الدفاع عن المنظمة السياسية وكان الناس يستخدمون الزوارق من اجل الوصول من كوت الشيخ الى المحمرة للدفاع عن منظماتهم. في احسن الاحوال بعض العرب كان لديهم بندق صيد (شوزني). في المقابل القوات الفارسية كانت مسيطرة على مباني عالية وراحوا يرمون الناس الذين يحاولون الوصول للمنظمة وتم قتل العديد من العرب العزل.

فقد تم الهجوم على المنظمة من قبل المباني العالية المشرفة عليها مثل مبنى الشهرباني (مركز الامن الداخلي) و من ناحية نهر كارون كانت الزوارق البحرية الايرانية برشاشاتها الثقيلة ترمي بشدة نحو مبنى المنظمة السياسية، وبعد اقتحام المركز الثقافي، تم استخدام مبنى المركز الثقافي من اجل اطلاق النار نحو المنظمة السياسية ايضا واستمر القتال حتى الساعة السادسة صباحا.

هنا بعض الشخصيات مثل فواد فيصلي، حاجب وراضي فيصلي قد وصلوا الى المنظمة السياسية وراحوا يدافعون عنها. كان فواد فيصلي ينادي العرب عبر مكبرات الصوت للدفاع عن المنظمة السياسية، لكن المنظمة السياسية تحاصرت بالكامل ونحن اضطررنا الى ترك المبني وهكذا سقط مبنى المنظمة السياسية بعد الساعة السادسة صباحا وبعد ما استشهد ثلاثة من عناصرها ونفذت ذخيرة المدافعين عنها.

الشهداء في هذه العملية كانوا علي جابر مطوري(ابن خال الشهيد محمد العبودي) وشاب كوردي عراقي وشاب اخر عربي احوازي. استشهد عددا كبير من العرب في كوت الشيخ وفي طرفين نهر كارون على يد القوات الفارسية التي كانت تطلق الرصاص ضد المواطنين العرب العزل.

استمرت مواجهات عامة الناس مع القوات الايرانية وراح ضحيتها العديد من القتلى وفي هذه المواجهات العرب كانوا يواجهون النظام بأيادي خالية والبعض القليل كان لديه سلاح صيد.

كما تم مهاجمة المركز الثقافي في عبادان في نفس يوم الاربعاء السوداء من قبل العسكريين الفرس وقتل احد حراس المركز اسمه فيصل الباي وفي نفس اليوم تمت مهاجمة المراكز الثقافية في الفلاحية والاحواز وتم اغلاق تلك الفروع من المركز الثقافي.

هاجم المواطنين العرب الغاضبين في المحمرة، بواخر بعض تجار الفرس واحرقوهن واغرقوهن. كما هاجم المواطنين العرب المقنعين الفرس الذين عرفوا انذاك ب"الفلانجية" وحدثت مواجهة بحجارة والعصي معهم.

بعد اليوم الثالث من المواجهات اتت مسيرات شعبية من كافة انحاء المحمرة واتجهت نحو بيت الشيخ الخاقاني من اجل الدفاع عن قيادتهم السياسية.

حشود الناس اجبرت القوات العسكرية الفارسية الى اعطاءهم الاذن للتوجه نحو بيت الشيخ الخاقاني والحضور الكثيف للعسكر في المركز الثقافي والمنظمة السياسية حال دون تمكن المسيرات الشعبية من اقتحام هذين المبنيين واستعادتهما من الفرس.

في اليوم الخامس من الهجوم بدؤا العرب باعتصام في جامع امام الصادق احتجاجا على الهجوم العسكري للفرس ضد المراكز العربية. واستمر الاعتصام حوالي 12 يوم.

في هذه الفترة وبسبب انحلال المنظمة السياسية، تولى عناصر المركز الثقافي قيادة الحركة الشعبية وقد ترك اعضاء المنظمة السياسية المحمرة وتوجهوا الى العراق.

وفي هذه الايام بدء السلاح يدخل بكثافة من العراق الى المحمرة حيث دخل سلاح كثير الى المنطقة ونحن كنا متخوفين من هذا الامر.

بعد انتهاء هذا الاعتصام قررنا بالخروج بالمظاهرات، فسارت مظاهرات شعبية من احياء عدة بالمحمرة الى بيت الشيخ الخاقاني. كما جاءت مسيرة شعبية من قبل المواطنين العرب الغاضبين في حي سيد عباس، بحيث جاؤوا عراة وقد نزعوا قمصانهم تحدياً للقوات العسكرية الفارسية.

كما جاءت مسيرة من جزيرة صلبوخ الى بيت الشيخ الخاقاني، فتبلور العمل السياسي بشكل مسيرات شعبية، واستمرت المظاهرات في عبادان والاحواز. في هذه الايام وصف التلفزيون والاذاعة الايرانيتين المتظاهرين العرب بالسافاك والانفصاليين والخونة.

في هذه الايام روج النظام الحاكم للشائعة بأن سنة الاكراد في كردستان ينوون الهجوم ضد الشيعة، نحن كنا نجتمع في بيت الشيخ الخاقاني وحين سمعنا بان الشيخ يريد ان يتهياً لخطبة. فالتقينا بسماحة الشيخ وشرحنا له خطة النظام لوضع العرب مقابل الاكراد.

شرحنا له بان الاكراد لديهم مطالب لصالح شعبهم وهم ايضا مسلمين، بعد ذلك خطب الشيخ وتحدث عن تأييد مطالبات الشعب الكوردي وقائده عز الدين الحسيني، من هنا انطلق الجمهور العربي وردد الشعار التالي:

“خاقاني وعز الدين كل احنا فدائين”

“لادباباتك و لاطياراتك (مدني)”

“نثور انثور واحنا العرب كلنا فدائين”

استمرت هذه المظاهرات الى اربعين يوماً، وخرجنا بمظاهرة عارمة في اربعين شهداء الاربعاء السوداء.



سؤال: يمكن ان تشرح لنا المرحلة الاخيرة من تطور الاحداث في المحمرة عام 1979، كيف تطور الوضع ووصل الى تفجيرات ومواجهات مسلحة؟ ما هي النتائج هذه التطورات؟

بعد يومين من اربعين شهداء الاربعةاء السوداء تم هجوم على اجتماع الفرس في مسجد جامع وفي هذا اليوم قد جاء الفرس بالسيد شبر العدناني ليخطب ضد الحراك العربي ويقال ان شخص يعرف بـ "ناصر جوجه" قذف قنبلة يدوية على المجتمعين في مسجد الجامع.

على اثر هذا الهجوم، استغل الفرس الفرصة وهاجموا بيت الشيخ الخاقاني بحيث قتل احد حراسه باسم عباس وجرح العديد وتم اعتقال الشيخ الخاقاني واسرته وتم نقلهم الى قم.

بهذا تم القضاء على القيادة السياسية للحراك السياسي العربي، هذا الحدث كان ايجابيا للفرس ومدمرا للحراك السياسي العربي حيث يعتبر إبادة سياسية لنا، جاؤوا بعد ذلك بناصر جوجه على التلفاز وبثوا اعترافاته وتم اعدام الذين اعترف ضددهم.

بعد هذا الحدث اصبحت مواجهة القوات الايرانية مع المتظاهرين العرب، اكثر عنفا. تم استخدام الغاز المسيل للدموع واطلاق النار الكثيف واعتقالات كثيرة.

بعد اعتقال الشيخ بدأت الاعدامات تتزايد. ففي اليوم الاول تم اعدام خمسة اشخاص في اول دفعة حيث تم اعدام عبدالرضا حاوي ومجموعة معه بتهمة تهريب السلاح وتفجير جسر وانايب البترول في مدخل مدينة رأس الميناء.

استمرت الاعدامات بكثافة حيث اذا تمت مقارنة الاعدامات التي حدثت بعد انتفاضة نيسان 2005 فيمكن ان نقول بانها عشرة بالمئة من اعدامات المحمرة في 1979.

حينها بدأت التفجيرات في اماكن عدة، على سبيل المثال تفجيرات بشوارع المحمرة، سوق السيف بالمحمرة وانفجارات في عبادان وانفجارات في ابار وانايب البترول وتفجير عمود البث التلفزيوني وتبنت كل من المنظمة السياسية والحركة الجماهيرية هذه العمليات. في انفجار سوق السيف تم وضع القنبلة في عبوة رمي القمامة مما قتل فيها احد الشباب القوميين باسم عبدالامير مجدم.

اثر التفجيرات العديدة في ابار البترول والانايب، خصص النظام قوات خاصة للدفاع عن المنشآت النفطية.

استمرت العمليات والاعدامات حتى بدأت الحرب الايرانية العراقية وكما تم اعدام بعض معتقلي المحمرة في مدينة الاحواز في ايام الحرب.

بدء الحرب وأنهى كل شي. نحن حتى لم نتمكن من اخذ الارشيف معنا بحيث تدمر ارشيف هذه الحقبة الهامة من تاريخ شعبنا السياسي تحت اعدام الجنود الايرانيين والعراقيين في حربهم للاستيلاء على وطننا وثوراته.

النهاية



اربعاء المحمرة الاسود... بالوثائق

أضيف بتاريخ: 1 يونيو 2013
بقلم: محمد الشيخ عيسى الخاقاني

كنت شاهد عيان على يوم الاربعاء الاسود في مدينة المحمرة، حيث استباحت القوات الايرانية المدججة بالسلاح الثقيل والخفيف المدينة من اطرافها الاربعة واطلقت النار على كل متحرك فيها وذلك في التاسع والعشرين من شهر آيار/مايس من عام 1979 للميلاد، وقد حفرت الاحداث بذكرياتها الاليمة اثرأ في نفسي لا يمكن ان يمحي، لم يسعفني الحظ حينها ان اسجل ما جرى امامي آنذاك، فقد كنت اعيش دهشة تكوّن التاريخ المصمخ بالدم وانا ابن الثامنة عشرة عاما، خاصة وان عمي الامام الشيخ محمد طاهر الخاقاني رحمه الله، كان الرمز الذي يطالب بحقوق العرب ووالدي الشيخ عيسى الخاقاني حفظه الله، كان المفاوض للسلطة، فلم امل من البحث ولم اكل من التحقيق في هذه الحادثة، حتى اجتمعت لدي بعض الوثائق التي تورخ لهذه الحادثة الاليمة واوزها في ذكرها بما يلي.

اتصل (مكتب الامام الخميني) بناء على اوامر من السيد الخميني نفسه، اتصل بوالدي الشيخ عيسى الخاقاني الذي كان يعيش في دولة قطر يطلب منه التوجه إلى مدينة قم الايرانية على وجه السرعة لتدارك تداعيات الموقف المتأزم في مدينة المحمرة، وقد اخذني الوالد الشيخ معه، حيث استقبلنا في مطار طهران من قبل رئاسة الوزراء الايرانية ووفرت لنا مركبة اقلتنا الى مدينة قم، وصلناها مساءً واتخذنا من فندق ارم مقرا لنا، في الصباح كان الفندق عربياً بعقاله وكوفيته حيث ان عمي المرحوم الامام الخاقاني كان قد وصل الى قم على راس وفد عربي كبير لعرض مطالب الشعب العربي في الاحواز على السيد الخميني.

السيد الخميني وعد الوفد بتنفيذ كل المطالب المعروضة وقال انها مطالب حقه يستحقها الشعب، وخاطب الامام الخاقاني امام الحضور باستاذي الشيخ الخاقاني، لكن في اجتماعه مع والدي الشيخ عيسى الخاقاني لم يكن السيد الخميني مرتاحا لما يجري في المحمرة، فكلف والدي بالانابة عنه وعن الحوزة العلمية في مدينة قم لمتابعة هذا الملف، الوالد بدوره طلب من السيد الخميني اصدار امر رسمي بهذا الخصوص يدعم من مهمته، وقد صدر بيان عن (مكتب الامام الخميني) يؤكد على ان الشيخ عيسى الخاقاني مكلف من قبل الخميني والحوزة العلمية في قم لمتابعة الازمة في المحمرة.(وقد عثرت على هذا التكليف في مضابط اجتماعات السيد مهدي بازرگان رئيس الوزراء والتي نشرها مسعود بهنود في كتاب 375 روز بازرگان).

حينما عاد الوفد العربي بمعية الامام الخاقاني رحمة الله عليه الى المحمرة اتجه والدي الشيخ عيسى الى عقد اجتماعات مع مراجع قم ومن ثم الى غادر الى طهران والتقى هناك برئيس الوزراء بازرگان وبوزراء الداخلية والخارجية والدفاع ورئيس المحاكم الثورية وآية الله طالقاني الذي كان احد رموز النظام آنذاك، لأجل إيجاد حل لهذه المشكلة بعد ان أربقت الدماء من الطرفين، على موقع وقائع الثورة باللغة الفارسية يذكر عن هذه المهمة ما يلي: (وقائع ابتدائ انقلاب ودفاع مقدس، در چنين روزی مجله الكترونيكي روزانه: شماره 1092:: چهارشنبه 3 تير 1388، گفتوگوي شيخ عيسى خاقاني با مهندس بازرگان در باره مسائل خوزستان، آزادي زندانيان حوادث خرمشهر، شرايط رئيس جمهورى آينده وقطع صدور نفت به فيليبين...)، وترجمة ذلك: (بانه وفي مثل هذا اليوم التقى الشيخ عيسى الخاقاني برئيس الوزراء مهدي بازرگان وتحدث معه عن قضايا خوزستان وإطلاق سراح سجناء أحداث خرمشهر (المحمرة) والشروط التي يجب أن تتوافر في رئيس الجمهورية المقبل لإيران، بالإضافة عن قطع تصدير البترول للفلبين...)، وجميع هذه الاجتماعات مؤرخة في الصحف الايرانية آنذاك وقد احتفظت بصور ضوئية لها للتاريخ.

وصل الشيخ عيسى الخاقاني بعد محادثاته في طهران وقم بواسطة القطار الى المحمرة، وفي محطة القطار تجمع عشرات الألف يهتفون للشيخ عيسى الخاقاني بشعار واحد (الخاباني عزنا وهيبتنا) وقد رفعوا سيارته عن الأرض، مما أعطى انطباعاً أولياً بأن الحل ممكن في مثل هذا القبول الشعبي، كانت مشكلة المحمرة تتعلق ببعض العرب الذين أسسوا ضمن حقهم الدستوري منظمة ثقافية عربية ومنظمة سياسية عربية، أحدهما تقع في بيت للشيخ خزعل امير المحمرة قبل الاحتلال الإيراني لها عام 1925، رأى الفرس الذين اسسوا بدورهم المنظمة الثقافية الفارسية في المقابل، بان المنظمة السياسية

العربية تمثل استفزازاً واضحاً لمشاعرهم وأنها تجمع القوميين العرب، وانها تحتل إحدى المباني الحكومية!!، وعندما سيرت المنظمة العربية مظاهرة في وسط المدينة أطلق الفرس النار على المظاهرة من مبنى المنظمة الثقافية الفارسية، مما أدى بالمظاهرين في الهجوم على المبنى وحرقه، فتحصن الفرس في المسجد الجامع مطالبين بإغلاق المنظمة السياسية العربية، وقد حدثت مناوشات بالسلاح بين الطرفين أدت إلى مقتل عربي وشخصين من الفرس، خاصة وأن مخازن أسلحة الجيش الإيراني كلها قد أفرغت على بكرة أبيها وأصبحت بيد الجماهير، ومن لا يحصل على سلاح في المحمرة يستطيع أن يحصل عليه بثمن بخس من الحدود العراقية حيث نشطت عملية تهريب الأسلحة، مما زاد الطين بلة.

حاول الشيخ عيسى الخاقاني أن يضع حلاً للمشكلة مع المسؤولين في قم وطهران، إلا أن فرصة الحل تضائلت أمامه بسبب العراقيل التي كان يضعها الجنرال أحمد مدني لتخريب كل جهد يبذله الشيخ الخاقاني أو ينقض كل اتفاق يبرمه معه، حتى اضطر الشيخ عيسى الخاقاني أن يوقعه على معاهدة رسمية نشرها في كل الصحف صباح اليوم التالي وبثها التلفزيون الإيراني مساء نفس اليوم، وأسقط في يد الجنرال أحمد مدني بعد المعاهدة والحركة الموكية التي قام بها الشيخ عيسى الخاقاني بين مراجع الدين ورئيس الوزراء والوزراء المختصين.

الشيخ عيسى الخاقاني بدأ أول خطواته باستدعاء شيوخ العشائر في المحمرة وعبادان والاحواز والطلب منهم المساهمة في حل هذه الأزمة واضحاً بنظر الاعتبار تسلم البيت الذي بيد المنظمة السياسية العربية إلى الحكومة والبحث عن مبنى آخر لهذه المنظمة لسحب فتيل الفتنة، وبعد مفاوضات مضنية وافق الشباب العربي في المنظمة على تسليم المبنى إلى الدولة وذلك يوم الخميس، حيث يزورهم الامام الشيخ محمد طاهر الخاقاني إلى مبنى المنظمة ويطلب منهم تسليم المبنى، فيمثلون لأمره ويسلم المفتاح إلى المحافظ، لتنتهي بذلك أول المشاكل، اتفق الشيخ عيسى الخاقاني مع احمد مدني محافظ الاحواز(خوزستان) على جمع الاسلحة المنتشرة بين الناس، طالبا منه بتأثيره على الفرس باصدار اوامره اليهم لتسليم الاسلحة، وقد وعده ولم ينفذ.

استدعى الشيخ عيسى الخاقاني يوم الثلاثاء مساء الجنرال مدني إلى مبنى قائم مقامية المحمرة وبحضور علوي قائم المقام وحفاني رئيس البلدية وحجج الاسلام ديباجي والباسي، ابلغه بالنجاحات التي توصل إليها، وأخبره بصفته المحافظ واحد المشاركين في الازمة بأن الخميس سيشهد اليوم الأخير لهذه المشاكل إن شاء الله، وانتهت الجلسة في الساعة الثانية والنصف قبل الفجر.

خرج الجنرال مدني في الساعة الثانية صباحاً يوم الأربعاء من الاجتماع، وفي الرابعة صباحاً أي بعد أقل من ساعتين، ومع اذان الفجر كانت كل مدينة المحمرة كلها تحت مرمى نيران المدفعية من البحرية الإيرانية وإطلاق الرصاص الحي على كل من يتحرك فيها، وهجوم مكثف من قوات الجيش والحرس على المنظمات السياسية والثقافية العربية وقتل من فيها، مجزرة المحمرة هذه استمرت لثلاثة ايام انقطعت فيها المدينة عن العالم الخارجي وقد خلفت المجزرة أربع مئة قتيل أغلبهم لا يدرون لماذا قتلوا؟ وامتألت المستشفيات بالجرحي، وقد عثر على أكثر من سبعين جثة طافية في شط العرب!!، كان يؤلمني جداً تذكر جثمان السيدة العجوز التي ادت صلاة الفجر وصعدت الى سطح البيت حيث التتور لتخبز لأبناءها فاصطادها قناص فارسي اهوج، وكذلك الطفل عباس بن صبري الذي يخرج قبل طلوع الشمس لغسل السيارات لمعاونة والده المعوق، حيث اخترقت جبهته رصاصة طائشة، جعلت والده المعوق طائش الفكر يجوب الشوارع بحثاً عن عباس ثم يقف مطرقاً ليخبر المارة ان عباس قد مات!.

أصدر الإمام الخاقاني بياناً رسمياً أوضح فيه المؤامرة وملايسات القضية وقد نشرته الصحف الإيرانية وهذا نصه بالفارسية: (إعلاميه أيت الله محمد طاهر آل شير خاقاني در باره وقائع خرمشهر شنبه 12 خرداد ماه 1358 - هفت رجب 1399 - يمين الصفحة جريدة كيهان_ (على جهة اليسار في زاوية صغيرة نشاهد خبر وصول الشيخين خلخالي وهادوي إلى خوزستان، وقد أدخلهم مدني إلى المؤامرة مستغلاً حماقتهم، حيث نشر في مضابط اجتماعات مجلس الوزراء أنهما كذبا في تمثيلهما للحوزة العلمية أو الحكومة أو الإمام، بل كانوا يمثلون أنفسهم، الصورة الضوئية لدجل هؤلاء المنشورة في وثائق اجتماعات رئيس الوزراء!!)، وهذا نص بيان الإمام الخاقاني باللغة الفارسية بهذه المناسبة الأليمة: بسم الله الرحمن الرحيم، ضمن إظهار تأسف شديد نسبت به وقائع خونين روز جاری خرمشهر كه از ساعت 4 بامداد آغاز كرديد ومنجر به كشته ومجروح شدن ده ها تن از فرزندان عزيز كرديده است، در أين موقعيت حساس لازم ميداند باطلاع فرزندان عزيز خود برساند: طی مذكرات مفصلی كه در تاريخ سه شنبه 1358/3/8 از ساعت 22 تا 2 بامداد روز بعد در محل فرمانداری خرمشهر با حضور آقای مدني استاندارد خوزستان آقای حقانی شهردار خرمشهر

ونمايندگان اینجانب حجج الاسلام ديباجی، الیاسی وشیخ عیسی خاقانی، در مود خلع سلاح وتخلیه وتحويل کانون فرهنگی ودفتر سیاسی خلق عرب خوزستان بشرح زیر بعمل آمد: بر اساس نتیجه حاصله از مذكراتی که روز سه شنبه با سران قبایل وعشایر در مورد خلع سلاح وتخلیه وتحويل سازمان سیاسی خلق عرب خوزستان داشتم و طی آن سران قبایل وعشائر انجام خواسته مذکور را تا روز پنجشنبه 1358/3/10 تقبل وتعهد نمودند، لذا نمایندگان اینجانب صراحتاً اعلام داشتند انجام مورد گفتگو نیاز به حد اقل 24 ساعت مهلت دارد که در غیر این صورت مسئولیت هرگونه بیش آمد واتفاق احتمالی بعهده آقای مدنی خواهد بود ومردم مسئولیتی نخواهند داشت ولذا توافق کردید که تا روز پنجشنبه موضوع مورد بحث بنحو مسلمات آمیز بانجام رسید، لیکن وعلیرغم توافق فوق الذکر حوادث خونین وناکوار خرمشهر. 2 ساعت بس از جلسه مذکور با هجوم مسلحانه به کانون فرهنگی ودفتر سیاسی خلق عرب آغاز کردید

اینک با اظهار تاسف مجدد وابرار تسلیت به خانوادههای داغیده وبمنظور جلوگیری از خونریزی بیشتر از همه شما تقاضا میکنم در طول مدتی که بعنوان ساعات منع عبور ومروار اظهار شده رعایت حزم واحتیاط کامل را نموده واز دست زدن به هر گونه اقدامی که بهانه ائی بدست عوامل فرصت طلب ونفاق افکن بدهد، جدا خودداری نمائند، مسلماً میبایست مسببین این حوادث وکشتار به مجازات قانونی وشرعی خود برسند

در خاتمه یکبار دیگر از فرزندان عزیز تقاضا دارد صبر انقلابی خود را بکار برده تا خدای ناکرده عناصر ضد انقلاب فرصت اخلاص در این منطقه حساس را بدست نیآورده، واز احساسات باک وانقلابی شما که در راه به ثمر رسانیدن انقلاب ایران نقش مؤثر داشته آید، امکان سوء استفاده را پیدا نموده واز ادامه خونریزی جلوگیری شود. والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته، خرمشهر - 1358/3/9 محمد طاهر آل شبیر خاقانی

وترجمة بیان الإمام الخاقاني كالتالي: (نعلن عن شديد أسفنا على الأحداث الدموية التي جرت منذ الساعة الرابعة فجراً في مدينة المحمرة وادت إلى مقتل وجرح العشرات من أبناءنا الأعزاء وفي هذا الوقت الحساس نوضح لأبناءنا العزاء ما حصل، فقد جرت مفاوضات تفصيلية بدأت في الساعة العاشرة مساء وانتهت في الثانية من منتصف الليل في مقر قائم مقامية المحمرة وبحضور مدني محافظ خوزستان (الاحواز) والسيد حقاني رئيس البلدية وممثلين عني حجج الإسلام ديباجي والیاسي والشيخ عیسی الخاقاني.

وقد تناقشوا في قضية سحب السلاح وتخلية مقرات المنظمة الثقافية والمنظمة السياسية العربية وكانت كالتالي: أنه وبعد المفاوضات التي جرت مع شيوخ العشائر بشأن سحب السلاح وتخلية مقر المنظمة السياسية والمنظمة الثقافية العربية، فقد طلبوا شيوخ العشائر مهلة إلى يوم الخميس وتعهدوا أماناً بإغلاق المقرين، ولذلك فقد قال العلماء الذين يمثلونني إلى السيد المحافظ أن الأمر يتطلب فقط 24 ساعة لتنفيذه، فإذا ما حدث شي خلال هذه الساعات فإنه سيكون من مسؤولية الجنرال مدني ولا دخل للناس فيه

نكرر أسفنا على ما حدث ونعزي العوائل المنكوبة، ونرجو منكم ولأجل إيقاف إسالة الدماء، عدم التواجد والتجمهر في الشوارع وان يلتزم الجميع بالاحتياطات الكثيرة في سبيل عدم إثارة من يبحث عن الإثارة للقتل، وإغلاق الطريق أمام المنافق الذي يبحث عن الفرصة، ونكرر أنه يجب محاسبة من تسبب بهذا العمل الطائش وقتل النفوس، وبذلك فقد توافقوا بأن تسلم المنظمات يوم الخميس وباسلوب مسالم، لكننا شهدنا استباحة مدينة المحمرة بعد ساعتين من التوافق المذكور، والهجوم المسلح على المنظمات

وفي الختام أكرر طلبي ورجائي من أولادي الأعزاء أن يظهروا صبرهم الثوري لكي لا يستفيد من هذه الحالة أعداء الثورة ويستغلون هذه المنطقة الحساسة لأجل أحداث اضطرابات فيها، ولا تجعلوا الخونة يستغلون عواطفكم النقية ويلوثون دوركم المشهود في الثورة لتستمر أيديهم في إراقة دماء الأبرياء. والسلام عليكم ورحمة الله وبركاته، خرمشهر - 1358/3/9 محمد طاهر آل شبیر خاقانی).

لا أريد هنا أن امتدح عمي سماحة المرجع آية الله الخاقاني على بيانه الذي يدافع عن حيض الثورة والإسلام وهو المجروح بها، ويطلب من الناس أن يصبروا على الفتنة وأن لا يتجمهروا وأن لا ينخدعوا كي لا يتم استغلالهم، أين هذا الفكر الراقى في ذلك الوقت من أفكار الذين شيعوا الجريمة والتهمة!

توترت الأجواء في المحمرة مرة أخرى، عاد الشيخ عيسى الخاقاني إلى طهران وقم، وقابل السيد الخميني والمسؤولين، واضعا خطة جديدة للخروج من الأزمة، وكذلك حمل المسؤولية للجميع إذا ما حدث أمر جديد من الجنرال مدني فسوف يذهب بالبلاد إلى الحرب الطاحنة.

وقد استدعى الإمام الخاقاني الجنرال مدني إلى بيته، وبعد واجهه بتصرفاته والحقائق التي طفت على أرض الواقع قال لمدني بالنص (إن أفعالك هذه لا يقوم بها إلا عميل أمريكي)!

الشيخ عيسى الخاقاني لوسائل الإعلام: اللهم أشهد أنني بلغت

الشيخ عيسى الخاقاني عقد مؤتمراً صحفياً أوضح فيه كل شيء ونشر المؤتمر في أغلب الصحف الإيرانية، وسوف أنقل مقتطفات منه بالفارسية وأترجمها لتكون عند القارئ العزيز صورة مما قاله وتوقعه ومن ثم ما آلت إليه الأمور فيما بعد، فقد نشرت صحيفة بامشاد في عددها 31 هذا اللقاء: (هفته نامه بامشاد، سال اول، شماره 31، انتشارات سهامی سرشار 23 تا 30 تیر 1358، حجت الاسلام شيخ عيسى خاقاني نیز در مصاحبه مطبوعاتی که پس از دیدار وی با امام ونخست وزیر وعده دیگری از مسئولان کشوری صورت گرفت، در مورد وقایع خوزستان، قانون اساسی وخواسته های اعراب به اظهار نظر پرداخت. وی گفت: من برای هفت مطلب مهم به دیدار امام خمینی ومقامات مملکتی رفتم. البته از همه گله دارم زیرا حس می کردم منطقه دارد از بین می رود. مطالبی که مطرح شد چنین بود: 1 برای حفظ وامنیت منطقه 2 حفظ تمامیت ارضی کشور 3 اثبات حقوق حقه قوم عرب 4 ایجاد فعالیتهای عمرانی واقتصادی 5 محاکمه و خلع ید عناصر مخرب وضدانقلابی 6 به کار گرفتن نیروی سازنده قوم عرب وسایر اهالی خوزستان در فعالیتهای دولتی وخصوصی 7 منع اتهام حقیقی افراد عرب منطقه.

مذاكراتی که انجام دادم بیشتر با حضرت آیت الله امام خمینی ونخست وزیر ومعاونین ایشان ووزیر کشور، وزیر امور خارجه وادستان انقلاب وهمچنین شورای انقلاب بود، موارد گفته شده مورد بحث واقع شد وقرار شد همه موارد را به مورد اجرا بگذارند ودر صورت تأخیر در تصمیم واسته های به حق ذکر شده، مسئولیت هر اتفاقی به عهده خود آنان خواهد بود ...

از شيخ عيسى خاقاني سؤال شد: چه مسائلی بین شما ووزیر امور خارجه مطرح شد؟ وی پاسخ داد: جلوگیری از ورود اسلحه غیر مجاز از مرزهای خارجی به مرز ایران، چون شایعاتی در این زمینه وجود داشت، حجت الاسلام خاقانی در پایان به این موضوع اشاره کرد که بعد از جریانات اخیر خرمشهر هیچ یک از مسئولین مملکتی حتی از آیات اعظام برای نمونه یک تلگراف همدردی به این منطقه مخابره نکرده اند ومسلماً مردم منطقه بیشتر از اینها انتظار دارند.

وی در مصاحبه دیگری که با هفته نامه بامشاد در تهران انجام داد، در مورد نتایج سفر خود به پایتخت ومذاکره با مقامات دولت گفت: من ودیگر همراهانم آنچه لازم بود به مقامات مختلف گفتیم وواضع منطقه را روشن کردیم اما اگر دولت به خواسته های مردم منطقه توجه نکند واقدامات فوری به عمل نیاورد، بر هم خوردن وضع خوزستان قطعی است واین مطلب را پیشاپیش به دولت گفته ام. در حال حاضر سعی ما این است که حتی المقدور از درگیریهای گروههای مختلف جلوگیری کنیم لکن این وضع زیاد نمیتواند دوام داشته باشد. با توجه به تحریکات مستمری که از داخل و خارج مرز جریان دارد وبا توجه به کثرت اسلحه های که همه روزه در جنوب پخش میشود، چنانچه دولت به وعده های خود عمل نکند، کنترل اوضاع از دست همه خارج خواهد شد. من با این امید به خوزستان برمیگردم که دولت توجه فوری وعاجل به وضع منطقه بنماید ووعده های خود را از قول به فعل در آورد ودر غیر این صورت ما دیگر هیچگونه مسئولیتی نداریم زیرا آنچه شرط بلاغ بود، گفتیم).

هذه ترجمة حرفية لأهم ما ورد في المؤتمر الصحفي للشيخ عيسى الخاقاني: (تحدث حجة الإسلام الشيخ عيسى الخاقاني في مؤتمر صحفي عن أوضاع خوزستان والدستور الإيراني الجديد ومطالب العرب وذلك بعد لقاءه بالإمام الخميني ورئيس الوزراء وأركان الدولة قائلاً: (لقد كانت طلباتي من الإمام الخميني سبعة طلبات قدمتها لكل أركان الدولة، ولكني متألم من الجميع لأنني أشعر بأن المنطقة معرضة للفناء، وقد طلبت أن يتم أولاً: التركيز على حفظ الأمن والأمان في المنطقة، ثانياً: حفظ كامل الاراضي الإيرانية، ثالثاً: تثبيت حقوق العرب في أراضيهم، رابعاً: البدء بالأعمال الاقتصادية العمرانية في

البلد، خامساً: محاكمة من يعمل ضد الثورة والمخربين وفصلهم، سادساً: استخدام الأيدي العاملة العربية في أعمال القطاع العام والخاص، سابعاً: منع اتهام العرب بسبب عروبتهم.

أجريت مباحثات مع آية الله الإمام الخميني ورئيس الوزراء ونوابه ومع وزير الداخلية، والخارجية والنائب العام للثورة، وقادة شورى الثورة، وقد طرحت عليهم الأمور التي ذكرتها، وقد تقرر أن يقوم كل منهم بإجراءات متطلباتها وإذا ما تأخروا في اتخاذ القرارات المناسبة، فإن مسؤولية ما سيقع في المنطقة بعد ذلك سيكون بسببهم، طرح سؤال على الشيخ عيسى الخاقاني ما فحوى مناقشتكم مع وزير الخارجية في هذا الخصوص، فأجاب: المساعدة في عدم إدخال الأسلحة إلى المنطقة من الحدود الإيرانية، لكن هناك إشاعات تؤكد أن الأسلحة تدخل من كل الحدود الإيرانية المشتركة مع الدول الأخرى.

حجة الإسلام الخاقاني قال في نهاية هذا الموضوع أنه مما يؤسف له أن جميع الآيات العظام لم يكلفوا خواطرهم ببعث برقية مواساة إلى المنطقة بسبب الأحداث الأخيرة، وبالطبع كان الناس يتوقعون منهم أكثر من ذلك.

وفي مقابلة أخرى مع أسبوعية بامشاد أجريت معه في طهران تحدث فيها عن نتائج سفره إلى العاصمة ومناقشاته مع قيادات الدولة، قال: أنا وكل المرافقين معي قدمنا مرئياتنا للدولة وعليهم أن يوضحوا وجهة نظرهم، أما إذا لم يقدموا شيئاً سريعاً، فإنني أتوقع أن الوضع في المنطقة سوف يتدهور، وسبق وأن نهيت الدولة على ذلك، نحن الآن استطعنا أن نهدي الأوضاع قدر الإمكان وأن نمنع تصادم الفرقاء، ولكن هذا الأمر لا يمكن أن يستمر طويلاً، لأننا نرى الذين يشعلون الوضع في الداخل ونراقب من هم مسنودون من الخارج، مع الأخذ بنظر الاعتبار كثرة الأسلحة التي توزع كل يوم في الجنوب، فإذا لم تنفذ الدولة ما وعدت به فإن السيطرة سوف تخرج من أيدي الجميع، أنا سوف أعود إلى المنطقة على أمل أن تضع الدولة وبشكل عاجل الوضع الخطر لهذه المنطقة بنظر الاعتبار، وأن تقرر وعودها التي كانت كلها أقوال بالأفعال، في غير هذه فإننا لا نتحمل أي مسؤولية، وما كان منا فقد أبلغنا الدولة ما في عهدتنا، اللهم فاشهد). لقد وضع الشيخ عيسى الخاقاني الجميع أمام مسؤولياتهم، وقد أبلغ ما عليه وقال اللهم فاشهد.

نسق الشيخ عيسى الخاقاني مع قائم مقام المحمرة لتعويض الشباب العربي بمؤسسات بديلة عن مؤسساتهم التي احتلت، ويروي موقع وقائع الثورة الإيرانية باللغة الفارسية الخبر التالي: (روز شمار وقائع انقلاب اسلامی 60/3/28، دعوت فرماندار خرمشهر از شیخ عیسی خاقانی به تشکیل کانون نشر فرهنگ اسلامی در خرمشهر پس از تخلیه کانون های گذشته زیر نظر یکی از آیات عظام به شرط تأیید آیت الله شیخ محمد طاهر شبیر خاقانی، وترجمة النص هي: (دعوة قائم مقام خرمشهر (المحمرة) من الشيخ عيسى الخاقاني لتأسيس مؤسسة نشر الثقافة الإسلامية بديلة عن المؤسسات التي أغلقت، وتكون هذه المؤسسة تحت إشراف أحد الآيات العظام بعد تأييد آية الله الخاقاني لها).

بينما كان الشيخ عيسى الخاقاني في طهران يوضح الأمور ويكشف المستور عن دور الجنرال مدني الخياني في المحمرة، فإذا بالجنرال يغدر مرة أخرى بواسطة الجيش والحرس الثوري الذي أتى به من مناطق ومحافظات أخرى مرة أخرى وكان الهدف هذه المرة بيت الشيخ محمد طاهر الخاقاني، واستباح كذلك بيوت العرب، وحدثت مجزرة جديدة راح ضحيتها العشرات وامتألت المستشفيات بالجرحى وقتل الاخ الغالي عباس صفاحي(فلز) والاخ عمران الذي جرح ونقل الى المستشفى لينفذ فيه حكم الاعداء، والاعزاء هم من حرس بيت الامام الخاقاني، وأخذ الشيخ الخاقاني المرجع المجتهد إلى جهة غير معلومة... بعد ذلك تبين أنه أسر ونكل به وبأهل بيته ومن ثم نقلوا بطائرة مروحية إلى دزفول ومنها إلى مدينة قم ليوضع تحت الإقامة الجبرية!!

أعلن الجنرال مدني القضاء على (الفتنة) في المحمرة وأنهم أبعادوا الشيخ الخاقاني عن المحمرة حتى لا يتعرض إلى الخطر، وبعث برسالة إلى السيد الخميني والمراجع والدولة معلناً أنه قضى على مؤامرة لفصل المحمرة عن إيران، وأنه من الأنسب أن يكون الوضع هكذا لإنقاذ الوضع، وابتهجت بلاد فارس بمنقذها، لم تمر أربعة أشهر على الأحداث، ترشح مدني لمنصب رئاسة الجمهورية في إيران، إلا أنه أحرز المركز الثاني بعد أبو الحسن بني صدر، وبعدها بشهور قليلة اكتشفت السلطات الإيرانية من خلال وثائق السفارة الأمريكية في طهران بعد أن احتلها الطلاب، عمالة الجنرال أحمد مدني، وأنه من القح الفتنة في المحمرة، وإن كل ما فعله في المحمرة كان بأمر من الولايات المتحدة الأمريكية، كما قال الشيخ عيسى الخاقاني في مؤتمره الصحفي قبل ذلك بأربعة أشهر، لكن الشيخ لم يكن يمتلك وثيقة على كلامه، وقد نبه كل المسؤولين بدءاً بالسيد الخميني إلى رئيس الوزراء ونوابه وإلى وزير الداخلية والخارجية، ولكن أغلب هؤلاء كانوا ضمن

المؤامرة التي سوف الخصها للقراء الكرام من خلال هذه الوثائق، وابدأ بتعريف الجنرال مدني على موقع الوكيبيديا على الانترنت (إن الجنرال أحمد مدني قائد إيراني، شارك في انتخابات رئاسة الجمهورية وحل في المركز الثاني بعد أبو الحسن بني الصدر الذي كان أول رئيس جمهورية في إيران، جاء به رئيس الوزراء المؤقت بازرگان وزيراً للدفاع ثم قائداً للقوة البحرية ثم محافظاً لخوزستان، هرب من إيران عام 1980 وعاش في ولاية كولورادو الأمريكية حتى أصيب فيها بمرض عضال وتوفي عام 2003).

أما كتاب (لأنه جاسوسي) أي (وكر الجاسوسية) وهو الكتاب الذي جمعت فيه وثائق السفارة الأمريكية في طهران فيقول: (تيمسار احمد مدني وزير دفاع دولت موقت چند ماه قبل از پیروزی انقلاب اسلامی طی نامه ای به سفارت آمریکا تقاضای ویزای مهاجرتی و اقامت دائم را کرده، و اذعان داشته بود که امیدوار است، شهروند مفیدی برای آن کشور باشد). وترجمة النص هي كالتالي: (إن الجنرال أحمد مدني وزير دفاع الدولة المؤقتة كان قد طلب قبل نجاح الثورة الإسلامية في إيران تأشيرة دخول إلى الولايات المتحدة، متعهداً للأمريكان بأنه سوف يكون مواطناً صالحاً هناك).

وتكمل الوثائق بالفارسية (اسناد لأنه جاسوسي): (تيمسار أحمد مدني وزير دفاع دولت موقت به دليل حرکت در جهت مصالح دشمنان، به خارج از کشور فرار کرد و به ضد انقلاب پیوست. عباس أمير انتظام معاون نخست وزیر و سخنگوی دولت موقت که به شدت مورد علاقه بازرگان بود، با استناد به حکم مستند دادگاه انقلاب اسلامی به جرم جاسوسی محکوم و به زندان افتاد). وترجمتها: (تؤكد وثائق وكر الجاسوسية): بأن الجنرال مدني وكشف تعامله مع الأجانب وتنفيذ مصالحهم هرب إلى خارج إيران وانتمى إلى المعارضة أما عباس أمير انتظام مساعد رئيس الوزراء والمتحدث باسم الحكومة فقد ألقى القبض عليه وأودع السجن.

نشرت وكالة أنباء فارس عن أحد قادة الحرس الثوري الإيراني سيد محمد حسين علم الهدى والذي قتل في الحرب العراقية الإيرانية، بأنه كان من اكتشف خيانة الجنرال مدني منذ أن كان في المحمرة، ولكن ترشح مدني لرئاسة الجمهورية جعلته يترتب في الإعلان عن ذلك، حتى سقطت السفارة الأمريكية بيد (الطلاب السائرون على نهج الإمام) فذهب إليهم وأحضر الوثائق التي تدل على تجسس الجنرال مدني ضد إيران من داخل السفارة، إليك النص والتاريخ باللغة الفارسية نقلاً عن وكالة أنباء فارس: (بتاريخ 89/10/15 حوزه حماسه ومقاومت، العدد 1344، سردار شهيد سيد محمد حسين علم الهدى در همين زمان حسين در نتیجه تماس هاي نزديك و پي در پي با تيمسار مدني (استاندار وقت خوزستان) ماهيت ضد انقلابي او را در مي يابد و براي افشاي نيات او تلاش فراوان مي نمايد به طوري که با زيرکي کليه پرونده هاي معاونان مدني را از خزانه استانداري خوزستان بيرون آورده و با تکثير وتوزيع آن ها در مجامع مختلف خيانت هاي مدني را افشا مي کند اما با کاندیدا شدن مدني براي پست رياست جمهوري، حسين که نزديکي فاجعه را احساس مي کرد به تهران آمده و ضمن ارتباط گيري با دانشجويان مسلمان پيرو خط امام (مستقر در لانه جاسوسي آمريکا) سند جاسوسي مدني را از آنان گرفته و تکثير نمود).

ماذا فعل الجنرال مدني تقول وقائع الثورة الإيرانية أنه ثبت بأن الجنرال مدني وضع خطة محكمة للقضاء على الجيش الإيراني وإضعافه، فقد انقص مدة الخدمة العسكرية للمكلفين وجعلها عاماً واحداً، وطمأن الولايات المتحدة على أن إيران لن يكون لها حضور عسكري في الخليج، واستفز صدام لجر رجل العراق إلى الحرب مع إيران، ومهد لذلك بتنظيم عملية التفجيرات التي حصلت في المحمرة والتي ادعى في وقتها بأن العرب يقومون بها ضد الدولة الإيرانية وإليك تاريخ (وقائع انقلاب) باللغة الفارسية لترى التالي: (تيمسار مدني وزير دفاع دولت موقت و عضو جبهه ملی که در طی دورات وزارتش با کمک هم فکرات خود در دولت موقت ضربات عظیمی را به ارتش ایران زد. او مدت سربازی را کاهش داد و به يك سال رساند چند دوره سربازی را بخشید و با تضعیف ارتش ایران نقش زیادی در تحريك صدام به حمله به ایران بازی نمود. اکثراً مدعیان ملی گرایی و مرتبط با جبهه ملی و نهضت آزادی بودند. و به همین دلیل امام به نهضت آزادی در روزهای آخر عمر خود در نامه ای به وزیر کشور فرمودند: اینان خواستار وابستگی کشور به آمریکا هستند. آنان را غیر قانونی اعلام نمودند)

ويذكر هنا الأحداث بالتواريخ الفارسية: (چهارشنبه 8 فروردین ماه 1358: امروز "سرهنگ سيد احمد مدني" وزير دفاع جمهوري اسلامي در مصاحبه اي با روزنامه آمريکايي واشنگتن پست گفت: ما تصميم داريم برخي از سلاح هاي خريداري شده از آمريکا از جمله هواپيماي اف14 را به اين کشور پس بدهيم...!! مدني گفت: ارتش نصف خواهد شد و در صورت لزوم برخي از مستشاران آمريکايي به ايران بازخواهند گشت...!)

يکشنبه 19 فروردین 1358: امروز سرهنگ احمد مدني رئيس نيروي دريائي واستاندار جديد خوزستان اعلام کرد: "... جمهوری اسلامی در خلیج فارس و اقیانوس هند نقش ژاندارم منطقه را بعهده نخواهد داشت و از صرف هرگونه برنامه پرهزینه در این منطقه جلوگیری خواهد کرد..." (قابل توجه آقای صدام حسین!)

هذه الوثائق الرسمية الإيرانية كشفت الجنرال مدني بعد أقل من عام كان الشيخ عيسى الخاقاني قد أشار إلى هذه الخيانة وأخبر المسؤولين عنها، ولكن موقع (سایت خبری تحلیلی انقلاب اسلامی) يقول بتاريخ 2 فروردین 58 هجری شمسی وهو تاریخ معتمد في فارس ما نصه: (أن هناك تسجيلات للجنرال مدني يطعن فيها بالامام الخميني بدون حياء وإن ناقل الرسالة يخجل أن يذكر تفاصيلها، وهذا هو النص الفارسي): (در این نامه در برخی قسمت ها آقای مدنی با بی شرمی امام خمینی (ره) را مورد هجمه های صحبت های خود قرار داده اند. ولی ما به هدف آن که ذهن مخاطب روشن شود و در مقابل حرکات کنونی مسئولین گذشته بیدار باشند آن را به طور کامل درج کرده ایم. از این رو شرمندگی خود را اعلام می داریم).

بعد كشف خيانة الجنرال مدني للسلطات الايرانية، ماذا فعلت هذه السلطات ؟ يطرح هذا السؤال المتكرر، وبعد كشف خيانة الجنرال مدني ومعرفة لعبة الولايات المتحدة الأمريكية، بعد أن نبه الشيخ عيسى الخاقاني الجميع للمؤامرة القادمة وأشهد الله عليهم في مؤتمر صحفي عام نقلته كل وسائل الإعلام الإيرانية، أقول ماذا بعد هذا كله؟

السيد الخميني يبعث ابنه السيد أحمد للاعتذار من الامام آية الله العظمى الشيخ محمد طاهر الخاقاني في قم بعد انكشاف المؤامرة، فيرد الشيخ محمد طاهر الخاقاني على السيد أحمد الخميني: أخبر أباك بأن موقفة سيطول معي أمام الله ورسوله يوم يعرض الناس عليه أجمعين!!

وقد توفي آية الله العظمى الشيخ محمد طاهر الخاقاني في منفاه بمدينة قم، وترضية له ميتاً رضوان الله تعالى عليه، أمرت السلطات بناء على توجيهات من مصادر عليا أن يدفن في صحن مسجد حضرة المعصومة بنت الإمام موسى بن جعفر عليها وعلى آبائها السلام، وقد وضعت اسمه في الكتاب التذكاري لدفناء حضرة المعصومة بالرقم 38.

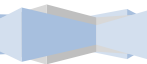
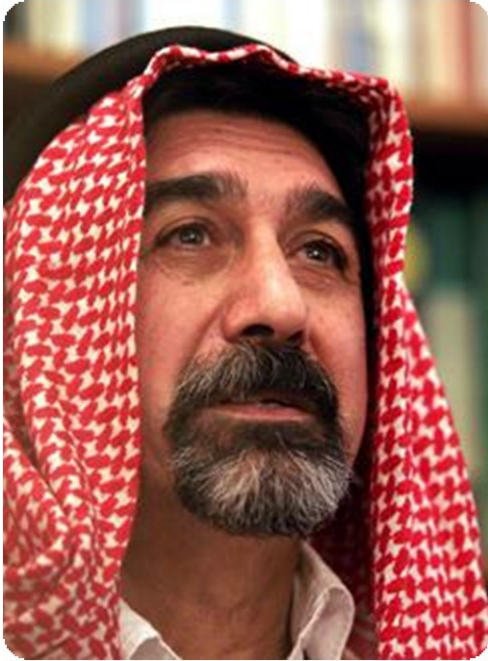
أما الشيخ عيسى الخاقاني فقد تعرض لهجمة هوجاء من أجهزة النظام الإيراني الأمنية، مداراة لخببتهم في عدم معرفة الخائن (أحمد مدني) الذي كاد يصبح رئيساً للجمهورية، وكان مما يؤسف له أن الأنظمة الأمنية الفاشلة في الجهاز الحكومي الإيراني حاولت النيل من شخصية العلامة الدكتور الشيخ عيسى الخاقاني الفذة، بإعلانات تهيج عليه العامة من الناس من غير المتبعين والمتقنين بقولهم أنه ضد الجمهورية الإسلامية، وكأن الجمهورية الإسلامية دولة الله المنزهة عن الاختلاف معها، أو أن الشيخ عيسى الخاقاني يعارض الحرب العراقية الإيرانية، وهل هذه الحرب يجب أن لا تعارض، نعم عارضها وما زال يعارض إراقة دم المسلمين أين ما كانوا وما ثقوا، وبعد مضي أكثر من عقدين على انتهاء الحرب، أعلن أغلب قادة النظام انهم كانوا ضدها وإذا شئت اقرأ كتاب هاشمي رفسنجاني الرئيس الإيراني الأسبق (اوج دفاع) لترى ماذا جرت هذه الحرب من ويلات على المنطقة وكم من الشباب المسلم راح ضحيتها، وإلى أي نتيجة أفضت؟

كان يوم الاربعاء الاسود يوماً تاريخياً بائساً عشته بكل تفاصيله وفقدت فيه احبتي واصدقائي وشاهدت بكاء وانات اليتامى والثكالى، ورايت المثلثين وهم يحتلون الشوارع والازقة، وقد تكررت هذه الصورة المثلثة في حياتي اكثر من مرة وفي اكثر من بلد، اقف مذهولاً امام المنتج الديكتاتوري في كل مكان وزمان كيف يستبيح الدماء!

محمد الشيخ عيسى الخاقاني

مهدي هاشمي يحاور عزيزي حول وفد الشعب العربي، احداث المحمرة، مواقف القوى السياسية الايرانية ومؤتمر مهاباد المقترح عام 1979.

موقع بادماز: في الذكرى السنوية للمجزرة المحمرة اجرى الناشط السياسي مهدي هاشمي حوارا مع الكاتب والمناضل العربستاني يوسف عزيزي حوارا مفصلا حول الحراك السياسي للشعب العربي في الاحواز (عربستان) خلال الاشهر الاولى بعد قيام الثورة الايرانية عام 1979. سينشر هذا الحوار في قسمين.



حراك سياسي جُمَدٌ بمجزرة

أضيف بتاريخ: 30 مايو 2013

يوسف عزيزي: كاد ان يحصل عصيان في قوات البحرية خلال احداث المحمرة

(مهدي هاشمي يحاور عزيزي حول وفد الشعب العربي، احداث المحمرة، مواقف القوى السياسية الايرانية ومؤتمر مهاباد المقترح عام 1979)

موقع بادماز: في الذكرى السنوية للمجزرة المحمرة اجرى الناشط السياسي مهدي هاشمي حوارا مع الكاتب والمناضل العربستاني يوسف عزيزي حوارا مفصلا حول الحراك السياسي للشعب العربي في الاحواز (عربستان) خلال الاشهر الاولى بعد قيام الثورة الايرانية عام 1979. سينشر هذا الحوار في قسمين.

القسم الاول:

مظاهرات عربية في المحمرة



هل يمكن ان تشرح لنا حضورك ودورك عشية قيام ثورة فبراير 1979 وبداية الحرك السياسي والثقافي العربي بعد الثورة؟ هل كنت عضو في تنظيم خاص؟

- ماجذبني الى المحمرة هو ماسمعناه نحن في الاحواز حول المظاهرات التي تمت باللغة العربية ضد الشاه في المحمرة، حيث كانت الشعارات التي تتردد في المظاهرات عادة باللغة الفارسية. هذا الامر كان جديد بالنسبة لنا. ذهبت مع رفاقي الى المحمرة واطلعنا على المظاهرات العربية وعلى دور الشيخ محمد طاهر الشبير الخاقاني. اول مرة سمعت اسم الشيخ حوالي ثلاثة او اربعة اشهر قبل قيام الثورة. انا كنت كثير التردد الى المحمرة وعبادان، وقد القيت محاضرة باللغة الفارسية في كلية النفط بعبادان كان عنوانها "درباره خلق عرب خوزستان" (حول الشعب العربي في اقليم عربستان) وهي اول محاضرة باللغة الفارسية حول شعبنا في ايران. انتشرت هذه المحاضرة في عشرة الاف نسخة في فبراير 1979 في طهران وبشكل واسع في الاقليم وكل مناطق ايران. في هذه المحاضرة حضر الكثير من العرب بحيث لأول مرة ارى نساء عربيات بزي عربي(العباية) يشاركن في مثل هكذا اجتماع. ولاول مرة نرى الحضور العربي في زمن الشاه حول قضية العرب وهذه ظاهرة غير معهودة في زمن الشاه بسبب المقع الشديد الموجه للعرب في عربستان.

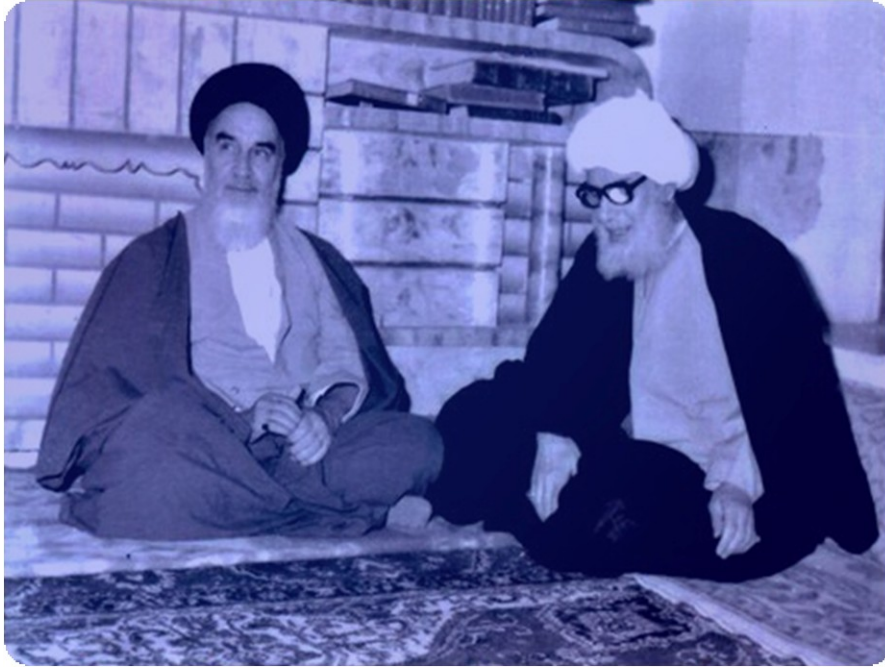
انا لم اكن عضوا في تنظيم خاص، وكنت اعمل مع عدة اشخاص كان لديهم توجه قومي تقدمي. وقد شكلنا مجموعة "الكفاح" فيما بعد. نحن نشرنا اول صحيفة عربية - فارسية باسم "الكفاح" في صيف 1979 (58 ش) بشكل شبه سري. كان نشر الصحف العربية في الاقليم ممنوع آنذ. اي ان القيادة الدينية الجديدة لم تسمح بنشر صحف عربية في اقليم عربستان. هذه الصحيفة كانت تحمل شعار "الديمقراطية لإيران والحكم الذاتي لعربستان". صدر منها حوالي عشرة اعداد وانتشرت بشكل واسع بين الناس. كما كنا نصدر عبرها بعض البيانات. ومن هنا ارجو من الذين يحتفظون بنسخ منها - في الداخل والخارج - ان يتصلوا بي لنشرها كاول صحيفة في الداخل ابان الثورة. اليسار الايراني الذي كان قويا آنذاك بادر بنشر صحيفة "النضال" من اجل منافسة "الكفاح". "النضال" ايضا كانت صحيفة عربية فارسية وتصدر في مدينة المحمرة، فيما كانت "الكفاح" تصدر من الاحواز. نحن نعرف ان منظمة فدائي الشعب كانت وراء صحيفة "النضال". اثنان من مؤيدي منظمة فدائي الشعب وهما حسين علوي وعمه على علوي كانا الركنتين الاساسيين لإصدار صحيفة "النضال". فقد توفي الناشطان حسين وعلي علوي قبل سنوات وقد كانا من مؤيدي منظمة فدائي الشعب قبل قيام ثورة فبراير 79، وقد ذكرت في دراسة لي ان أي عربي لم يكن عضوا في هذه المنظمة الايرانية قبل الثورة. لكن بعد الثورة تمكنت هي ومنظمات يسارية اخرى من استقطاب بعض شباب العرب في اقليم عربستان، تم سجن واعداد العديد منهم مثل مهدي افشار(صالح اهل اليرف) وجميلة خاصري. كان معظم الشباب العرب قبل الثورة ينتمي الى جبهة تحرير عربستان ومن ثم الجبهة الشعبية التي كانت في الخارج. وباعتقادي ان صحيفة "الكفاح" كانت صوت مستقل للشعب العربي، لكن "النضال" كانت تابعة لمنظمة فدائي الشعب وتعاني من قيود التنظيم الذي تتبعه. ونرى هذا التمايز بوضوح في نصوص وكتابات الصحيفتين. وقد صدرت "الكفاح" بعد رجوع الوفد العربي من طهران الى مدينة الاحواز اي في اواخر مايو 1979 واستمرت حتى اغسطس/آب 1980.

وقد سافر وفد الشعب العربي الى طهران في اواخر ابريل 1979 وانا اذكر مشاركة البعض منا في احتفال عيد العمال في اول مايو سنة 1979 في طهران. المبادرة كانت من الشيخ محمد طاهر الشبير الخاقاني. هذه الرجل كان الزعيم الروحي للشعب العربي ابان الثورة وبعدها. كان له دورا اساسيا في المحمرة بل في الاقليم ولم يمثله في هذا الدور اي من رجال الدين العرب الاخرين. حتى الشيخ محمد الكرمي ايضا لم يكن له الدور النضالي الذي كان للشيخ الخاقاني. محمد الكرمي - خلافا للشيخ الخاقاني - لم يكن معارضا لنظام الشاه و كانت له قصائد في مدح الشاه، تم نشرها في اوائل الثورة. شقيق الشيخ محمد الكرمي، عبدالهادي الكرمي كان معارضا للشاه لكن بعد الثورة اصبح ضد طموحات الشعب العربي. وكان للشيخ محمد الكرمي مقلدين بين العرب.

اواخر فبراير 1979، اتصلوا بي بعض الاصدقاء واخبروني بان الشيخ محمد طاهر الشبير الخاقاني ينوي ارسال وفد الى طهران. ذهبنا الى بيت الشيخ الذي يقع جنب مسجد امام الصادق في المحمرة. كنا نذهب - انا وبعض الاصدقاء - اسبوعيا وبشكل مستمر من الاحواز الى المحمرة وكانت لنا اجتماعات في بيته. هو قلما كان يحضر، لكن الشيخ محمد كاظم وعمه المرحوم المحامي مهدي الشبيري كانا يحضران معظم اجتماعاتنا. بعد كل النقاشات، تكون الوفد من ثلاثين شخصا وكذلك ثلاثة اشخاص من قبل الشيخ لادارة امور السفر. هذا الوفد كان يضم اشخاص من شرائح مختلفة من المجتمع العربي كالمثقفين والنشطاء ورجال الاعمال و شيوخ القبائل وفئات اخرى. الوفد لم يكن يمثل تنظيمات بل كان يمثل الشرائح المختلفة لمجتمعنا العربي.

ماهي التوجهات المختلفة في مناقشة الرسالة والمطالب التي قدمت للحكومة المؤقتة الايرانية؟

- نحن نقاشنا الاراء كلها، في المحمرة أُنذاك اي قبل الذهاب الى طهران. في هذه النقاشات شاركت المنظمة السياسية و العديد من العائدين من سوريا وكان يمثلهم في الاجتماعات الاخوة سعيد عباسي وجابر احمد وآخرون، وهم كانوا يعتقدون بالفدرالية ومتوصلين الى هذه النتيجة، وقد تجاوزوا في المهجر، موقف الاستقلال الذي كانت قد طرحته جبهة تحرير عربستان وتبنوا الحل الفدرالي للقضية. المنظمة السياسية ايضا بسبب قربها من الشيخ الخاقاني كانت مع الحكم الذاتي اُنذاك. انا لم اذكر حضور للحركة الجماهيرية في النقاشات التي دارت في بيت الشيخ محمد طاهر، ولم تكن معروفة اُنذاك، وقد تعرفت على ادبياتها عبر بياناتها. ويبدو انها اخذت تنشط فيما بعد في الاحواز وسمعت عن وجود مكتب شبه سري لها هناك. لم يطالب احد في اجتماعات بيت الشيخ بالاستقلال، حتى المنظمة السياسية. وكان نشاط المركز الثقافي للشعب العربي، ثقافي والناشطين به كانوا يصرون على العمل الثقافي بسبب الجفاف الفكري والسياسي والمنع البات والقمع الدموي الذي كان يمارسه الشاه ضد العرب في عربستان. طبعاً في تلك الفترة التاريخية، كل شي كان ميسر. والنشاط كان يدور حول الثقافة والموسيقى ونقاشات وحوارات سياسية وثقافية في المركز الثقافي في المحمرة وسائر المدن مثل الاحواز والفلاحية وعبادان والخفاجية. فلم يشارك المركز بشخصيته التنظيمية في الوفد. وكان للمركز الثقافي في المحمرة علاقات مع التنظيمات اليسارية الايرانية، بحيث عندما تمت مهاجمة المركز الثقافي من قبل المركز الثقافي - العسكري (كانون فرهنكي - نظامي خرمشهر) والقوات التابعة للاميرال مدني، معظم اليسار الايراني دافع عن العرب ووقف الى جانبهم، منهم منظمة فدائي الشعب ومنظمات راديكالية يسارية اخرى. لكن الجبهة الوطنية (جبهه ملي) التي ينتمي لها الجزار مدني و حزب تودة وشخصيات مثل اية الله طالقاني دعموا مدني مع الاسف. لكن كانت اُنذاك جبهة اخرى في طهران وهي الجبهة الديمقراطية الوطنية (جبهه دموكراتيك ملي) وكان امين عامها هدايت الله متين دفتري وفيها عضو محوري هو شكرالله باك نجاد (الذي اعدم في العام 1983). اذ انتقدت هذه الجبهة، ماقام به الجنرال مدني والسلطة ضد العرب في المحمرة.



الخميني وعد الشيخ الخاقاني باعطاء حقوق عرب الاحواز لكنه لم يفي بوعد

وفد الشعب العربي في طهران

متى ذهب الوفد الى طهران؟

- ذهبنا الى طهران اوائل الشهر الثاني (اردببهشت) من عام 58 شمسي (اوائل ابريل 1979) ونزلنا في فندق "انقلاب" الذي كان اسمه قبل اقل من 3 اشهر اي في عهد الشاه، "رويال گاردن". بقينا حوالي اسبوع في طهران، اذا لم تخن الذاكرة. ذهبنا من المحمرة الى طهران بالقطار والبعض التحق بنا في طهران. هناك تم تقسيم الوفد الى لجان مختلفة. انا اصبحت المتحدث باسم الوفد العربي. وتوجب على هذه اللجان ان تتصل بالقوى السياسية الايرانية المختلفة في العاصمة.

وقد ظهرت انذاك الى العلن، جميع القوى السياسية المختلفة والمقموعة في زمن الشاه. اذ كان لجميعها مكاتب في طهران ومعظم المحافظات الايرانية. بعض الاخوة ذهبوا والتقوا بمنظمة مجاهدي خلق والبعض الاخر بحزب تودة والثالث بمنظمة فدائيي الشعب والرابع بطريق العامل (راه كارگر) والخامس بالجبهة الوطنية الديمقراطية (جبهه دموكراتيك ملي) واخرين باحزاب ومنظمات اخرى. كانت قضيتنا لم تكن معروفة – او قليل معروفة – لدى الآخرين، وكان قصدنا ان نشرح لهم معاناة شعبنا العربي. انا اجريت مقابلات مع اذاعتي بي بي سي فارسي وعربي، واذاعات اخرى مثل مونت كارلو عربي وانعسكت هذه المقابلات في صحيفة كيهان الذي كان يرأس تحريرها انذاك محمد خاتمي (قبل ان يصبح وزيرا ورئيسا للجمهورية).

اهم لقاءاتنا المقررة كانت مع مهدي بازركان رئيس الوزراء الايراني آنئذ، لكن بسبب انشغاله لم نتمكن من التحدث معه، فلذا اجتمعنا مع نائبه عباس امير انتظام في مبنى رئاسة الوزراء في شارع “باستور” بطهران. وقد تحول المبنى فيما بعد الى بيت مرشد الجمهورية الاسلامية علي خامنئي. في بدء الاجتماع كان امير انتظام يستعمل مفردة “عرب زبان” اي “عرب اللسان” ولم يتنازل عنها، ونحن كنا نؤكد باننا شعب عربي. وتستخدم مفردة “عرب اللسان” من قبل القوميين الفرس من اجل انكار اصوله العربية وكأنه كان فارسيا او غير عربي تحول الى عربي اللسان فقط. كنت استدل له ان هوية شعبنا بكل مكوناتها اللغوية والثقافية والادبية والتاريخية، عربية. وقد استمر هذا الجدل نحو عشرين دقيقة، فلا هو تنازل ولا نحن. في النهاية اعطيناه المطالب وشرحنا له مطالبنا التي تضم 12 مادة. طال لقاءنا معه حوالي ساعة. خرجنا من مكتب رئاسة الوزراء خائبين وكان تقييمنا لموقف امير انتظام سلبي جدا. وقد واجهنا بعقلية القوميين الفرس في الجبهة الوطنية الايرانية (جبهه ملي). بعدها ذهبنا الى بيت الرجل الثاني للثورة انذاك، اية الله محمود الطالقاني. انا بدأت الكلام معه بالعربي لكن وبعد لحظات لم تسعفه عربيته وفي النهاية اضطررنا ان نتحدث معه بالفارسية. كان موقف الطالقاني افضل من امير انتظام وكان يؤيدنا بشكل عام وتمنى ان يزول الاضطهاد ضد العرب في ايران.

بعدها زار الوفد، الخميني والمنتظري وگلبايگانی في قم. انا لم اذهب الى قم مع الوفد ولم اسمع شي خاص عن موقف الخميني في هذا الخصوص. لكن بعد اكثر من عشرين سنة وعندما زرت الشيخ محمد الكرمي في مدرسته في شارع نادري بالاحواز قال لي بانه يحتفظ برسالة من الخميني يؤكد فيها الاخير على حق العرب في الحصول على حكم ذاتي. وقد اعطى الخميني نفس الوعود للشيخ الخاقاني. لكن لم ينفذ وعوده ابدا. على كل حال علاوة على لقاءاتنا مع المسؤولين انذاك، كوننا علاقات وعقدنا اجتماعات مع معظم التنظيمات الايرانية ماعدى الجبهة الوطنية التي كنا نعرف عداءها للعرب. انا اعتقدان ايفاد الوفد الى طهران كان اهم حدث سياسي لشعبنا بعد سقوط شيوخ خزعل. فلالو مرة شكل شعبنا وفد، وطرح مطلب الحكم الذاتي. نحن استخدمنا تسمية عربستان رغم الحرج الذي كنا نواجهه آنذاك. الرسالة الموقعة من قبل الشيخ محمد طاهر كانت تحمل اثني عشر بنداً وتطالب بالحكم الذاتي وكافة الحقوق المترتبة عليه.



حراك سياسي جُمِدَ بمجزرة – القسم الثاني

أضيف بتاريخ: 31 مايو 2013

يوسف عزيزي: كاد ان يحصل عصيان في قوات البحرية خلال احداث المحمرة

(مهدي هاشمي يحاور عزيزي حول وفد الشعب العربي، احداث المحمرة، مواقف القوى السياسية الايرانية ومؤتمر مهباد المقترح عام 1979)



القسم الثاني والآخر

الانقسام في الحراك السياسي للشعب العربي

الشيخ محمد الكرمي كان يشعر بأنه منافس للشيخ محمد طاهر الخاقاني. وهذا ما أدى إلى الانقسام في الحركة السياسية للشعب العربي في إقليم عربستان. لكن رغم ذلك، كان العديد من المثقفين والنشطاء في الاحواز وسائر مدن الاقليم مع الشيخ الخاقاني ويؤيدون موقفه السليم. خاصة عندما كان الوفد في طهران وكنا منشغلين بالمفاوضات مع القوى السياسية والحكومية الايرانية، قام محمد الكرمي بتسيير مظاهرة لصالح الجنرال مدني وضد الوفد العربي ومطالب الشعب العربي، ليس لسبب الا وان الوفد كان من قبل الشيخ الخاقاني. لكن وردا على تلك المظاهرات العشوائية الطابع، قامت حشود من الرجال والنساء في الاحواز بمظاهرات عارمة تأييدا للوفد العربي وللمطالب التي رفعها للحكومة الثورية المؤقتة. اذ اجتمعت ولعدة ايام جماهير شعبنا العربي امام مبنى ادارة المحافظة (وفيها الجنرال مدني) في شارع فلسطين (كاخ سابقا) تأييدا للوفد. التوجهات السياسية للشيخ محمد الكرمي كانت موالية نوعا ما للسلطة الايرانية في عهد الشاه وفي عهد الخميني لكن الشيخ محمد طاهر الشبير الخاقاني كان معارضا للشاه ومساندا للثورة ومطالب الشعب العربي التاريخية. كما انه ساند الحركات العمالية في عبادان ومعشور ودعمهم بالمال. انا كنت شاهد على هذا الامر. كان ناصر خاكسار- شقيق الكاتب

المعروف نسيم خاكسار – ومحمد صفوي من قادة “نقابة العمال العاطلين عن العمل” – سنديكاي كارگران پروژه اي – باتصال مع بيت الشيخ. اذ كانت النقابة تضم العمال العاطلين عن العمل بسبب قيام الثورة. فمعظم هؤلاء العمال كانوا عربا. اذ كان شعارهم وهوستهم “السنديكه عزه وهيبنتا”. كان الشيخ محمد طاهر، انسان ليبرالي يرفض دمج الدين بالدولة ويعتقد بفصلهما ويدافع عن حقوق الشعب العربي في عربستان ويرعى معنويا المؤسسات السياسية والثقافية للشعب العربي في المحمرة.

الشهر العسل بين الشيخ محمد الكرمي والسلطة الاسلامية الوليدة لم يدم طويلا حيث توترت العلاقات بينهما في اواسط الثمانينات اثر تعزيز مكانة موسوي الجزائري كامام لمدينة الاحواز اكثر فاكثرا. وقد زرت الشيخ محمد الكرمي في بيته عام 2001 اي عامين قبل وفاته وتم تسجيل حوار (الذي اعتبره تاريخي) معه في فيلم فيديو صادرة دائرة الاستخبارات في الاحواز عند مدامتها لبيت المصور. ورغم التشييع المهييب لجنازته عام 2003 في الاحواز غير ان التاريخ لم يغفر له ما ارتكبه من اخطاء ضد الشعب العربي في عربستان.

قمع الحراك السياسي والثقافي العربي في ايران

القمع الشاهنشاهي كان لدرجة انه استأصل كل التنظيمات والمجموعات السياسية العربية عبر اعدام واعتقال القادة والمناضلين والمطالبين بالحقوق القومية للشعب العربي. كما ان الحكم الاسلامي الجديد الذي اعقب الحكم الشاهنشاهي لم يكن ايضا حكما ديمقراطيا، ولهذا لم تتمكن التنظيمات العربية من الظهور علنا الا لفترة وجيزة لم تتجاوز بضعة اشهر، اذ انهم لم يتركوا لنا المجال بالظهور على الساحة السياسية والثقافية. على سبيل المثال انتشرت في طهران المكاتب الرئيسية للاحزاب السياسية كحزب توده ومنظمة فدائي الشعب ومنظمة مجاهدي خلق وتنظيمات اخرى، لكن لم يمهلوا التنظيمات العربية كثيرا كي توطد اقدامها على الساحة. الوحيد الذي تمكن من الظهور العلني على الساحة هو المنظمة السياسية للشعب العربي بحيث تمت مهاجمتها واغلاقها بعد ثلاثة اشهر، كما تم القضاء على تنظيمات شعب التركمان مثل المركز الثقافي – السياسي للشعب التركماني “كانون فرهنگي سياسي خلق تركمن” بعد تسعة اشهر من تاسيسه، حيث كانت تتمتع بدعم منظمة فدائي الشعب. اول ضربة التي وجهها النظام للشعوب غير الفارسية كانت موجة ضد العرب، عندما انهبوا كل تحرك ونشاط سياسي وثقافي للعرب في الاقليم. بعدها توجهوا الى اقليم كردستان في اغسطس 79 والى الشعوب الاخرى في الاشهر التي تلتها. طبعا الحركة الكوردية كانت منظمة وقوية وقاوموا كثيرا بحيث كانت بوكان اخر مدينة كوردية تسقط بيد النظام بعد حوالي اربع سنوات. من هنا نرى مدى عداءهم للعرب بحيث اول من تم قمعهم من قبل السلطة هم العرب. لعلمهم كانوا يعتبرون العرب الحلقة الاضعف في سلسلة الشعوب غير الفارسية.

في هذا المجال يجب ان نشير الى المناضل المحمراوي سيد محمد العبودي ومسيرته النضالية. فقد تم اعدامه عام 1986 فوق ميني باص في مدينة الفلاحية. الشهيد محمد العبودي كان مسجوناً لمدة 15 سنة في عهد الشاه (1964 – 1979). هؤلاء المساجين العرب اثروا وتأثروا بالسياسيين اليساريين الايرانيين. في احد ايام نوامبر 1978 وعندما اضطر الشاه تحت ضغط الشارع ان يفرج عن السجناء، حضرت مع اصدقائي الى سجن كارون وشاهدنا خروج السجناء. عند خروجهم مساء ذلك اليوم، طلبت حشود المجتمعين من الكاتب “نسيم خاكسار” ان يتكلم بالنيابة عن السجناء. فقد رفض نسيم خاكسار التحدث وطلب من السيد محمد العبودي ان يتكلم باعتباره عميد السجناء السياسيين في سجن كارون في الاحواز. تحدث هذا المناضل العربي وكانت فارسيته ركيكة وبعدها تحدث بالعربية وتم ترجمة كلامه. هكذا كان حضور الحركة الوطنية العربية الاحوازية وقد احتكت مع اليسار الايراني وسجناءهم في السجون وايضا في خارج البلاد اي في سورية ولبنان قبل الثورة.



المقتنعين الفرس الذين ارتكبوا مجزرة المحمرة عام 1979 بحق العرب

اجهاض مؤتمر مهاباد للشعوب غير الفارسية

لكن رغم القمع في المحمرة استمرينا نحن في مجموعة "الكفاح" في نشاطنا بشكل او اخر في طهران وكانت لنا صلات مع الجبهة الوطنية الديمقراطية (جبهه ملي دموكراتيك). هذه الجبهة ارسلت المرحوم الدكتور غلامحسين ساعدي والمرحوم شكرالله باك نجاد الى المحمرة حيث كتبنا تقرير كامل عن احداث 30 مايو 79 في المحمرة وماشاهدوه هناك. وقد نشرت مجلة "طهران مصور" وصحيفة "آيندگان" ايضا تقارير عن احداث المحمرة. كما غطت الصحافة الحزبية اليسارية مثل "كار" و "راه كاركر" ايضا مجزرة المحمرة. قررت الجبهة الوطنية الديمقراطية واثار تعاطينا معها ان تقيم مؤتمرا للشعوب الايرانية في اواخر اغسطس 1979 في مدينة مهاباد الكردية. وقد دعا لهذا المؤتمر الشيخ عز الدين الحسيني، الزعيم الروحي للشعب الكردي في ايران. هذا الشيخ الديني المناضل والمتنور توفي قبل سنتين (2011) في السويد. نحن ايضا كنشطاء عرب استعدادنا لذلك المؤتمر واخبرنا الناس والنشطاء في الاحواز وسائر المدن بالامر، وقد قرر النشطاء استخدام الحافلات لنقل الراغبين للمشاركة في المؤتمر من الاحواز. لكن السلطة الايرانية بقيادة اية الله الخميني خططت للهجوم على كردستان من اجل منع الشعوب من اظهار وحدتها وقدرتها في مهاباد، وتم الهجوم بالفعل على الاكراد في نهاية اغسطس 1979 (28 مرداد 58 ش) للحيلولة دون تشكيل مؤتمر مهاباد.

اصل ولاية الفقيه يشطب حقوق الشعوب

بعد احداث المحمرة، هاجر بعض النشطاء المعروفين منها الى طهران هربا من الاعتقال والاعدام.

في تموز 1979 (الشهر الرابع لعام 58 ش) شاركت انا وصديق احوازي اخر في ندوة حول الدستور الايراني (سمينار بررسي قانون اساسي). اقام الندوة، المحاميان البارزان عبدالكريم لاهيجي وحسام الدين صادق وزيري (وهذا الاخير كردي)، كانا على صداقة واتصال مع الدكتور حسن حبيبي، نائب رفسنجاني وخاتمي فيما بعد. وقد حرر حبيبي في بداية الثورة مسودة الدستور الايراني تم عرضه على هذه الندوة التي عقدت في جامعة طهران (نادي الاساتذة). من الاكراد كان المتحدث باسم الحزب الديمقراطي الكردستاني الايراني د. عبدالرحمان قاسملي ومسئول الحزب في طهران جليل گاداني، ومن حزب "كومله" الكردي، صديق كمانكر ومن التنظيمات الأذرية – بما فيهم المركز الثقافي الأذربيجاني – محمد

بيفون ومجيد امين مؤيد والدكتور حميد نطقي والدكتور جواد هيات، ومن التركمان كان طواق واحدي وعبدالكريم مختوم القياديان في المركز الثقافي للشعب التركماني (كانون فرهنكي خلق تركمن) اللذين قتلوا على يد صادق خلخالي في شتاء 1979. نحن كعرب عرضنا مطالبنا بما فيها المواد الاثنى عشر على هذه الندوة وطالبنا بالحكم الذاتي لإقليم عربستان، كما طرح الاكراد والأتراك ايضا نفس المطالب – اي الحكم الذاتي للاقليمين – لتدرج في الدستور الايراني. تم ارسال المسودة والاقتراحات الى الخميني ومجلس قيادة الثورة(شوراي انقلاب) وكان فيه الطالقاني، ورفسنجاني، وبهشتي، وخامنهئي، وبازرغان، وسحابي، والدكتور بيمان، واخرين. في النهاية كان يجب ان يصادق اية الله الخميني على الدستور المقترح. لكن قد دخل شخص على الخط اسمه الدكتور سيد حسن آيت واقترح على الخميني ادخال مبدأ ولاية الفقيه وتم سحب مطالب الحكم الذاتي للشعب العربي وسائر الشعوب ولم يبق من اقتراحاتنا سوى المواد 15 و19 و48 في دستور الجمهورية الاسلامية الايرانية.

جرائم الجنرال احمد مدني بحق العرب

بعد مجزرة المحمرة في صيف 1979 صرح الجنرال احمد مدني في مقابلة مع صحيفة “آيندگان” بأنه “فارسي اصيل” اي “من يك فارس ناب هستم”. فاختلف معه الشيخ عبدالهادي الكرمي وذهب الى قم حيث كان يقيم الخميني رافعا دعوى ضده. لم يكن سلوك الشيخ عبدالهادي الكرمي هذا، حبا للشعب العربي بل خوفا من انتفاضتهم ودفاعا عن النظام.

كما ان مدني ادعى ان زعيم الجبهة الشعبية لتحرير فلسطين انذاك الدكتور جورج حبش قد زار مدينة الفلاحية، واصدر هذه التصريحات لتحريض السلطة ضد العرب. انا التقيت بجورج حبش في اواسط التسعينات عندما زرت دمشق وسألته حول هذا الامر لكن جورج حبش نفى ذلك. كما يجب ان نعلم ان مدني قام بمجزرة المحمرة لكسب اصوات الايرانيين كمرشح للانتخابات الرئاسية الاولى، ليصور نفسه بطل قومي في ايران، فيما لم يطالب اساسا العرب انذاك بالاستقلال والجميع كانت تطالب بالحكم الذاتي. الجنرال مدني صعد على اجساد شهداء العرب واصبح الرجل الثاني بعد بني صدر في الانتخابات الرئاسية الايرانية. فالجبهة الوطنية (جبهه ملي) لاتزال تقدر هذا الجزار وتضع صورته – الى جانب الدكتور محمد مصدق – في موقعها على الانترنت. هذه الجبهة ورغم تصريحات مدني قبل وفاته بأنه اخذ مليون دولار من السي أي أي من اجل العمل ضد نظام الجمهورية الاسلامية، غير انها لاتزال تقدر مدني لانه ضرب العرب واركتب مجزرة المحمرة وسير الدبابات في شوارع الاحواز. انا رأيت الدبابات بام عيني عندما حاصرت المركز الثقافي العربي في منطقة الشكارة (باداد) في الاحواز. كما رايت مظاهرات الشباب العرب في شارع الخميني وسائر الشوارع في وسط المدينة احتجاجا على اغلاق المركز الثقافي العربي في الاحواز.

العصيان العسكري كاد ان يحصل في ثكنة القوات البحرية بالمحمرة

لقد التقيت مؤخرا بشخص في السويد من عرب المحمرة. كان هذا الشخص الذي يعرف بالبغلاني جندي احتياط في ثكنة القوات البحرية في كوت الشيخ بالمحمرة. روى لي هذا الشخص بأنه كان يؤدي الخدمة العسكرية آنذاك والتي يشكل فيها العرب اغلبية الجنود. وقد اكد لي: “نحن رأينا كيف قتلت رشاشات ومدفعية البحرية التابعة للجنرال مدني – الذي كان ايضا قائدا للقوة البحرية الايرانية – الابرياء والمواطنين العاديين الذين كانوا يعبرون نهر كارون بالزوارق. كما شرح لي شخص اخر يساري فارسي في مدينة فرانكفورت الالمانية نفس الحادث. هذا الجندي العربي روى لي بانهم – اي الجنود العرب – حاولوا ان يقوموا بعصيان ضد قادة البحرية لكن في النهاية انتبهوا ان مفتاح مستودع السلاح ليس عند الجنود العرب بل بيد غير العرب. اذ انكشفت فيما بعد خطتهم واضطر ان يغادر ايران ويلجأ للسويد قبل 34 عاما. هذه الشهادة تؤكد بان القوات البحرية الايرانية كانت تقتل الابرياء العرب وليس المتظاهرين فقط. مع الاسف هذه جرائم حرب لم يوثقها احد ويستوجب علينا ان نوثقها لدى منظمات حقوق الانسان.

هنالك تفاصيل حول انعقاد مؤتمر من قبل القوميين الفرس وانصار الخميني تحت عنوان امن المحافظات الايرانية، عقد في بداية سنة 58 شمسية أي مارس 1979. يقال بانهم خططوا لضرب الحركات القومية في حال حصولها في المحافظات العربية والكوردية والتوركية وغيرها. هل لديك فكرة حول هذا المؤتمر؟

- كان في حكومة مهدي بازرغان التي تشكلت فور قيام الثورة في فبراير 1979 العديد من القوميين من الجبهة الوطنية (جبهه ملي) و حركة حرية ايران (نهضت آزادي ايران) حيث كان داريوش فروهر وزيرا للعمل وسنجابي زعيم الجبهة

الوطنية (جبهه ملي) وزيرا للخارجية. فلذا كان القوميون الفرس متواجدون في الحكومة وليس من المستبعد ان يقام هكذا مؤتمر.

برأيك استمرار القمع في المحمرة وبعدها عام 1985 ومن ثم انتفاضة 2005 ماذا يمكن ان يكون له من تأثير على شعبنا العربي؟

- حركة الشعوب غير الفارسية حركة متنامية وذات جذور تاريخية وهذا القمع يزيد هذه الحركات قوة. نحن لانرحب بالقمع وسفك الدماء ونتمنى ان يكون انتقال سلمي للديمقراطية والاهم من ذلك ان تحل مسألة الشعوب في ايران. الديمقراطية يمكن ان لاتحل مسألة الشعوب بايران لكن اذا تعمقت وتطورت يمكن ان تحل مسألة الشعوب. هذا القمع لايمكن ان يلغي هوية ونضال الشعوب غير الفارسية ، اذ مهما حاول رضاخان البهلوي وابنه والسلطات الاستبدادية والعنصرية في الجمهورية الاسلامية ان تقضي نهائيا على نضال هذه الشعوب من اجل التحرر ومن اجل الوصول الى حقوقها التاريخية والسياسية والاقتصادية والثقافية، لم تتمكن. صحيح ان السلطات الاستبدادية والعنصرية خلال العقود التسعة المنصرمة، اثرت سلبا على هوية وثقافة هذه الشعوب لكنها لم تتمكن من امحاء وجود هذه الشعوب بل ولم تتمكن من الحد من نضال هذه الشعوب لنيل الحرية وحقوقها التاريخية والسياسية. الشعوب غير الفارسية كسائر الشعوب المضطهدة في العالم بما فيها الشرق الاوسط، سوف تصل الى حقوقها عاجلا ام آجلا وذلك بسبب نضالها والضحايا التي قدمتها، خاصة خلال الاعوام ال 35 الاخيرة. فكل انتفاضة وكل حركة بدءا بعام 1979 ومرورا باحتجاجات 1985 و الحراك العربي في فترة خاتمي و انتهاء بانتفاضة 2005 والاحتجاجات التي تلتها، هذه كلها لبنات اساسية لبناء عمارة حقوق الشعب العربي في عربستان، هذه اللبنة – مع الاسف – مبنية بالدماء لكن هذه العمارة ستكتمل يوما ما، ونحن نتمنى ان ينتهي نزيف الدم العربي في وطننا بما فيها الاعدامات والموت تحت التعذيب. لكن ليس كل ما نتمناه يتحقق ومع الاسف السلطة مستمرة بالقمع ليس فقط ضد الشعوب غير الفارسية بل حتى ضد الشعب الفارسي نفسه وهذا مارأيناه بعد الاحتجاجات التي تلت الانتخابات الرئاسية في ايران وهو يؤكد استبداد السلطة الايرانية اكثر فاكثر.

مايو 2013 31



مجزرة المحمرة

أضيف بتاريخ: 28 مايو 2013



بقلم: صباح الموسوي

قد تحجم بعض الصحف و وسائل الإعلام أحياناً عن نشر أخبار جريمة أو مجزرة هنا أو هناك بحجة عدم علمها بالحدث أو بسبب نقص المعلومات لديها، وقد تغلق أفواه وتخرس اللسان الكثير من المعلقين السياسيين عن الحديث حول جريمة سياسية وقعت ضد فئة أو طائفة في بلد ما خشية تعرضهم لضغوط أو بسبب شراء ذممهم من قبل سلطات ذلك البلد.

و قد تتغافل بعض ما يسمى منظمات حقوق الإنسان وتلتزم الصمت إزاء جريمة إنسانية تقع بحق شعب أو قومية أو جماعة دينية في هذه الدولة أو تلك لأهداف وغايات سياسية معينة.

إلا انه وحده التاريخ الذي لا تشتري ذمته و لا يسكت التهديد والوعيد فلا يترك حادثة تمر دون ان يسجلها في صفحات أرشيفه الذي لا يسقط من ذاكرته أمر مهما كبر أو صغر.

فوحدها ذاكرة التاريخ التي مازالت تحدثنا بصدق و أمانة عن مذبحه وقعت قبل ثلاثين عاما و راح ضحيتها أكثر من خمسمائة شهيداً، ما بين طفل و امرأة و رجل، على أيدي قوات نظام الثورة و الجمهورية الإيرانية جاءت من خلف جبال زاغروس وهي محملة بضغائن وأحقاد كسروية ودخلت فجر يوم الـ 29 من مايو أيار لسنة 1979م مدينة المحمرة، عاصمة الإمارة العربية التي احتلتها إيران في سنة 1925، وفتحت نيرانها التي استمرت ثلاثة أيام بلياليها تلقي بحممها على سكان المدينة مرتكبة مجزرة لا تقل بشاعة وإجراما عن مجزرة صبر وشاتيلا الفلسطينية التي ارتكبتها جيش الاحتلال الصهيوني بحق اللاجئين الفلسطينيين في لبنان.

وقد عدت هذه المجزرة، التي عرفت فيما بعد بمجزرة ”الأربعاء الأسود“، فاتحة المجازر التي دشّن نظام الجمهورية الخمينية عهده بها ضد الشعوب والقوميات التي جاء على أكتافها و التي حاولت ان تمارس حقوقها وحريتها الإنسانية بناءً على تلك الوعود التي كان الخميني قد وعد بها والتي على أساسها نال دعم تلك الشعوب والقوميات التي أيدت زعامته للثورة وصوتت لصالح الجمهورية التي اقترحها و رفع مقولة ”الإسلام الجامع“، شعارا لها.

ان الخميني الذي رفع شعار ”الإسلامية“ لجمهورية و وعد بحل جميع القضايا والمشاكل التي كانت السبب في ثورة الشعوب الإيرانية ضد نظام البهلوي، و أولها سياسة التمييز الطائفي والعنصري التي كان النظام الشاهنشاهي يمارسها بكل قسوة، استطاع من خلال هذا الشعار الحصول على الدعم والتأييد الشعبي من قبل جميع الأقليات القومية والدينية وهو ما قوى من شوكة سلطته التي استغلها أبشع استغلال لتوجيه ضرباته العنيفة ضد الذين وقفوا معه وناصروه لينفرد بالحكم والسلطة المطلقة التي البسها ثوبا جديدا اسمها سلطة ”الولي الفقيه“، النائب للإمام المهدي الغائب الذي اعتبر الراد عليه كل الراد على الرسول صلى الله عليه وسلم، والراد على الرسول كل الراد على الله عز وجل، والراد على الله محارب كافر يعدم وان تعلق بأستار الكعبة الشريفة، وراح يمارس هذه السلطة دون رقيب أو حسيب.

وتحت شعار الدفاع عن الثورة وجمهورية ”ولاية الفقيه المطلقة“ فتحت النار على كل من رفع صوته مطالبا بحقه الذي كان الخميني قد وعد به . فما من قومية أو شعب أو مرجع ديني أو حزب سياسي عارض التوجه السياسي والسلوك الاستبدادية لنظام ولاية الفقيه، إلا وتعرض لمجزرة أو إعدام أو اعتقال أو حل، وكان الشعب العربي الأحوازي أول من تعرض للجرائم نظام ”الولي الفقيه“ الذي دشّن عهده الدامي بمجزرة المحمرة ”الأربعاء الأسود“ لتتوالى بعد ذلك مجازر هذا النظام ضد الشعوب والقوميات في إيران . فمن مجزرة المحمرة الى محرقة النابالم ضد الأكراد في سنج، الى مذبحه البلوش في زاهدان، ثم مجزرة كنبد كابوس ضد التركمان. و قد استمرت هذه المجازر عبر حمامات الدم و حفلات الإعدامات الجماعية التي نفذ بعضها تحت عنوان ما سمي بـ ”تبييض السجون“ و التي راح ضحيتها خلال شهرين فقط، أكثر من خمسة وثلاثون ألف سجين تم دفنهم في مقابر جماعية كان من أشهرها مقبرة ”خاوران“ الواقعة في أطراف مدينة طهران والتي ضمت جثامين الآلاف من المعدمين، هذا ناهيك عن المقابر الجماعية في المدن الأخرى.

ان اختيار نظام الملالي مدينة المحمرة، التي كانت مركز الحراك الثقافي و النشاط السياسي ومقر المرجعة الدينية والوطنية لشعب الأحوازي، لتوجيه ضربته لعرب الأحواز، لم تكن مجرد صدفة بل ان تلك المجزرة التي خطط لها عنصرىو النظام وأمر بها الخميني ونفذها حاكم الإقليم آنذاك الجزار احمد مدني، كان الغاية منها تحقيق أكثر من هدف وكانت تحمل أكثر من رسالة داخلية وخارجية.

لقد كان الهدف الاول من تلك المجزرة هو إرهاب الشعب الأحوازي وإسكاته وثنيه عن المطالبة بحقوقه التي كان قد تقدم بها الى الحكومة الإيرانية عبر وفد شعبي زار طهران والتقى برئيس الحكومة حينها المهندس ” مهدي بازرگان” وقدم له مذكرة بتلك المطالب العادلة التي لم تكن تتجاوز الحد الأدنى من المطالب الإنسانية المشروعة وهي، رفع التمييز العنصري والطائفي عن الشعب الأحوازي و تحقيق المساواة في التعليم والتوظيف وتقسيم الثروة النفطية و إعادة الأسماء العربية للمدن والمواقع التاريخية التي جرى تفريسيها في إطار السياسية العنصرية التي كان يتبعها نظام البلهوي مع العرب، بالإضافة الى بعض المطالب الأخرى التي لم تكن تتجاوز الحقوق التي كان الخميني قد وعد بها. ام الهدف الثاني من تلك المجزرة، فهو أظهر قوت النظام وقدرته على قمع كل من يحاول رفع صوته من أبناء القوميات والشعوب غير الفارسية للمطالبة بحقوقهم المشروعة، أو كل من يحاول الخروج على سلطة ” الولي الفقيه “الدكتاتورية.

وهذا ما حصل بالفعل حيث شهدت إيران بعد مجزرة المحمرة مجازر و حمامات دم لم يسبق لها مثيل من قبل . ام الرسائل الخارجية التي أورد نظام الملالي إرسالها من خلال تلك مجزرة، فكانت موجهة تحديدا الى العراق ودول الخليج العربي التي كان الخميني قد أعلن صراحة نيته تصدير ثورته لهذه الدول.

ولذلك فقد تعمدت السلطات الإيرانية ألقاء العديد من جثث ضحايا مجزرة المحمرة في شط العرب لتجرفها المياه الى السواحل العراقية والكويتية وكان هذا الفعل المتعمد يحمل أكثر من إشارة تهديد لتلك الدول. وبالفعل فقد انطلق العدوان الإيراني ضد العراق بعد مجزرة ” الأربعاء الأسود ” من المحمرة حينما هاجمت قوات من مليشيا الحرس الثوري القنصلية والمدرسة العراقية في هذه المدينة وقامت بحرقهما وحرق العلم العراقي.

و في المحمرة تم إنشاء أول معسكر لتدريب المرتزقة والعملاء الموالون للنظام الإيراني وإعادتهم الى العراق للتنفيذ العمليات التخريبية التي كانت السبب في إشعال نيران الحرب بين البلدين . و لكن بصرف النظر عن إذا ما كان نظام الإيراني قد حقق غاياته وأهدافه من تلك المجزرة ام لا، وبغض عن تناسي الإعلام العربي و معه القوى السياسية العربية السائرة بركب النظام الإيراني، عن تلك المجزرة وتجاهلها لكل المآسي التي مرت و ما يزال يمر بها الشعب العربي الأحوازي، وبغض النظر عن كون الخميني واحمد مدني والكثير ممن خططوا و نفذوا تلك المجزرة قد ماتوا واندثروا، إلا ان كل ذلك لا يعني إننا ننسى ما حدث، فان التاريخ لم ينسى ولن ينسى وقد علمنا الخمينيون أنفسهم أنهم لم ينسوا ثاراتهم. ففي معركة البسيتين 1980/12/1 بين الجيشين العراقي والإيراني تم اسر ما يقارب الثلاثة آلاف جندي عراقي اعدموا جميعا في ذات الليلة التي تم أسرهم فيها، وقد برر الإيرانيون فعلتهم تلك بأنها جاءت ثأرا لثلاثة آلاف أسير من جيش كسرى زعموا ان الفاتح العربي خالد بن الوليد قد أعدمهم في معركة الحيرة.

فمن هنا يجب ان تبقى مجزرة المحمرة، شاهدا على همجية ودموية النظام الايراني، وعارا على جبين أتباع هذا النظام و من يصفق له.



المجازر لا توقف مسيرة شعب

أضيف بتاريخ: 31 مايو 2013

بقلم: جابر الاحمد

بمناسبة ذكرى مجزرة المحمرة يوم الأربعاء الاسود

قبل ما يقارب اكثر من ثلاث عقود ونيف من الزمن وتحديدًا في التاسع والعشرين من أيار من عام 1979 تعرض شعبنا العربي الاحوازي والذي كان يتطلع إلى شم نسيم الحرية والحصول على حقوق القومية بعد سقوط الشاه إلى اعتداء أثم واليم على يد نظام الجمهورية الإسلامية وعبر أدواتها من بقايا الجنرالات العسكريين ومن القوميين العنصريين والمتدينين الفرس من الحرس والبسيج (اللجان) ، راح ضحيتها العشرات من أبناء هذا الشعب المسالم بين معدوم وقتيل وسجين ومُشرد .

و يبدو أن ما حدث آنذاك مقارنة بما تعرضت له شعوب المنطقة خاصة المنطقة العربية على مدى العقدين الماضيين و ما يحدث هذه الأيام من مجازر وكأنه شيء لا يذكر ، ألا أننا ومن خلال التطرق إلى هذه الذكرى وما ألم بشعبنا من نكبات وويلات نحاول أن نذكر القوى الوطنية والديمقراطية ومجتمع السلم والرأي العام الدولي ، بمعانتنا و بعدالة قضيتنا ، وما يعانيه شعبنا من ظلم قومي واضطهاد اجتماعي منذ ما يقارب الثمان عقود على يد الحكومات المتعاقبة على دفة الحكم في ايران .

أن عصرنا الراهن يعتبر بحق عصر الشعوب في التحرر من الظلم والاستبداد ، والانطلاق نحو الحرية والديمقراطية والتعددية ، وتحقيق العدالة الاجتماعية في مناحي الحياة كافة، وقد تمكنت الكثير من شعوب العالم وعبر مراحل معينة من تطورها التاريخي ونضالاتها الوطنية أن تحقق المزيد من الإنجازات وتسكن الكثير من القوانين التي تمكن المجتمعات البشرية من الوصول إلى إقامة العدالة والديمقراطية والسلم الاجتماعي

لقد واجه شعبنا العربي الاحوازي وعبر كفاحه المرير والصعب من أجل الحرية ونيل حقوقه القومية المشروعة العادلة الكثير من المحن والمصاعب ، ألا انه و رغم فقدان أدوات الدعم الإقليمية والدولية ، وقوة البطش المستخدمة ضده استطاع إن يحافظ على ديمومة حركته وان يستمر بنضاله نحو تحقيق أهدافه العادلة ، كونه وكأي شعب مضطهد له الحق وبموجب القوانين والمقررات الدولية ، إن يتطلع إلى نيل حقوقه القومية المشروعة .

وكما هو معلوم إن نضالات هذا الشعب وفي مراحل معينة من تاريخه ، كانت تفتقد لأسس النضال السليمة والفاعلة ، وهذا لا يمكن فصله عن طبيعة الظروف السياسية والتطورات الاجتماعية والاقتصادية التي رافقت مسيرته وكذلك عن مجمل الظروف والأحداث السياسية التي رافقت نضاله على المستويات المحلية والإقليمية والدولية .

و رغم الصعاب التي اعترت مسيرة هذا الشعب والنزول والصعود الذي شهده الخط البياني لنضاله ، ألا إن نهايته أسفرت عن بلورة فكرة عظيمة غابت ولحين عن برامج وأطروحات الحركات الوطنية الاحوازية الا وهي الربط بين النضال من أجل التحرر القومي والنضال من أجل التحرر الاجتماعي ، وأفرزت هذا النضالات عن ولادة منظمات وأحزاب ذات برامج سياسية واجتماعية جادة وقاعدة جماهيرية واسعة كانت ساحة المجتمع العربي الاحوازي النضالية تفتقد لها حتى وقت قريب .

إن الشعب العربي الاحوازي وخلال سني نضاله اثبت انه قوة فاعلة في النضال ضد الظلم والاستبداد والقهر كما انه حليف مؤتمن لنضالات الشعوب الإيرانية من كرد وبلوش وتركمان و فرس و أتراك آذريين وغيرهم من الشعوب الإيرانية و من جل التحرر من التخلف والتبعية وكان يتطلع و بعد سقوط نظام الشاه إلى إقامة نظام ديمقراطي في ايران تحل من خلاله المشكلة القومية المزمنة في ايران .

وما إن سقط نظام الشاه حتى عبر الشعب العربي الاحوازي عن حسن نواياه تجاه النظام الجديد في طهران فتوجه في جمادي الآخر من عام 1399 هجرية الموافق 31 / 2 / 1358 (تقويم فارسي) 23 أيار 1979 وفدا يتكون من ثلاثين شخصية احوازية تمثل الطيف الاجتماعي والسياسي لكافة الفئات والشرائح الاجتماعية في عربستان- الاحواز- حاملا مذكرة تحتوي على اثني عشر مادة لعرضها على الحكومة المؤقتة الإيرانية التي كان يرأسها آنذاك السيد مهدي بازرگان وذلك بغية تحقيق المطالب الدنيا للحقوق المشروعة للشعب العربي الاحوازي ، من بينها الاعتراف ودرج ذلك في الدستور الإيراني ، تشكيل مجلس محلي في منطقة الحكم الذاتي، رسمية اللغة العربية وتعليمها، إيجاد مدارس عربية، حرية التعبير

والنشر ، إلغاء التمييز في الوظائف الحكومية ، تخصيص قدر كافي من عائدات البترول لتنمية المنطقة ، إعادة الهوية العربية للمنطقة من خلال عودة الأسماء التاريخية ، وإعادة النظر في قانون الإصلاح الزراعي وتقسيم الأراضي بشكل عادل ومنصف بين الفلاحين .

وقد تمكن الوفد آنذاك وخلال أسبوع من تواجده في العاصمة الإيرانية طهران من الاجتماع مع السيد رئيس الوزراء وبعض أركان الحكومة الإيرانية ومع قادة وزعماء سياسيين ودينيين بما فيهم الخميني ، مؤكدا لهم حرص شعبنا على نبذ العنف ، والحفاظ على وحدة وسلامة الأراضي الإيرانية ومؤكد أيضا و من خلال مذكرته “بان الأمور المتعلقة بالسياسية الخارجية ، الجيش ، النقد ، الاتفاقيات الدولية ، السياسات الاقتصادية طويلة الأمد هي من اختصاص الدولة المركزية” .

كان مفعما بالأمل بأن الحكومة الإيرانية الجديدة سوف تمنحه حقوقه وسوف تزيل عنه الحيف والظلم الذي لحق به في ظل الحقبة البهلوي ، ألا إن الوفد و أثناء مفاوضاته ادرك إن النظام الجديد لا يهتم بمثل هذه المسائل وان خطابه السياسي تجاه القوميات الإيرانية وحقوقها المشروعة لا يختلف لا بشكله ولا بمضمونه عن خطاب النظام الشاهنشاهي السابق ، فما إن وصل الوفد إلى طهران وعرض مطالبه عبر الصحافة ، حتى أخذت القوى المناهضة للتغيير ولحقوق الشعوب الإيرانية وذات النزعة القومية العنصرية الفارسية تكشر عن أنيابها وتحيك مؤامراتها موهمة الرأي العام الإيراني وقوى اتخاذ القرار في قم وطهران أنما يقوم به العرب في إيران ما هي ألا مؤامرة محلية وإقليمية وعالمية تسعى لفصل عربستان عن إيران محذرة من عدم التعاطي مع مثل هذه المطالبات مهما كلف الثمن .

ورغم إن بني صدر رئيس جمهورية إيران الأسبق قد عاش ودرس في بلد الحرية والديمقراطية فرنسا و عاصمتها عاصمة النور باريس وكان مناضلا من أجل الحرية والديمقراطية كما يدعي ألا إن أفكاره القومية الفارسية و انحيازه لجماعات “البازار” وحب الزعامة لديه قد تغلبتا على أفكاره الليبرالية والديمقراطية ، فقد جاء في تصريح له لوكالة بارس الإيرانية للأنباء بتاريخ 7 / 3 / 1979 وأبان اشتداد الهجمة على الشعب العربي الاحوازي في عربستان والشعب الكردي في كردستان قائلا : ” إن إيران لن تمنح أي من مناطقها حكم ذاتيا ، لأن ذلك يعني ببساطة تفكيك الأمة ” أما بازركان الذي وعد وفد الشعب العربي أثناء مفاوضاته معه في طهران بعرض مطالبه على لجنة صياغة الدستور للأخذ بها مستقبلا ، هو الآخر قد تنصل عن وعده عندما صرح ” إن الحكم الذاتي بمثابة الانفصال وهو يهدد الوحدة الوطنية ” أما أية الله خلخالي فانه لا يعارض إعطاء الشعب العربي حكما ذاتيا وحسب وإنما قال أثناء اشتداد الأزمة في عربستان أننا ” سنملا شط العرب بالدم ولن نسمح بذلك وقد ذكر في مذكراته التي نشرت بعد موته والمنشورة في جريدة (همشهري) الإيرانية في العدد العاشر السنة الأولى كانون الأول عام 2001 حول ممارساته بحق الشعبين الكردي والعربي الاحوازي قائلا : ” لقد قتلت الكثير من الشعب الكردي والعربي وبقايا النظام الملكي ، ألا إنني ليس نادما ، ولا يعذبني ضميري ” أما الأدميرال البحري احمد مدني بطل مجزرة المحمرة (الأربعاء السوداء) والمعروف بجلاد الشعب العربي قال ” إن العرب يثيرون الشعب وسأشرب من دمانهم اذا استمروا في الضغط من أجل تحقيق مطالبهم ” ، كمت صرح أثناء آنذاك وأثناء حملته الانتخابية لتولي منصب رئاسة الجمهورية و في خطاب له في مسقط رأسه كرمان قائلا : ” لولا حضوري في الوقت المناسب وقمعهم وقتلهم ، بصورة جماعية لاستطاعة عناصر الثورة المضادة من العرب إن تفصل خوزستان (عربستان) عن إيران . لمزيد من الاطلاع على جرائم مدني ، راجع مقالة الكاتب و المنشورة تحت ” عنوان نضالات الشعب العربي بين الإخفاق وحق تقرير المصير” .

كما هو معلوم لقد تمكن شعبنا العربي وبعد الإطاحة بنظام الشاه شأنه شأن ساير القوميات في إيران من تكوين مؤسساته الثقافية والإعلان عن تنظيماته السياسية و عن حضوره الدائم على المسرح السياسي الإيراني ، ألا إن هذا الوضع على ما يبدو لم يعجب القوى القومية الفارسية والدينية من هنا فقد ناصبت هذه القوى الشعب العربي الاحوازي العداء واتفقت فيما بينها ووحدت خطاباتها وتوجهاتها لضرب منجزات الشعب العربي لهذا الغرض عقد في الخامس من أيار من عام 1979 المؤتمر الأول لحكام المقاطعات الإيرانية وقد استغرق هذا المؤتمر ثلاثة أيام وان كان المؤتمر قد عقد تحت يافطة استناب الأمن في الأقاليم الإيرانية ، ألا ان القصد الأساسي من وراء انعقاده هو ضرب حركة الشعوب الإيرانية لاسيما الحركة الكردية في كردستان إيران والحركة العربية في عربستان ، لذلك من بين القرارات التي اتخذها هذا المؤتمر قرار يقضي بحل التنظيمات السياسية والمراكز الثقافية العربية وأغلاق مكاتبها ، والسماح باستخدام كافة الوسائل بما فيها الأسلوب العسكري .

لقد اتلج هذا القرار صدر المقبور احمد مدني (بطل مجزرة المحمرة) الذي كان آنذاك حاكما لإقليم عربستان ، حيث توجه بعد انتهاء المؤتمر الى مدينة قم لاطلاع الخميني على مقررات المؤتمر والإجراءات التي سوف تتخذ تجاه الشعب العربي ومنظوماته السياسية والثقافية ، وبعد حصوله على مباركة خطته خرج من قم وهو كله عزيمة وإصرار على ضرب مكتسبات الشعب العربي الاحوازي التي حققها عبر الكفاح والنضال الطويل وعبر مشاركته الفعالة في إنجاح الثورة الإيرانية ، فهذه المنجزات هي ليست هبة من احد وإنما تحققت بفعل إرادة القوى الشعبية من أبناء الشعب العربي الاحوازي

المناضل.

ولكي يتمكن من مدني من إعطاء خطته بعدا شاملا اتصل بالسيد صدر حاج جواي وزير الداخلية آنذاك طالبا منه وضع إدارة القوات الثلاث البحرية والبرية والجوية في منطقة عربستان تحت امرته وقد برر طلبه هذا " بغية اتخاذ كافة الإجراءات الحازمة في التصدي "لعناصر الثورة المضادة" حسب تعبيره وكذلك " من أجل الحفاظ على الأمن في خوزستان (عربستان) والحيولة دون اتساع الفتنة " . واثاءها بذلت القوى السياسية والروحية " الدينية " من أبناء الشعب العربي جهودا حثيثة من أجل معالجة الأمور سلميا ودون اللجوء إلى استخدام القوة ألا إن هذه الجهود ذهبت هدرا لان الجنرال احمد مدني اقنع قادة الجمهورية الإسلامية بضرورة تجريد الشعب العربي الاحوازي من السلاح وأغلاق مقر التنظيمات السياسية والمراكز الثقافية العربية واخذ يدفع بالأمور نحو حافة الحرب بدأها بحملة اعتقالات شملت العديد من المواطنين العرب ، لأنه وانطلاقا من خلفيته كونه جنرالا بحريا من جنرالات الشاه وقوميا متشددا من انصار الجبهة الوطنية الإيرانية كان يرى إن مطالبة الأكراد ، العرب ، التركمان ، الأذريين والبلوش بحقوقهم القومية على أنها" مؤامرات خارجية تستهدف الإسلام والثورة وتعرض الوحدة والاستقلال والسيادة الوطنية الإيرانية للخطر "، يشاطره في هذا الرأي قادة النظام الإيراني ، رغم ان الدستور الإيراني قد اعترف "بخجل" في المادتين الخامسة عشر والتاسعة عشر اعترافا ضمنيًا بحقوق الشعوب الإيرانية ألا إن هذه المواد بقيت حبيسة الأطراف منذ إقرار الدستور وحتى اليوم .

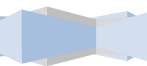
بدأ مدني هجومه على الشعب العربي ومؤسساته السياسية و الثقافية بحملة دعائية قوي تحدث خلالها عن تنامي " الشعور القومي لدى العرب " وهذا الشعور حسب تصريحاته لا ينحصر في " مدينة المحمرة وحسب وإنما شمل عموم خوزستان (عربستان) وان هدف المنظمات السياسية الاحوازية هو " فصل خوزستان عن ايران " بتدقيق قوات الجيش والحرس الثوري واللجان (الباسيج) والمليئين على مدينة المحمرة يكون العد العكسي للهجوم على المدينة التي تعد المعقل الرئيسي للحركة الوطنية الاحوازية قد بدأ ، وفي صبيحة يوم الأربعاء التاسع من خرداد عام 1358 - إيراني - 29 - 30 مايو أيار 1979 المصادف هاجمت هذه القوات وبأعداد كبيرة وبمختلف صنوف الأسلحة مقر المنظمة السياسية للشعب العربي والمركز الثقافي العربي ، الأمر الذي أدى إلى استشهاد جميع من كان متحصنا في هذه المقرات ، وسرعان ما انتشر الخبر في المدينة فهرع المواطنون من مختلف أنحاء نحو المقر والمركز الثقافي ألا انهم شاهدوا المسلحين منتشرين في كافة أرجاء المدينة والمتاريس تملأ الأزقة والشوارع ، كما ان النيران تطلق عليهم دون تمييز وسرعان ما امتدت الأحداث إلى مدينة عبادان ، الذي حاول مواطنيها مساندة إخوانهم في المحمرة ألا إن الجيش والحرس واللجان والمليئين تصدوا لهم مطلقين عليهم النار و بإعلان حالة الطوارئ ومنع التجول وبإغلاق الطرق المؤدية إلى هاتين المدينتين حالت السلطات دون وصول أي نجادات إلى المدينة ،و كانت حصيلة اليوم الأول من هذه المعارك التي شنتها السلطة على المواطنين العرب في مدينة المحمرة أكثر من مائة قتيل ومئات الجرحى ، واستنادا إلى إحصائيات الحكومة ان عدد الجرحى والقتلى في مشفى الدكتور مصدق بلغ 24 قتيل و60 جريح كما إن هناك و قتل و 34 جريح في مشفى شهيدى و 13 قتيل و30 جريح في مشفى آرين في عبادان ، نقل عن جريدة كيهان الإيرانية وتاريخ خوزستان لموسى سيادة ، ص 975 .

أما قائم مقام مدينة المحمرة فقد قدر عدد القتلى به 37 قتيل وعدد الجرحى به 191 جريح وفي الحقيقة إن سلطات الجمهورية الإسلامية قد فرضت تعظيما إعلاميا على أعداد القتلى والجرحى ، وان عدد القتلى والجرحى أكثر بكثير مما قدرته المصادر الطبية الحكومية لان اغلب المواطنين العرب قد احجم عن ذكر قتلاه أو الذهاب للمستشفيات بغية العلاج مخافة من اعتقالهم ، كما إن السلطات استخدمت الطائرات المقاتلة وطائرات الهليكوبتر في قصف خمس قرى من قرى المحمرة المحاذية للحدود مع العراق ويقدر المراقبين المحايدون عدد القتلى هذه الأحداث والتي استمرت ما يقارب الأسبوع قد بلغ 817 قتيل وعلى ما يربو من 1500 جريح بالإضافة الآلاف من المعتقلين وقد انتهت بسيطرة قوى الأمن الإيراني على المدينة وعلى المقار السياسية و الثقافية بالإضافة إلى اعتقال الزعيم الروحي للشعب العربي الاحوازي المرحوم أية الله الشيخ شبير الخاقاني وترحيله إلى طهران بطريقة مذلة .

مما لا شك فيه إن جماهير شعبنا وقواها الوطنية والديمقراطية في عربستان قد حملت مسؤولية ما جرى على عاتق النظام الإيراني وهي تطالب ومنذ ذلك الحين وحتى يومنا هذا بملاحقة الجناة بما فيهم وتقديمهم للعدالة الدولية لينالوا جزاءهم جراء ما اقترفت يداهم من جرائم بحق أبناء الشعب العربي الاحوازي .

إن سياسة النظام الإيراني تجاه القوميات الإيرانية مبنية على تجاهل حقوق هذه القوميات والضرب بعرض الحائط بكافة القوانين والمقررات والمواثيق الدولية لاسيما ميثاق حقوق الإنسان والميثاق العالمي لحقوق الإنسان للمدنية والسياسية الصادر عن هيئة الأمم المتحدة وبخاصة المادة 28 من الميثاق العالمي لحقوق الإنسان التي تنص على انه " في البلدان ذات الأقليات القومية والدينية واللغوية فان الأفراد المنتمين لهذه الأقليات لا يمكن حرمانهم من هذه الحقوق ويجب إن يتمتعوا جميعا بالاشتراك مع سائر أفراد جماعاتهم بالثقافة الخاصة بهم ولهم الحق في إظهار دينهم والعمل به وكذلك استخدام لغتهم والاستفادة منها " .

إن الشعب العربي الاحوازي رغم هذه النكسات والنكبات التي امت به ، ألا انه اليوم يواصل النضال مفعما بالأمل وهو يتطلع إلى ذلك اليوم الذي يستعيد فيه كافة حقوقه القومية المشروعة .



صور من احداث المحمرة في مايو عام 1979

بیش از 500 تن از مردم عرب محمره به دست نیروهای دولت مرکزی ایران کشته شد.

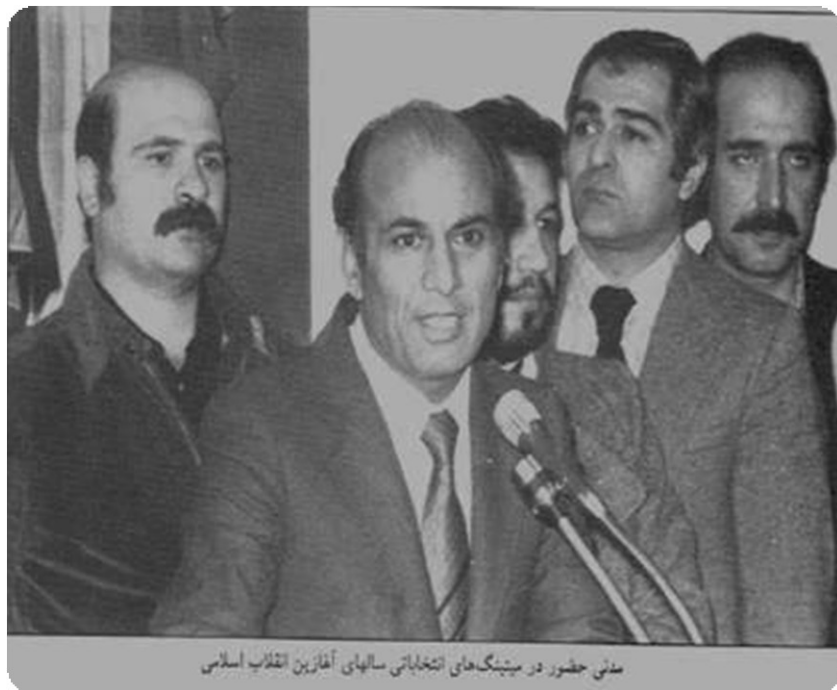


قتل اكثر من 500 عربي من مدينة المحمرة على يد القوات الايرانية



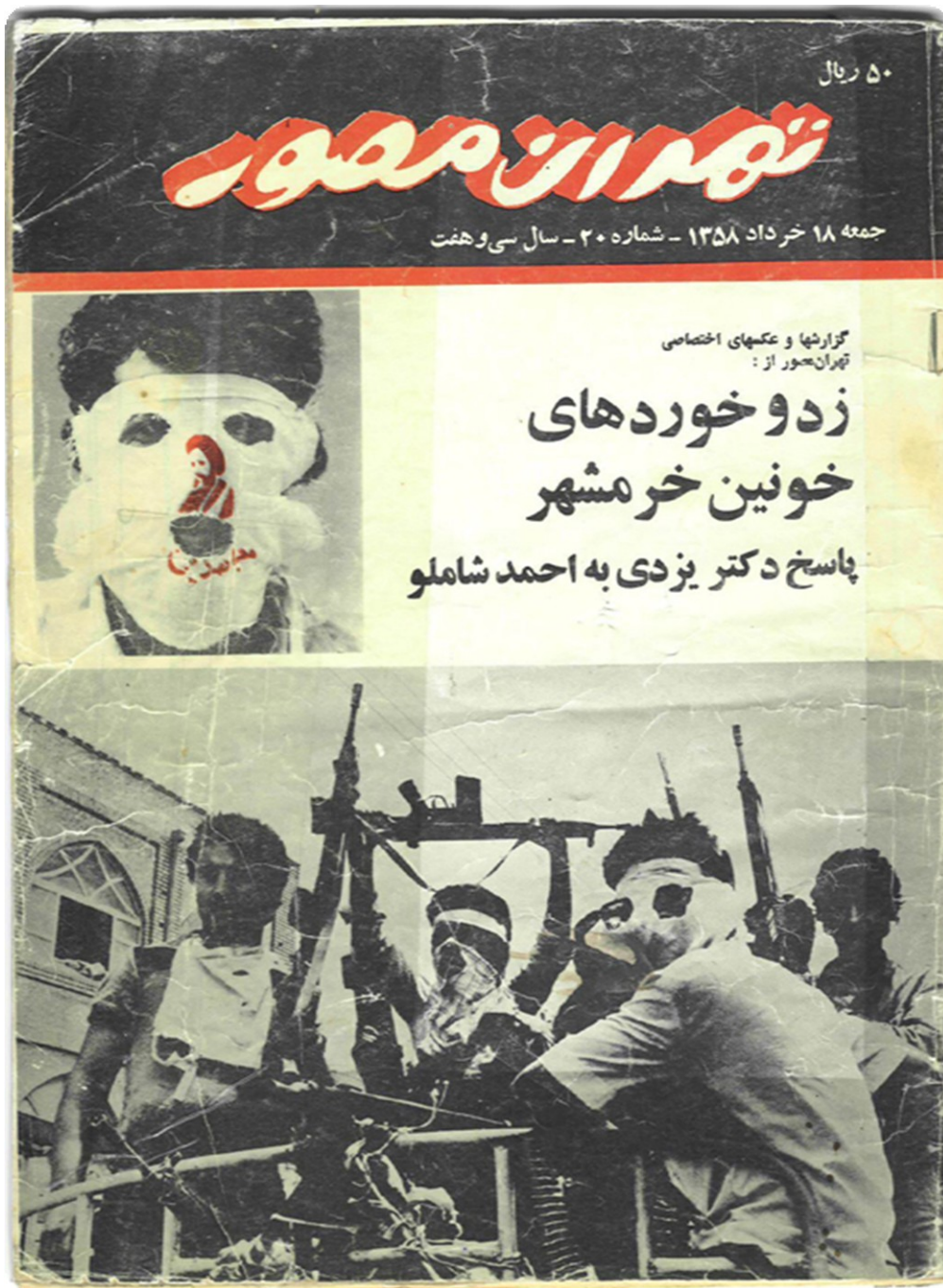
من أمر بقتل عرب المحمرة:

آمران كشتار مردم عرب محمره:



القوات التي قلت عرب المحمرة العزل!

نقابداراني كه مردم عرب محمره را كشتند!









انتفاضة الشعب العربي في المحمرة وعبادان وباقي مدن الاحواز بعد حدوث المجزرة



تظاهرات مردم خشمگين عرب محمره در پی حمله نقابدارن دولت مرکزی به سازمان سیاسی ومركز فرهنگي خلق عرب









